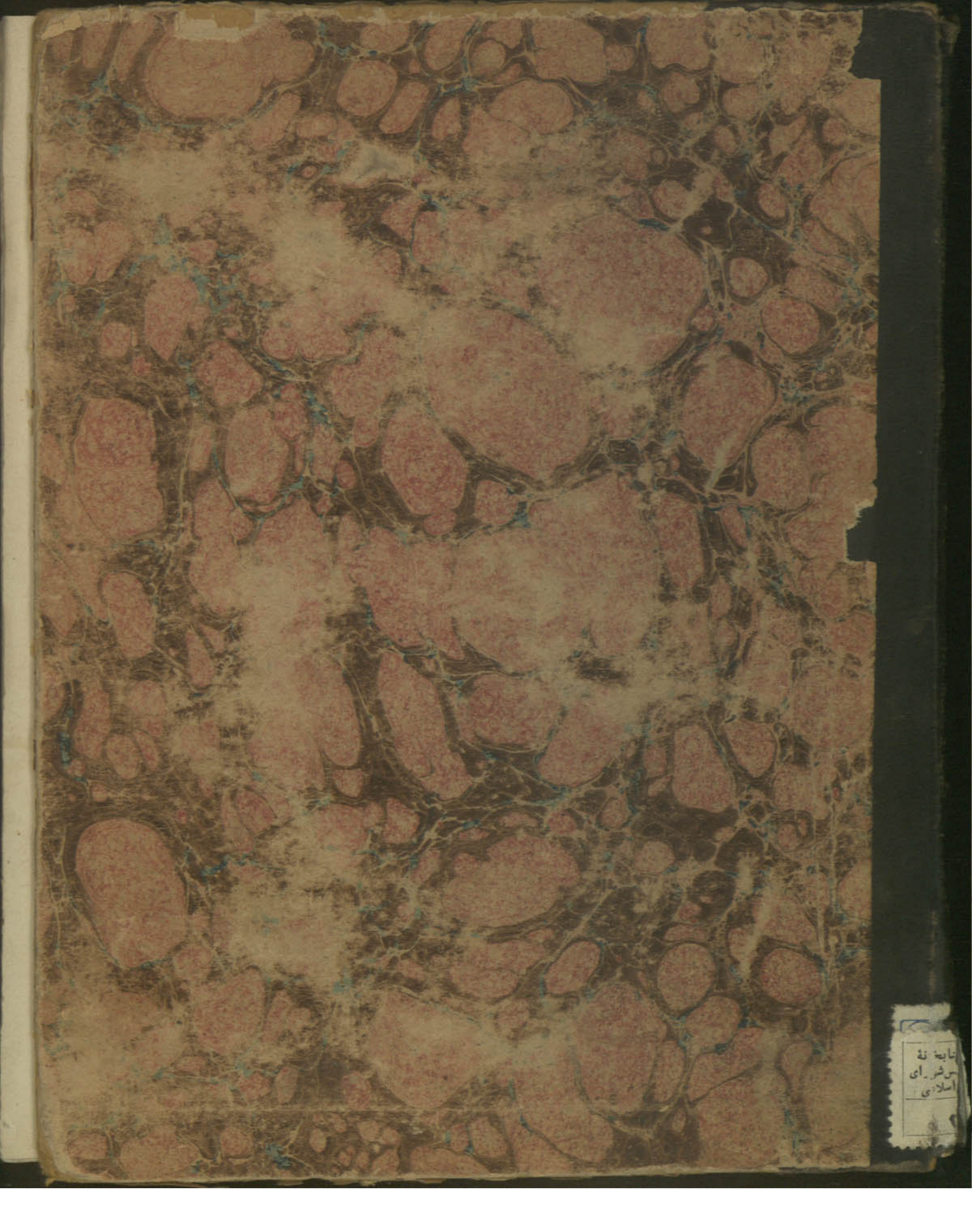
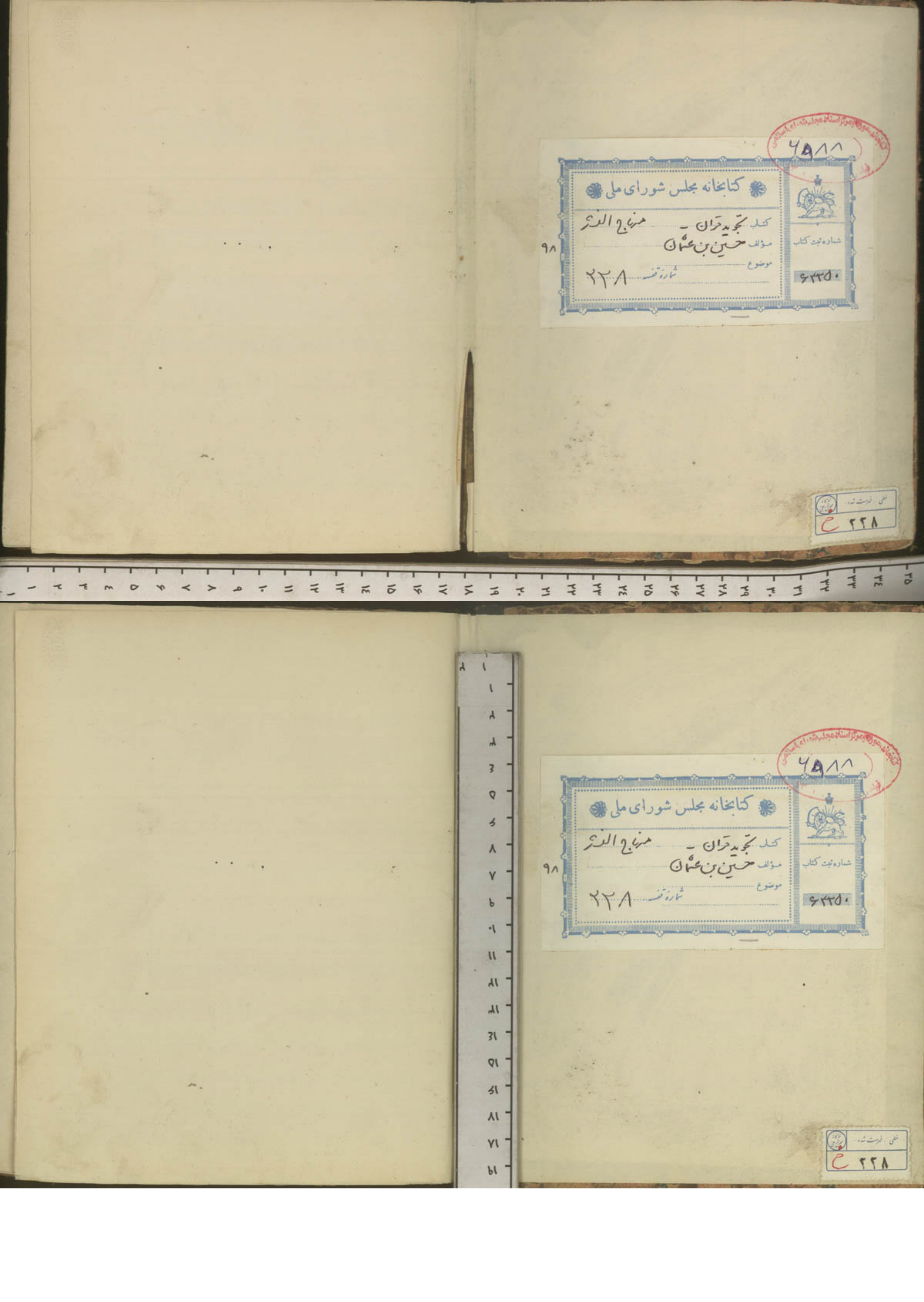



کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تجوید قرآن - منهاج الذکر
مؤلف حسین بن عثمان
موضوع
شماره قفسه ۲۲۸
شماره ثبت کتاب
۶۳۳۵۰
۶۵۸۸
۹۸
خطی - فهرست شده
۲۲۸

وبه نقتی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الکریم علی انزال القرآن العظیم بالسبعة الاحرف تیسیرا وتقریبا علی هذه الامة مجید المبعوث وصنوف الصلوات الزاکیات والوف التحیات الفائحات علی محمد المبعوث علی کافة الارجا جامعا للبیان لنشر الدین وکشف الغمة وعلی آله واصحابه القراة للقراات العشر الطیبة المتواترة والروایات النیرة المتوافرة

وبعد بر رای عالم آرای اصحاب حقیقت وارباب طریقت پوشیده نیست که اشرف علوم والطف منطوق ومفهوم علم کلام ملک علام عم نواله وجل طوله است بتخصیص علم قراات وطرق روایات که جماعت طالبان مجد ومعالی که ایام ولیالی شریفه خویش را در طلب این مطلب دلربا ومحبوب زیبا صرف ساخته‌اند وپیوسته گوش هوش را بنوای اصول ودانشها ملکه همواره قلب قالب خود را بار کاشته مراتب ایشان بکیفیت علو کوشش ومنازل ایشان بحیثیت سمو پذیرفته که هزار دستان گلستان رسالت وعندلیب چمن جلالت علیه تحف الصلوات ولطف التحیات در بستان مدایح ایشان بدین دستان در ترنم آمده که اشراف امتی حملة القرآن وحامل القرآن موقر الی الله بعقد مع دبر سید گا شرفنا حتی یوافی المرسلین

و



وبروایات خاصه وعوامع سرایت را از غیر او پیدا ساخته‌اند

وَخَیرُکُم مَن تَعَلَّمَ القُرآنَ وَعَلَّمَهُ وَخَیرُکُم مَن قَرَأَ القُرآنَ وَأَقرَأَهُ وَأَهلُ القُرآنِ هُم أَهلُ اللهِ وَخَاصَّتُهُ پس بحسب حوصله اخسی که در دامن فترات چنین محبوب دلارام دام بنا ونزد وکوتاهی همت آنانکی که با چنین معشوق بیباک نام بنا میزد وچون دو بیندان مشاهده میرفت که طایفه از صلحاء پاک دین وزمره از روشن دلان صاحب یقین از غایت ذوق ونهایت شوق که بمواصلت این محبوب دلستین ومطلعه این مطلوب نازنین داشته میخواستند که بی آنکه طریق تعریبت راسپرند ودوزکاری در طلبش بی برند وشبی چند در داغش روز چراغ خورند بی هوش خانه او را در آغوش کشند وانصورت این معنی بیخبر بوده‌اند که **مصرع** نابرده رنج گنج میسر نمیشود وطریق اتصال بی وسائل ودلایل مسلوک نمی‌کردد وبنوش همت بی نیش زحمت حاصل نمی آید وگل راحت را بی خار زحمت نمی توان چید وبی مرشد بمقصد نمی توان رسید واکثر فی الجمله بر کوشش دامنش دستی یافتند پنداشتند که بکلی واصلند وغافلند از آن که بغایت مهجور وبی حاصلند بلکه با وجود این معنی دعوی ارشاد دیگران نیز می نمودند ونمیدانستند که نخود ابستند

مسالک بی م

پس معتبر این حروف و مقرر این کلمات تو ابا قدام خویش می خادم اهل القرآن حسین
ابن عثمان کساه الله لباس الغفران کثرة و فاحت را سرمایهٔ خود انگاشت
و با وجود قلت بضاعتی که در این صناعت داشت عقد عروس کتابی فارسی بطریق
نشر در قراات عشر نصب العین خود ساخت که تا این جماعت طالبان را
دلیل گشته و این طایفه راغبان را وسیله شده اتصال کلی ایشان را حاصل کرداند
واگرچه رجال القرانی زمانه و شیخ الاقراء فی اوانه شمس الملة والدین محمد الشمس قدس
علیه الرحمه اساس این قواعد را در سبعه نهاده و نقاب از رخ این دلبر رعنا و مصون
انگشت نما کشاده و این خاکسار ضایع در روزگار نیز بیش از این ترتیب مختصری در ثلاث
افتاده ولیکن مقرر است که الاتفاق خیر من الافتراق **بیت**

زبر اگر اتفاق جهان را توان گرفت   وز افتراق کار جهانی شود خراب

والتزام نمود که اول اصول قرآن و قراات وانکه جامع قرآن که بوده و از اصحاب
کدام را نوشت و چند نسخه را نوشتند و هر یکی را بکدام شهر فرستادند و سبب
نوشتن نسخ متعدده چه بوده در یک باب و ذکر اسامی قراء عشره و رواة و طرق

و

و کنیتها و نسبها و شهرهای ایشان را در یک باب و ذکر اسناد اتصال قراات در یک باب
بیان کند تا طولی که رشک خوردی فی الجمله داند که در طلبش چه تعب بوده اند و شکران
بتقدیم رساند و بعد از آن تجوید را از مخارج حروف و اصفات آن و وقف و ابتدا نیز
در یک باب مذکور کرداند تا اگرچه **مصرع** حسن خدا داده را حاجت مشاطه نیست
ولیکن چون تا ری اینها را نیز بجا آورد **مصراع** بود نور علی نور
و بعد از آن اصول قراات را باب باب بقدر طاقت در غایت ایجاز در سلک قلم کشد
تا فرش که نسبت با آن در سهولت چون فروعست آسان تر شود و بعد از آن بحکم
السلامة فی الوحدة فرش را در میان جداولها لفظا فلفظا بقراءة عاصم بروایت حفص
بنویسد تا آنکس که موافق ایشان آید با ایشان خارج شود و این شخص که مخالف باشد
قراءتش را بسرخی معرب کرداند و رمزش را در زیر کلمه مختلف فیها بنهد و نشانه
اماله کسره را سر نگون مثل جام که در زیر حرف ممال بکشد و فرق میان رمز صاحب اماله
بین بین را نهاده و ندا اماله محضه مؤخر دارد مثل من سی **ف رش**

وح قو خلعه و علامت تسهیل نقطه را بسرخی بر سر همزه یا در زیر همزه بنهد
و هر یکی از قراء یا از رواة که او را در کلمه اختلاف بود رمز او را از دیگران مؤخر دارد و اگر
این خلاف از یک کس بود و رمز او این صورت را خلف بنگارد یعنی بخلف عنه و اگر از دو کس بود خلفهما یعنی
بخلف عنهما و اگر از بیشتر خلفهم یعنی بخلف عنهم و هر کلمه که کثیر الوقوع و متحد الحکم باشد
در موضع اول حکم آن بگوید و مواضع باقیه را حواله بر آن کند مگر آنکه تجدیدا للعهد
یا از برای غرضی دیگر احیانا حکم آن را اعاده نماید و از قواعد هیچ چیز را اعاده نکند
مگر از جهت دشواری بر مبتدیان که لفظی چند را باز نپوا ... و هر جا که رمز قاری و راوی
با هم جمع شود رمز راوی را باخر دارد و همچنین رموز قراء ثلاثه را از قراء سبعه موخر کرداند
و هر جا که در قواعد اختلاف وقوف ظاهر شود در متن یا در حاشیه مقید کرداند و بحساب
هندسه نشان کند تا معلوم شود که تعلق بکدام عاشر دارد و هر موضعی که مخالف شاطبیه باشد
اشاره بآن نماید تا هر کسی که بطریق شاطبیه خواند مفید آید و هر کسی که بطریق
طیبه خواند و در هر کلمه که اختلاف فرشی و اصولی جمع شود اختلاف فرشی را مقید کرداند

و اختلاف

و اختلاف اصولی را باعتماد آنکه در اصول مذکور گشته بگذارد تا قاری بتمیز ذهن
خویش استخراج می نماید بآنکه احتیاط می کند پس اگر کسی را هر دو باشد اصولی را با فرشی
جمع می کند و میخواند و اگر اصولی تنها باشد بی فرشی یا بعکس هم چنین عمل می آورد مانند
والبیت و اختلاف فتح یا و سکونش از راوی برای و مخالف یا و نونه از فسوقیه قبل
و میان ترک همزه را بر اعتبار مذکور در اصول بگذاشت و غالب آنست که کلمه که در سوره
مکرر شود در موضع اول از آن سوره آن را ذکر کرده و اصول این باب بیست
هشت باب آمد و اسمش از مال بخیل و قال منهاج النشر فی القراءات العشر گشت و چون
وجوه میان هر دو راوی خلف در اختیارش هیچ اختلاف نبود احتیاج بذکر ایشان
بدانست و چون در دو طریق رویش در میان طریق ازرق و اصفهانی مخالفت بسیار
ذکر ایشان نیز در جدول نمود و چون از حروف ابجد هیچ نمانده بود که رمز ایشان سازد
بحکم خیر الامور اوسطها از میان کثیر الحروف که ابو یعقوب است این ترکیب را **ق**
گرفت و از میان اصفهانی **صف** رمز ایشان کرداند و جدول قراء ده
بیست و هشت کانه و طریق شد و کانه این است الکنون ماموله بالطاف عمیم
و انعطاف جسیم فضلاء باتمکین و صلحاء صاحب یقین که بعین رحمت و انصاف

نیز چشم طعن و اعتساف در او ناظر کردند و اگر بر خطائی وقوف یابند آنرا

ا	نافع	ب	قالون	ج	ورش
ق	ازرق	خلف	اصفهانی	د	ابن کثیر
ه	بزی	ز	قنبل	ح	ابو عمرو
ط	دوری	ی	سوسی	ک	ابن عامر
ل	هشام	م	ابن ذکوان	ن	عاصم
ص	ابوبکر	ع	حفص	ف	حمزه
ض	خلف	ق	خلاد	ر	کسائی
س	ابو الحارث	ت	دوری	ث	ابو جعفر
خ	ابن وردان	ذ	ابن جماز	ظ	یعقوب
غ	رویس	و	روح	کش	خلف

از بهر احتیاط بلیغ اصلاح فرمایند زیرا که انسان محل نسیان است و مقصود این حقیر فقیر انکسار عجز

وانکسار بود نه اظهار فضل و اعتبار و هر صاحب توفیق که از این مسوده مسئله را

تحقیق نماید مطبوع که این عزیز بحر عیوب عیوب و این غریق ناپره ذنوب و این سیاه کار

تباه روزگار و این گرفتار بادیه اوزار را بدعای خیر یاد فرماید شعر

احبّائی اذکرونی فی دعا فانّ دعاءکم امضی السلاح دعاؤکم مفاتیح

الامانی و مصباح المسرّة و النجاح فاقول و بالله التوفیق فانّه بذالک حقیق

باب

باب اوّل در بیان نزول قرآن و قرات و آنکه وجوه قرات نیز از کدام صحابه

منقولست و آنکه جامع قرآن که بود و از صحابه که آنرا نوشت و سبب نوشتن نسخ متعدده

چه بود و چند نسخه را نوشتند و هر یکی را بکدام شهر فرستادند **بدان** که قرآن مجید و فرقان

حمید را بیکدفعه از لوح المحفوظ باسمان اول آوردند و در بیت الاحسان نهاده تا مدت

بیست چند سال علی اختلاف الاقوال بحسب احوال نجم نجم نازل میگشت تا تمام منزل شد

و صحابه بزرگوار آنحضرت سیّد ابو القاسم آنرا حرف بحرف تعلم نمودند تا غایتی که هیچ حرکت و

سکون و اثبات و حذف را فرو نگذاشتند و ایشان را در هیچ چیز از آن شکی و وهمی واقع

نشد پس بعضی از ایشان تمام را حفظ کرده بودند و بعضی دیگر بیشتر را و بعضی دیگر بعضی را

و امیر المؤمنین عثمان روایت میکند که چون سورتی نازل شدی حضرت رسول صلعم

کاتبِ وحی را بخواندی و فرمودی که این سوره را عقب فلان سوره میباید نوشت و چون

آیتی منزل گشتی فرمودی که این آیه در فلان سوره در عقب فلان آیه میباید نهاد و در لوح المحفوظ

بر همین ترتیب است که امروز در مصاحف نوشته بس روزی حضرت رسول صلعم در اضاءة نزد بنی عقاب بود

واضاءة موضعی است در میان مکه و جده پس جبرئیل عم آمد و گفت که بدرستی که

حضرت الله ترا امر میفرماید که امّت تو بخوانند قرآن را بیک حرف یعنی بیک قراءة بر قول بعضی

از علماء پس حضرت رسول صلعم فرمودند بخواهم از حضرت الله معافاة و مغفرت او

بدرستیکه امّت من این معنی را طاقت ندارند زیرا چه ایشان امی ناخواننده ناخوانندگان اند

و در ایشان مردان و زنان پیر و پیرکان هستند و در حدیث دیگر چنین است که بس

میکائیل حضرت رسول را فرمود که زیاده ساز این بخواه پس حضرت مصطفی صلعم دیگر در خواست

میفرمود و جبرئیل میآمد و دستوری یکی دیگری میآورد و میکائیل تعلیم میفرمود که

زیاده از این بخواه تا اجازة هفت حرف آورد پس حضرت رسول الله فرمود که در نوبت هفتم

نظر بمیکائیل کردم و او خاموش بود پس دانستم که شماره آن آخر شد و عدد آن همین است

و در حدیث دیگر آمده که انزل القران علی سبعة احرف و معنی این هفت حرف که در این حدیث

آمده نه هر هفت قراءة است چنانکه بعضی وهم آن کرده اند بلکه معنیش آنست که اختلاف

قرأة خاصه صحیحه و خواه شاذه از این هفت وجه بیش نیست پس بر هفت وجه آمده

اوّل

اوّل اختلاف در حرکات بی تغییر لفظ و معنی مثل وجدوه بحرکات ثلاث

دوم اختلاف در حرکات با تغییر معنی فقط مانند ان تضل بفتح و کسر

سوم اختلاف در حروف با تغییر لفظ و معنی مثل یسیر کم و ینشرکم **چهارم**

اختلاف در حروف با تغییر لفظ فقط مثل سراط و صراط **پنجم** اختلاف در حروف

با تغییر معنی فقط مانند ننشزها بزای و را **ششم** اختلاف در تقدیم و تاخیر

همچون قاتلوا و قتلوا و قتلوا و قاتلوا **هفتم** اختلاف در زیاده و نقصان

همچون و ما عملته و ما عملت ایدیهم **و امّا** جماعة که بعض از وجوه قرات از ایشان

منقول گشته از مهاجرین ابوبکر صدیق است و عمر و عثمان و علی علیه السلام

و طلحه و ابن مسعود و حذیفه و سالم و ابو هریره و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس

و عمرو بن العاص و پسر او و معاویه و عبد الله ابن الزبیر و عبد الله ابن السایب و عبد الله

و عایشه و حفصه و ام سلمه **و از** انصار ابی بن کعب و معاذ بن جبل و ابو

الدرداء و زید بن ثابت و ابو زید و مجمع بن جاریه و انس بن مالک رضی الله

تعالی عنهم **و امّا** آنکه جامع قرآن که بود بدانکه بعد از آنکه حضرت

رسول ص از بیت الغرور بدار السرور رحلت فرمود ابوبکر الصدیق بخلافت قیام نمود مسیلمه
کذاب که در زمان حضرت پیغمبر دعوی نبوت می کرد خروج نمود و چنان قتال شنیع دست داد
که پانصد قاری و بروایتی هفتصد قاری از صحابه کشته شدند پس عمر خطاب بحضرت ابوبکر آمد
و گفت جماعتی از قراء در جنگ مسیلمه کشته شدند و جماعتی دیگر که مانده مبادا که در
دیگر جنگها کشته شوند و آن زمان قرآن از میان برود وظیفه آن که قرآن را جمع کنی
پس ابی بکر فرمود چگونه مرتکب امری شویم که حضرت رسول ما را بآن نفرموده و در این باب
عهدی با ما نکرده پس عمر او را فرمود که چنین کن که این امری نیکو است و مدتی این مبالغه
با او می نمود تا او نیز با وی همه ملهم گشت زید بن ثابت می گوید که ابوبکر مرا بخواند
و گفت چون تو مردی جوانی و کاتب وحی بوده وظیفه آن که قرآن را جمع کنی و بنویسی
پس من گفتم شما چگونه اقدام بامری خواهید نمود که حضرت رسول شما را بآن نفرموده
و عهدی در این باب با شما نبسته پس ابوبکر این مبالغه با من می کرد تا خدای تع صدر
مرا انشراح داد آنچه او و عمر را فرموده بود و بحق خدای تع که اگر مرا تکلیف کرده بودندی که اگر
کوه را از جای خود نقل کنم هر آینه آسانتر بودی نزد من از این معنی و لیکن

چون امر بدان وارد بود در ابتدا و تتبع قرآن می نمودم از سینه های مردان و از پارچها
و استخوانها و پهلو و پوستها و سنگهای سفید تنک و آن را جمع می کردم بهمان ترتیب
که از حضرت رسول ص در عرضه اخیره شنیده بودم و آخر سوره التوبه لقد جاءکم رسول من انفسکم را
گم کردم و از هر کسی می طلبیدم تا با خزیمه بن ثابت انصاری یافتم و در مقام خود نهادم
و دیگر آیتی که از حضرت رسول ص شنیده بودم گم کرده بودم و نزد هیچ یکی از ایشان نیافتم
تا در نزد همان ابو خزیمه انصاری یافتم و در آن سوره الحاق کردم و آن آیه این بود و من المؤمنین
رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه الآیه بعد از آن که زید بن ثابت قرآن را با حرف سبعه که نازل
منزل شده بود در مصحف جمع کرد آن صحف را در پیش ابوبکر بنهادند تا او متوفی شد
دیگر پیش عمر بود تا او نیز وفات یافت دیگر پیش دخترش حفصه بود تا در سنه ثلاثین
از هجرت در خلافت عثمان حذیفه بن الیمان در فتح ارمینیه و آذربایجان مشاهده نمود
که لشکر مسلمانان از شام و عراق در قرآن اختلاف می کنند تا غایتی که بعضی بعضی دیگر را
میگفتند قراءتی خیر من قراءتک و از بعضی دیگر می گفتند که قراءتی اصح من قراءتک
پس حذیفه از صورت این معنی بغایت بترسید و بنزد عثمان آمد و قصه را باز خواند

و گفت یا عثمان دریاب این امت را مبادا که هم چون جهود و نصاری اختلاف کنند و بلائی که
بایشان رسید ناگاه بایشان نیز رسد پس عثمان دوازده هزار کس را جمع کرد و ایشان را
گفت که اختلاف چنین در میان مسلمانان روی نموده و سخنهای چنین می گویند و این کفر است
اکنون رای شما چیست ایشان گفتند رای تو چیست عثمان گفت رای من آنست که همه مردم را
بیک مصحف یعنی بیک لغت جمع کنیم تا اختلاف واقع نشود ایشان گفتند نیکو رایست رای تو
پس عثمان پیش حفصه فرستاد که آن مصحف را بفرست تا نسخه کنیم و باز فرستیم
پس چون صحف را فرستاد عثمان زید بن ثابت را فرمود و از قریش عبد الله بن زبیر را
و سعید بن العاص را و عبد الرحمن بن الحارث را که این صحف را در چند مصحف بنویسید
و هر زمان که میان شما و زید اختلافی در نوشتن کلمه روی نماید آن کلمه را بزبان قریش
بنویسید زیرا که قرآن منزل نشده الا بلغت ایشان زید بن ثابت میگوید که هر اختلافی
که روی مینمود اجتهاد می کردیم تا رای ما بر یک چیز قرار می گرفت و می نوشتیم تا در لفظ
التابوت اختلاف نمودند من میگفتم التابوه بها و ایشان میگفتند التابوت بتا و ند(؟)
من رجوع بایشان می کردم نه ایشان رجوع بمن میکردند تا این حکایت را بر عثمان

رفع کردیم پس فرمود که التابوت بتا بنویسید که لغت قریش اینست و در روایتی دیگر
چنین است که هر زمان که در آیتی شک میکردند می گفتند که حضرت رسول ص
فلان ابن فلان را این آیه خوانا کرد اگر او از ایشان بغایت دور از مدینه بوده و شایستی که از مدینه
تا آنجا سه میل راه بودی پس می فرستادند و او را می آوردند و از او سوال می کردند
که حضرت رسول الله این آیه را چگونه اقراء تو کرده پس همچنانکه او میگفت می نوشتند
تا هشت مصحف را بدان طریق که از حضرت رسول الله ص شنیده بودند و تحقیق کرده
و قرار گرفته که آن قرآنست بنوشتند بی نقطه و اعراب تا احتمال قراءة صحیحه داشته باشد
مثلا رجه که احتمال انشش قراءة دارد و اگر او را اعراب بودی تصور آن شدی که مگر
همین است بس و مثل لیحصنکم که در او سه قراءة جائز است بیاء تذکیر و تاء تانیث و نون تکلم
و اگر دو نقطه در زیر آن یا یکی نقطه یا دو نقطه در بالای آن نهادندی اندیشه کردندی
که مگر غیر این نیست و حال آنکه اعتماد بر حفظ بود نه بر خط چنانکه گفته شد و اما
سبب تعدد مصاحف آن بود که چون نزد امیر المؤمنین ثابت گشته که حروف مختلف فیها
مثل قالوا بی واو و قالوا با اثبات الواو و قال ربی و قل ربی و یرتد منکم و یرتدد منکم و یسیرکم ف

ویشرکم ولا باتل ولا ییال واشد منکم ومنهم وسراط وصراط همه از نزد خدای تعالی
منزل شده وازحضرة رسول الله صلعم مسموع گشته وجمع کردن آن در یک مصحف
بی آنکه کلمه را مکرر بسازند میسر نمیشد واگر چنین می کردند تخلیط وتغییر روی نمود
پس این حروف را در مصاحف متفرق کردانیدند تا مجموع را یاد گیرند وبخوانند بعد از آن
امیر المؤمنین مصحفی را به بصره فرستاد ومصحفی را بکوفه ومصحفی را بشام ومصحفی را
در مدینه رها کرد ومصحفی دیگر که آن را امام مصاحف می گویند از جهة خود بگذاشت
ومصحفی دیگر را بمکه فرستاد ومصحفی دیگر بیمن ومصحفی به بحرین واهل هر شهری از این
هفت شهر چنانچه در مصحف ایشان نوشته وایشان هم چنان از صحابه تلقی نموده
وصحابه از دهن مبارک حضرة رسول صلعم فرا گرفته میخواندند تا غایتی که در این قسم قایم مقام
صحابه گشتند وبعد از آن از هر قومی از این شهرها چند نفر اهتمام تمام وعنایت عام
در ضبط قراءة وحفظ روایة نمودند بکیفیتی که هر یکی در این فن اماماً مشهور شدند
وقراءة را نسبت بایشان کردند وگفتند قراءة فلان وقراءة فلان چنانچه
از مدینه اول **ابوجعفر** بود وبعد از او شیبة بن نصاح وبعد از او نافع

وازمکه عبد الله بن کثیر بود وحمید بن قیس ومحمد بن محیصن **وازکوفه** یحیی بن وثاب
بود وعاصم بن ابی النجود وسلیمن الأعمش وبعد از ایشان حمزه وبعد از او کسائی **واز**
بصره عبد الله بن ابی اسحق وعیسی بن عمر وابو عمرو وبعد از ایشان عاصم جحدری بود
وبعد از او یعقوب **وازشام** ابن عامر بود وعطیة بن قیس واسمعیل بن عبد الله
وبعد از ایشان یحیی ذماری وبعد از او شریح بن یزید **باب دوم** در ذکر اسامی
قراء عشره ورواة وطرق وکنیتها ونسبها وشهرهاء ایشان بدان که **قراءة**
ابی رویم نافع بن عبد الرحمن اللیثی المدنی از روایة ابی موسی عیسی بن مینا المدنی الملقب
بقالون است واز روایة ابی سعید عثمان بن سعید المصری الملقب بورش **و**
قراءة ابی سعید عبد الله بن کثیر الداری المکی از روایة ابی الحسن احمد بن محمد البزی المکی است
واز روایة ابی عمر محمد بن عبد الرحمن المکی المعروف بقنبل ولیکن هر دو بواسطه چنانچه در باب
سوم بیان خواهد رفت **وقراءة** ابی عمرو زبان العلاء البصری از روایة ابی عمرو
حفص بن عمر الدوری البغدادی است واز روایة ابی شعیب صالح بن زیاد السوسی اما بواسطه
یحیی بن المبارک الیزیدی **وقراءة** ابی عمران عبد الله بن عامر الیحصبی از روایة ابی
الولید هشام بن عمار الدمشقی است واز روایة ابی عمرو عبد الله بن احمد بن ذکوان
الدمشقی است ولیکن هر دو بواسطه چنان که در ذکر اتصال الاسناد مذکور خواهد شد
وقراءة ابی بکر عاصم بن ابی النجود الکوفی از روایة ابی بکر شعبة بن عیاش الکوفی است
واز روایة ابی عمرو حفص بن سلیمان الکوفی **وقراءة** ابو عمارة حمزة بن حبیب الزیات
از روایة ابی محمد خلف بن هشام البزار است واز روایة ابی عیسی خلاد بن خالد الکوفی
ولیکن بواسطه ابی عیسی سلیم بن عیسی الحنفی الکوفی **وقراءة** ابی الحسن علی بن حمزة الکسائی
الکوفی از روایة ابی الحارث لیث بن خالد البغدادی است واز روایة ابی عمرو الدوری
که راوی ابو عمرو است **وقراءة** ابی جعفر یزید بن القعقاع المدنی از روایة ابی
الحارث عیسی بن وردان المدنی واز روایة ابی الربیع سلیمن بن مسلم بن جماز الزهری
وقراءة ابی محمد یعقوب بن اسحق الحضرمی البصری از روایة ابی عبد الله محمد بن

المتوکل اللؤلؤی البصری المعروف برویس است واز روایة ابی الحسن روح بن عبد المؤمن البصری النحوی
وقراءة خلف بن هشام المذکور از روایة ابی یعقوب اسحق بن ابراهیم الوراق المروزی
ثم البغدادی واز روایة ابی الحسن ادریس بن عبد الکریم الحداد ودیگر بدان که روایة
قالون از طریق ابی جعفر محمد بن هرون البغدادی المعروف بابی نشیط است واز
طریق ابی الحسن احمد بن الیزید الحلوانی **وورش** از طریق ابی یعقوب یوسف بن عمرو
المصری المعروف بالازرق واز طریق ابی بکر محمد بن عبد الرحیم الاصبهانی اما اصبهانی بر
سلیمن بن داود الرشدینی خوانده واو بر ورش **وبزی** از طریق ابی ربیعه محمد بن
اسحق المکی واز طریق ابی علی الحسن بن حباب الدقاق **وقنبل** از طریق ابی بکر
احمد بن موسی البغدادی المعروف بابن مجاهد واز طریق ابی الحسن محمد بن احمد المعروف
بابن شنبوذ **ودوری** از طریق ابی الزعراء عبد الرحمن بن عبدوس الحمدانی الدقاق
واز طریق ابی جعفر احمد بن فرح البغدادی المفسر **وسوسی** از طریق ابی عمران موسی بن
جریر الرقی واز طریق ابی عیسی موسی بن جمهور التنیسی **وهشام** از طریق حلوانی
مذکور واز طریق ابی بکر محمد بن احمد بن الداجونی اما داجونی بواسطه روایة از
هشام کرده چنانچه در ذکر اتصال می آید که داجونی بر ابی بکر محمد بن احمد البستانی و
بر ابی الحسن احمد بن محمد بن ماموبه و بر ابی علی اسمعیل بن الحویرس الدمشقیین خوانده
وایشان هر سه وحلوانی بر هشام **وابن ذکوان** از طریق ابی عبد الله هرون بن
موسی المعروف بالاخفش الدمشقی واز طریق ابی العباس محمد بن موسی الصوری الدمشقی
وابوبکر از طریق ابی زکریا یحیی بن آدم الصلحی واز طریق ابی محمد یحیی بن محمد العلیمی
الکوفی **وحفص** از طریق ابی محمد عبید بن الصباح الکوفی واز طریق
برادرش ابی حفص عمرو بن الصباح **وخلف** از طریق ابی الحسین احمد بن
عثمن بن بویان وابی بکر محمد بن الحسن المعروف بابن مقسم وابی علی احمد بن
عبید الله البغدادی المشهور بابن صالح وابی العباس الحسن بن سعید المطوعی
ولیکن هر چهار بواسطه ادریس الحداد المذکور **وخلاد** از طریق ابی بکر

محمد بن شاذان البغدادی وابی عبد الله محمد بن الهیثم الکوفی وابی محمد القاسم بن یزید
الوزان الکوفی وابی داود سلیمن بن عبد الرحمن الطلحی **وابو الحارث** از طریق ابی
عبد الله محمد بن یحیی البغدادی واز طریق سلمة بن عاصم البغدادی النحوی **ودوری**
از طریق ابی الفضل جعفر بن محمد النصیبی واز طریق ابی عثمن سعید بن عبد الرحیم الضریر
البغدادی **وابن وردان** از طریق ابی العباس فضل بن شاذان الرازی واز طریق
ابی القسم هبة الله بن جعفر ولیکن بواسطه زیرا که ایشان هر دو بر حلوانی خوانده اند
وحلوانی بر قالون وقالون بر ابن وردان **وابن جماز** از طریق ابی ایوب
سلیمن بن داود الهاشمی واز طریق ابی عمرو الدوری المذکور اما بواسطه اسمعیل بن
جعفر **ورویس** از طریق ابی القسم عبد الله بن الحسن النخاس غابه معجمه واز
طریق ابی الطیب محمد بن احمد البغدادی وابی الحسن بن مقسم المذکور وابی الحسن
علی بن عثمن الجوهری اما هر چهار بواسطه ابی بکر محمد بن هرون التمار البغدادی
وروح از طریق ابی بکر محمد بن وهب الثقفی البغدادی واز طریق ابی عبد الله
الزبیر بن احمد الزبیری البصری **ووراق** از طریق ابی الحسین احمد بن
عبد الله السوسنجردی واز طریق ابی القسم بکر بن شاذان بواسطه ابی
الحسن محمد بن عبد الله الطوسی المعروف بابن عمر واز طریق محمد بن اسحق الوراق
واز طریق ابی علی الحسن بن عثمن المعروف بالبرصاطی بی واسطه **وادریس**
از طریق ابی اسحق ابراهیم بن الحسین الشهیر بالشطی واز طریق المطوعی
وابن بویان المذکورین واز طریق ابی بکر احمد بن جعفر القطیعی **باب سوم**
در ذکر اتصال اسناد قراءات وچون این کتاب بطریق نشر نوشته می شود
این فقیر حقیر تاب الله علیه اسناد قراءات نیز هم از طریق این کتاب می آورد
ومی گوید که در روایة کردم قراءات عشره را از علیا حضرت شریعت مآب تقوی
نقاب امام ائمه نحاریر المحققین مالک رقاب اجله جماهیر المدققین
شافع الثانی بانی مبانی المعالی والمعانی نعمان الزمان احمد البیان

سلطان قضاة ممالک الاسلام للمفتخر بوجوده الشریف اهل کل الاقالیم **بیت** اکنون بنده را

دو چشم زبان وآن که بنشنید دو گوش زمین مثل وی اندر دهر فالی نشنید

در دهر حالی همکان را معین الشیخ شمس الملة والتقوی والدین صلاح الاسلام

والدین والمسلمین ابی الخیر محمد بن محمد الجزری اعلی الله الولی شانه العلی بحق

النبی وبعضی بر اجازه وبعضی بی اجازه بر قراءة بر آن حضرت وبعضی بیشتر بسماع از لسان

مبارک جناب او وبعضی بر قراءة غیر بر حضرتش وبعضی اسانید قرائتش بدین روایتی

این است **قراءة نافع** بر روایت قالون از طریق ابی نشیط خوانده است بر عبد الرحمن

بن احمد بن علی البغدادی واو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق الصایغ المصری واو بر

ابراهیم بن احمد بن فارس التمیمی واو بر زید بن الحسن بن زید الکندی واو بر هبة الله

بن احمد بن الطیب الحریری واو بر محمد بن علی بن محمد الخیاط واو بر عبید الله بن احمد

بن عثمان بن جعفر بن بویان واو بر ابی بکر بن اشعث واو بر ابی نشیط واز طریق

حلوانی بر عبد الرحمن بن احمد البغدادی واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر علی بن

شجاع العباسی المصری واو بر ابی القاسم الشاطبی واو بر علی بن محمد بن هذیل

واو بر ابی داود سلیمن بن نجاح الاموی واو بر ابو عمرو الدانی واو بر فارس

بن احمد واو بر عبد الله بن الحسین السامری واو بر محمد بن شنبوذ واو بر حسین بن

ابی مهران الجمال بالجیم المعجمة واو بر احمد بن یزید الحلوانی وخوانده اند ابو نشیط

وحلوانی بر قالون واو بر نافع وعلامه جزری بارک الله فی عمره در این

اسناد مقابل شاطبی است وامروز اسنادی عالی تر از این در دنیا نیست والله

اعلم **وبروایة ورش** از طریق ازرق خوانده بر محمد بن احمد بن علی

بن الحسن المقری الدمشقی واو بر ابی حیان محمد بن یوسف بن علی بن حیان النحوی واو بر

بر عبد النصیر بن علی بن یحیی الهمدانی واو بر عبد الرحمن بن عبد المجید الصفراوی

واو بر عبد الرحمن خلف الله القدسی واو بر عبد الرحمن بن ابی بکر بن خلف الصفا

واو بر عبد الباقی بن فارس بن احمد بن المقری واو بر تمیم بن احمد الظهراوی

داود

واو بر عبد الله بن عبد الرحمن الظهراوی واو بر عبد العزیز بن علی المصری واو بر عبد الله بن

مالک بن سیف التجیبی واو بر ابو یعقوب ازرق واز طریق اصبهانی بر عبد الوهاب بن محمد

الاسکندری واو بر احمد بن محمد بن یحیی بن احمد الاسکندری واو بر ابی القسم الصفراوی

الاسکندری واو بر ابن خلف الله الاسکندری واو بر ابن الفحام واو بر نصر بن عبد العزیز

واو بر حامی واو بر هبة الله البغدادی واو بر محمد بن عبد الرحیم الاصبهانی واو بر سلیمن بن

داود الرشدینی وخوانده اند ابو یعقوب ازرق وسلیمن بن داود بر ورش واو بر نافع

نافع بر ابو جعفر وعبد الرحمن بن هرمز الاعرج وشیبة بن النصاح القاضی ومسلم بن جندب

الهذلی القاص ویزید بن رومان وایشان هر پنج از ابو هریره وابن عباس وعبد الله

العباس وایشان از ابی بن کعب واو بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم

ورضی عنهم اجمعین واسناد عالی تر از این امروز در دنیا یافت نمیشود والله اعلم

وقراءة ابن کثیر بروایة بزی از طریق ابی ربیعه خوانده است بر عبد

الرحمن بن احمد واو بر محمد بن احمد واو بر ابی اسحق الاسکندری واو بر ابی الیمن الکندی

واو بر محمد بن عبد الملک بن خیرون واو بر عبد السید بن عتاب واو بر حسین بن

احمد بن عبد الله الحربی واو بر عمر بن محمد بن بنان البغدادی واو بر ابی ربیعه

واز طریق ابن الحباب بر احمد بن الحسین الحنفی در دمشق واو بر یوسف واو بر قاسم

بن احمد اللورقی واو بر احمد بن علی الحصار واو بر علی بن هذیل واو بر سلیمن بن

نجاح واو بر ابی عمرو الدانی واو بر محمد بن یوسف بن النجاد واو بر علی بن محمد بن

بشر الانطاکی واو بر احمد بن صالح واو بر حسن بن الحباب الدقاق وخوانده اند

ابو ربیعه وابن الحباب بر بزی **وبروایة قنبل** از طریق ابن مجاهد

بر محمد بن عبد الرحمن بن علی الحنفی در مصر واو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق

واو بر ابراهیم بن فارس واو بر زید بن حسن واو بر هبة الله بن احمد

واو بر ثابت بن بندار واو بر فرج بن عمر الضریر واو بر صالح بن محمد المبارک المؤذن

واو بر ابن مجاهد واز طریق ابن شنبوذ بر ابی محمد البغدادی واو بر صایغ واو

بر کمال الدین بن فارس واو بر کندی واو بر سبط الخیاط واو بر ثابت بن بندار واو بر عبد الوهاب

بن علی المشهور بابی تغلب واو بر قاضی ابی الفرج المعافی واو بر ابن شنبوذ وخوانده اند ابن

مجاهد وابن شنبوذ بر قنبل وخوانده اند بزی وقنبل بر قواس واو بر ابی الاخریط واو

بر اسمعیل بن عبد الله القسط واو بر معروف بن مشکان واو بر ابن کثیر وابن کثیر بر عبد الله

بن السایب المخزومی الصحابی ومجاهد بن جبر وعکرمه ودرباس که مولی ابن عباس بوده

وخوانده است عبد الله بن السایب بر ابی بن کعب وعمر بن الخطاب وخوانده است

مجاهد بر عبد الله بن عباس وعبد الله بن السایب وخوانده است درباس بر عبد الله

بن عباس وخوانده است ابن عباس بر ابی بن کعب وزید بن ثابت وخوانده اند ایشان

هردو وعمر بر حضرت امام ائمه عالم صلی الله علیه وآله وسلم **وقراءة ابو عمرو**

بروایة دوری از طریق ابی الزعراء خوانده است بر عبد الوهاب بن یوسف بن ابراهیم

در دمشق واو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق در مصر واو بر ابراهیم بن فارس

واو بر زید بن حسن واو بر عبد الله بن علی واو بر عبد الله احمد بن علی المقری

واو بر ابو الحسن عطار واو بر ابو الحسن حمامی واو بر ابو طاهر بن ابی قاسم واو بر ابن مجاهد

واو بر ابو الزعراء واز طریق ابن فرح بر ابن اللبان واو بر محمد بن یوسف الاندلسی

واو بر عبد النصیر الاسکندری واو بر مکی بن الاسمر واو بر عبد الرحمن المالکی

واو بر خلف الله بن محمد واو بر ابن بلیمه واو بر عبد الباقی ابن فارس واو

بر عبد الباقی خراسانی واو بر زید بن علی العجلی الکوفی واو بر احمد بن فرح وخوانده اند

ابو الزعراء وابن فرح بر ابی عمرو الدوری واو بر یزیدی واو بر ابو عمرو **وبروایة**

سوسی از طریق ابن جریر خوانده است با دغام اول از مثلین ومتقاربین ودیگر اظهار

بر عبد الرحمن امام مصر واو هم چنین خوانده بر ابی الیمن الکندی واو هم چنین بر خطیب

محمد بن حضر المحولی واو هم چنین خوانده بر یحیی بن احمد الحسینی واو هم چنین بر محمد بن

الدینوری واو بر محمد بن حبش الدینوری واو هم چنین بر موسی بن جریر الرقی

واز طریق ابن جمهور بر ابن الصایغ واو بر عبد الله الصایغ واو بر علی بن شجاع

العزیز

العزیز واو بر محمد بن یوسف الغزنوی واو بر ابی الکرم الشهرزوری واو بر عز الشرف

واو بر کارزینی واو بر احمد بن نصر الشذائی واو بر محمد بن احمد البغدادی واو بر موسی بن

جمهور وابن جریر وابن جمهور بر سوسی واو بر یزیدی واو بر ابو عمرو واو بر جماعتی

از اهل مکه مجاهد وسعید بن جبیر وعکرمة بن خالد وعطاء بن ابی رباح وعبد الله

بن کثیر ومحمد بن عبد الرحمن بن محیصن وحمید بن قیس الاعرج وبر جماعتی از اهل مدینه

ابی جعفر ویزید بن رومان وشیبة بن نصاح وبر جماعتی از اهل بصره ابی الحسن البصری

ویحیی بن یعمر وغیر ایشان وایشان بر جماعتی از صحابه خوانده اند که ذکر ایشان پیش رفت

وقراءة ابن عامر بروایة هشام از طریق عبد الله بن عبد المؤمن در

دمشق واو بر احمد بن غزال واو بر شرف الداعی واو بر ابو بکر الباقلانی واو

بر ابو العز القلانسی واو بر ابو علی الواسطی واو بر علی بن نفیس واو بر عبد الله الحسین واو

بر ابن عبدان واو بر حلوانی واز طریق ابی بکر الداجونی بر ابن البغدادی واو بر

محمد بن احمد الصایغ واو بر علی بن شجاع واو بر عبد العزیز بن باقا واو بر علی بن

ابی سعد الخباز واو بر حسن بن محمد الباقرحی واو بر ابی الحسن الخیاط واو بر ابی

الفرج النهروانی واو بر زید بن علی الکوفی واو بر ابی بکر الداجونی واو بر ابی بکر

محمد بن احمد البیسانی و بر ابی الحسن احمد بن محمد بن ماموبه و بر ابی علی اسمعیل

الحویرس الدمشقیین وخوانده اند ایشان هر سه وحلوانی بر هشام **وبروایة**

ابن ذکوان از طریق اخفش بر احمد بن الحسین بن سلیمن الکفری در دمشق واو

بر ابی الدرش واو بر قاسم بن احمد بن الموفق الاندلسی واو بر زید بن حسن واو بر محمد الهندی

واو بر احمد بن علی الصوفی واو بر ابو الحسن حامی واو بر محمد بن حسن النقاش واو

بر اخفش در دمشق واز طریق محمد بن موسی الصوری بر ابن الصایغ واو بر عبد الله

المصری واو بر ابراهیم بن احمد واو بر زید بن الحسن واو بر عبد الله بن علی واو

بر ابی العز قلانسی واو بر ابی علی الواسطی واو بر بکر بن شاذان واو بر زید بن علی

المذکور واو بر ابی بکر الرملی واو بر محمد الصوری وخوانده اند اخفش وصوری بر ابن ذکوان

وخوانده اند هشام وابن ذکوان بر ابو ایوب بن تمیم التمیمی واو بر یحیی بن الحارث الذماری واو بر ابن عامر
واو بر ابو الدرداء ومغیرة بن شهاب المخزومی ومغیرة ابن عثمان بن عفان وعثمان وابو الدرداء
بحضرت سید الانبیاء صلی الله علیه واله وصحبه النجباء **وقراءة عاصم بروایة ابو بکر**
از طریق یحیی بن ادم خوانده است بر احمد بن حسین بن سلیمان واو بر یزید رشک واو بر ابی
محمد اللورقی واو بر ابی الیمن الکندی واو بر سبط الخیاط واو بر ابی طاهر بن سوار واو
بر علی بن طلحة البصری واو بر عبد العزیز بن عصام واو بر یوسف بن یعقوب الواسطی
واو بر شعیب الصریفینی واو بر یحیی بن ادم واز طریق یحیی العلیمی بر عبد الرحمن بن احمد البغدادی
بر اسناد مذکور تا ابو عمرو الدانی واو بر فارس بن احمد واو بر عبد الباقی بن الحسن الخراسانی
واو بر علی بن محمد بن خلیع واو بر یوسف بن یعقوب الواسطی واو بر یحیی بن محمد العلیمی وخوانده الله
بر یحیی بن ادم ویحیی بن محمد العلیمی بر ابو بکر حرف حرف واو بر عاصم **وبروایة حفص**
از طریق عبید بن الصباح بر عبد الرحمن بن احمد واو بر محمد بن احمد واو بر ابراهیم بن احمد
واو بر زید بن حسن واو بر سبط الخیاط واو بر شریف ابو الفضل واو بر کارزینی واو
بر هاشمی واو بر اشنانی واو بر عبید الصباح واز طریق عمرو بن الصباح بر محمد بن عبد
الرحمن الحنفی المذکور واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابراهیم بن احمد الاسکندری
واو بر ابی الیمن الکندی واو بر سبط الخیاط و بر ابن سوار واو بر ابی علی الشرمقانی
واو بر ابی الحسن الحمامی واو بر احمد بن عبد الرحمن البحتری المعروف بالولی واو بر احمد بن
محمد الملقب بالفیل واو بر عمرو الصباح وخوانده اند عبید و عمرو بر حفص واو بر عاصم وعاصم
بر ابی عبد الرحمن السلمی و زر بن حبیش وخوانده ابو عبد الرحمن السلمی بر عثمان بن عفان و
علی بن ابی طالب وابی بن کعب و زید بن ثابت وعبد الله بن مسعود وخوانده است زر بن
حبیش بر عثمان بن عفان وعبد الله بن مسعود وایشان بر جناب حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه واله وسلم ما سعی بالمروة والصفا **وقراءة حمزة بروایة خلف**
از طریق ابن بویان خوانده باسناد مذکور تا ابو عمرو دانی واو بر ابن غلبون واو بر
محمد بن نهار الحرتکی واو بر ابن بویان واز طریق ابن مقسم باسناد مذکور تا صاحب التیسیر

واو بر ابو الفتح واو بر سامری واو بر ابن مقسم واز طریق مطوعی بر عبد الرحمن بن احمد الواسطی واو
بر عبد الله الصایغ واو بر ابراهیم بن فارس واو بر کندی واو بر سبط الخیاط واو بر شریف
عبد القاهر واو بر کارزینی واو بر مطوعی واز طریق ابی صالح خوانده بر ابی المعالی احمد
الدمشقی واو بر محمد بن یوسف الاندلسی واو بر عبد النصیر واو بر جعفر بن علی واو بر ابن
خلف واو بر ابن الفحام واو بر عبد الباقی بن فارس بن احمد واو بر پدر خود فارس واو
بر عبد الباقی بن الحسن واو بر احمد بن عبید الله بن صالح وخوانده اند ابن بویان وابن مقسم
ومطوعی وابن صالح هر چهار بر ادریس واو بر خلف واو بر سلیم واو بر حمزه
وبروایة خلاد از طریق ابن الهیثم بر محمد بن عبد الرحمن النحوی واو بر عبد الله
الصایغ واو بر کمال العباسی واو بر ابی الجود واو بر ناصر بن الحسن الشریف واو بر ابو الحسین
الخشاب واو بر ابی الفتح بن بابشاد واو بر طاهر بن غلبون واو بر عبد المنعم واو بر صالح
بن ادریس البغدادی واو بر عبد الرحمن بن اسحق الکوفی واو بر قاسم بن نصر المازنی واو بر
محمد بن الهیثم الکوفی واز طریق ابن شاذان و وزان و طلحی باسناد مذکور تا ابو عمرو الدانی
واز طریق ابن شاذان بر فارس بن احمد خوانده واو بر سامری واو بر ابن شنبوذ واو بر
ابن شاذان واز طریق وزان بر فارس بن احمد واو بر عبد الباقی بن الحسن واو بر ابراهیم
ابن احمد البزوری واو بر حسن بن حسین الصواف واو بر قاسم بن یزید الوزان واز طریق
طلحی ابو عمرو چنین گفته اخبرنا بها ابو القاسم عبد العزیز بن جعفر الفارسی قال
حدثنا بها عبد الواحد بن عمر وعبد الواحد بن ابی جعفر الطبری خوانده واو بر سلیمن
بن عبد الرحمن الطلحی الکوفی وایشان هر چهار بر خلاد واو بر سلیم واو بر حمزه وحمزه
بر سلیمن بن مهران الاعمش ومحمد بن عبد الرحمن بن ابی لیلی القاضی وحمران بن اعین
وابو اسحق السبیعی وجعفر بن محمد الصادق وغیرهم واعمش بر یحیی بن وثاب خوانده
واو بر علقمه واسود وعبید بن فضیلة الخزاعی و زر بن حبیش وابی عبد الرحمن
السلمی وغیر ایشان وخوانده است حمران بر عبید بن فضیله واو بر علقمه وخوانده است
ابو اسحق السبیعی بر ابی عبد الرحمن السلمی وایشان بر ابن مسعود وخوانده است ابن

اعمش م

عبد الرحمن بن ابی لیلی بر منهال بن عمرو واو بر سعید بن جبیر وخوانده است جعفر بر پدر خود
محمد باقر واو بر پدر خود زین العابدین واو بر پدر خود حسین بن علی واو بر پدر خود
علی بن ابی طالب وعلی بن ابی طالب وابن مسعود بر جناب مقدس سید کونین صلی الله
علیه واله وسلم صلوة وسلاما دائمین **وقراءة کسائی بروایة ابی الحارث**
از طریق محمد بن یحیی خوانده است بر عبد الرحمن بن احمد دمصری واو بر محمد بن احمد
العاقد دمصری واو بر ابراهیم بن فارس واو بر زید بن الحسن واو بر عبد الله بن علی
واو بر محمد بن بندار واو بر یوسف بن جبارة واو بر ابو نصر القهندزی واو بر علی بن محمد
الخبازی واو بر زید بن علی واو بر احمد بن الحسن بن البطی واو بر محمد بن یحیی واز طریق
سلمة بن عاصم بر ابن اللبان واو بر ابی حیان واو بر ابی جعفر الغرناطی واو بر ابی محمد
العبدری واو بر ابی خالد اللخمی واو بر ابی الحسین البادش واو بر ابی الحسین بن ابی زید
اللوائی واو بر ابی العباس المهدوی واو بر ابی عبد الله بن سفیان واو بر عبد
المنعم بن غلبون واو بر ابو الفتح البغدادی واو بر ابن مجاهد واو بر تغلب واو بر سلمة
بن عاصم وخوانده اند محمد بن یحیی وسلمة بن عاصم بر ابی الحارث واو بر کسائی **وبروایة
دوری** از طریق جعفر النصیبی بر محمد بن احمد اللبان واو بر ابی حیان واو بر ابی محمد المرسی
واو بر ابو القاسم الصفراوی واو بر ابن عطیه واو بر ابن بلیمه واو بر عبد الباقی
بن فارس بن احمد واو بر پدرش فارس واو بر عبد الباقی بن الحسن واو بر ابن الجلندا
واو بر جعفر النصیبی واز طریق ابی عثمان الضریر باسناد مذکور تا ابو عمرو الدانی
واو بر عبد العزیز بن جعفر الفارسی واو بر ابی هاشم البغدادی واو بر ابی عثمان
الضریر وخوانده اند جعفر وابو عثمان بر دوری واو بر کسائی وکسائی بر حمزه
وعیسی بن عمر الهمدانی ومحمد بن ابی لیلی وغیر ایشان الا آنکه مادة قراءة او از حمزه بوده
وخوانده است عیسی بن عمر بر عاصم واتصال قراءة ایشان تا بحضرت رسالت صلی الله
علیه واله وسلم از پیش یاد کرده شد **وقراءة ابی جعفر بروایة عیسی بن
وردان** از طریق فضل بن شاذان خوانده است بر محمد بن عبد الرحمن النحوی

واو بر محمد بن احمد المقری واو بر ابراهیم بن احمد التیمی واو بر ابی الیمن الکندی واو بر محمد
بن عبد الملک البغدادی واو بر عبد السید بن عتاب المقری واو بر محمد بن یاسین
الحلبی واو بر ابی الفرج الشنطوی واو بر ابی بکر بن هرون واو بر فضل بن شاذان
واز طریق هبة الله بر ابن الصایغ واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابن فارس
واو بر کندی واو بر سبط الخیاط واو بر ابی العز القلانسی واو بر ابی علی الواسطی
واو بر فاطمی ابی العلا الواسطی واو بر حنبلی واو بر هبة الله وخوانده اند فضل بن
شاذان وهبة الله بر حلوانی واو بر قالون واو بر عیسی بن وردان واو بر ابو جعفر
وبروایة ابن جماز از طریق هاشمی خوانده است بر محمد بن عبد الرحمن
الحنفی واو بر محمد بن احمد الصایغ واو بر ابی اسحق بن فارس واو بر ابی الیمن واو
بر سبط الخیاط واو بر ابن سوار واو بر ابی علی الشرمقانی واو بر محمد بن عبد الله
اصبهانی واو بر محمد بن عمر الحربی واو بر محمد بن جعفر الاشنانی واو بر محمد
بن احمد المتقی الکسائی واو بر ابن شاکر واو بر ابن سهل الطیان واو بر
ابی عمران البزاز واو بر ابن ندیم واو بر هاشمی واز طریق دوری
بر ابن اللبان واو بر ابی محمد الواسطی واو بر ابو عز الواسطی واو بر ابی
البدر الداعی واو بر ابی عبد الله الحلی واو بر ابی علا الهمدانی واو بر ابی
العز القلانسی واو بر ابی القسم الهذلی واو بر ابی محمد لکن راع الاصبهانی
واو بر ابی جعفر التیمی واو بر ابی بکر بن بهرام الاصبهانی واو بر دوری
وخوانده اند هاشمی ودوری بر ابن جعفر واو بر ابن جماز واو بر ابی جعفر
وابو جعفر بر عبد الله بن عباس وابو هریره بر زید بن ثابت نیز خوانده
وبعضی گفته اند که ابو جعفر بر زید خوانده والله اعلم وایشان بر حضرت
سید ابرار وسند اخیار صلی الله علیه واله وصحبه ما لاحت الشموس والاقمار
وقراءة یعقوب بروایة رویس از طریق نخاس خوانده است
بر عبد الرحمن بن احمد البغدادی واو بر محمد بن احمد المصری واو بر

وابی هریره وابن عباس وابن عیاش [illegible] ابی بن کعب

ابراهیم بن احمد الاسکندری و او بر زید بن الحسن و او بر عبد الله بن علی البغدادی و او بر ابی العز القلانسی و او بر حسن بن قاسم الواسطی و او بر حمامی و او بر نخاس و از طریق ابو طیب بر ابن اللبان و او بر استاد عبد الله بن عبد المؤمن الواسطی و او بر احمد غزال الواسطی و او بر شریف الداعی و او بر ابن کال الخالقی و او بر ابن ابو العلا الهمدانی و او بر حسن بن احمد الحداد و او بر عبد الله بن محمد القبطار و او بر محمد بن جعفر التیمی و او بر ابو الطیب و از طریق ابن مقسم هم بر ابن اللبان باسناد مذکور تا ابو العلا الهمدانی و او بر ابو العز القلانسی و او بر ابو القسم الهذلی و او بر محمد بن احمد النوجابادی و او بر منصور بن احمد العزال و او بر ابن مقسم و از طریق جوهری بر ابن بغدادی باسناد مذکور تا ابو عمرو الدانی و او بر ابو الفتح و او بر عبد الباقی الخراسانی و او بر علی بن محمد بغدادی و او بر جوهری و خوانده اند نخاس و ابو الطیب و ابن مقسم و جوهری هر چهار بر تمار و او بر رویس و او بر یعقوب

و بر وایت روح از طریق ابن وهب بر محمد بن احمد خوانده در قاهره و او بر ابی عبد الله الصایغ و او بر ابی اسحق الدمشقی و او بر زید بن الحسن و او بر محمد بن علی و او بر ابن سوار و او بر مسا بن ابی الطیب البصری و او بر ابن خشنام و او بر ابی العباس التیمی و او بر ابن وهب و از طریق زبیری بر ابن اللبان باسناد مذکور تا ابو القسم الهذلی و او بر منصور بن احمد و او بر ابی الحسین الاصبهانی و او بر ابن حبشان الجوهری و او بر ابی عبد الله الجوهری الزبیری و خوانده اند ابن وهب و زبیری بر روح و او بر یعقوب و یعقوب بر سلام ابن ابی سلیمان الطویل و شهاب بن شریفه و مهدی بن میمون و جعفر بن حیان العطاردی و سلام بر عاصم و ابو عمرو خوانده و شهاب بر هرون بن موسی الاعور خوانده و هرون بر ابو عمرو و عاصم جحدری خوانده و عاصم بر امام حسن بصری و مهدی بر شعیب بن الحبحاب و او بر ابی العالیه و او بر ابی بن کعب و زید بن ثابت و خوانده است جعفر بن حیان بر ابی رجا العطاردی و او بر ابی موسی الاشعری

وزید

وزید و ابی بن کعب و ابو موسی بر حضرة با نضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اسناد باقیان از پیش مذکور شده **قراءة خلف** بر وایت و راق از طریق ابن عمرو الطوسی خوانده است بر ابی عبد الله الحنفی و ابی محمد الشافعی و ایشان هر دو بر محمد بن احمد بن عبد الخالق المصری و او بر ابراهیم بن احمد المعدل و او بر کمال بن فارس و او بر زید بن حسن و او بر هبة الله بن احمد البغدادی و او بر محمد بن علی بن موسی الخیاط و او بر ابی الحسین السوسنجردی و او بر ابن ابی عمرو الطوسی و از طریق محمد بن اسحق یعنی پسر وی بر عبد الرحمن بن احمد المصری و او بر محمد بن احمد الصایغ و او بر ابراهیم بن احمد فارس و او بر ابی الیمن الکندی و او بر سبط الخیاط و او بر ابی العز القلانسی و او بر یوسف بن جبارة و او بر ابی الوفاء القابی و او بر ابی بکر بن مهران و او بر محمد بن مرة و او بر محمد بن اسحق و از طریق برصاطی باسناد مذکور تا ابی الکرم الشهرزوری و او بر عبد السید بن عتاب و او بر ابی العلا و او بر ابی العز و او بر ابی علی الواسطی و او بر ابی عبد الله الحرمی و او بر ابی الحسن النجار المعروف بالبرصاطی و خوانده اند ابن ابی عمرو محمد بن اسحق و برصاطی بر اسحق الوراق و او بر خلف **و بر وایت ادریس** بر شیخ عبد الرحمن بن احمد الواسطی و او بر محمد بن احمد بن عبد الخالق المعدل و او بر ابراهیم بن احمد و او بر ابی الیمن و او بر سبط الخیاط و او بر و او امام عبد القاهر بن عبد السلام العباسی و ثابت بن بندار البقال و عبد القاهر بر محمد بن الحسین الکارزینی و او بر احمد بن جعفر القطیعی و خوانده اند مطوعی و قطیعی بر ادریس و ادریس بر خلف و خلف بر سلیم و او بر حمزه و سندش مذکور شد و خلف بر اعشی نیز خوانده و او بر ابی بکر و خلف بر سعید بن اوس الانصاری خوانده و او بر مفضل و او بر ابان العطار و ابو بکر و مفضل و ابان هر سه بر عاصم خوانده اند و خلف از کسائی نیز روایت کرده و او از حمزه و خلف از یحیی بن ادم نیز روایت کرده و او از

ابو بکر و سند عاصم و کسائی مذکور گشت **باب چهارم در بیان تجوید**

بدانکه فرضیت تر بن فریضها بعد از معرفت حضرت بی نیاز عز اسمه آنست و او درست نماید الا بقراءة ناطق و قراءتی صحیح نمی یابد الا بمعرفت مخارج حروف و صفات آن و تصحیح و اتقان قواعد بیان که هر حرفی را از غیر بکدام مخصوص او چنان درست بیرون آورد که از حرفی که مقارب او ست ممتاز گردد مثل ت ث و هم چنین صفتی که هر حرفی بان معروفند تا مشان بد هد زیرا که حرفی چند که مخرجشان یکیست از یک دیگر جدا نمی کردند الا بصفات و هم چنین حرفی چند که صفاتشان یکیست از هم دیگر ممتاز نمیشوند مگر بمخارج مثل همزه و ها که در مخرج و در صفات در استعال و انفتاح و سکون شریکند و همزه بسبب جهر و شدت و ها بواسطه همس و رخاوت از یک دیگر منفرد میشوند و تصحیح و اتقان وقتی میسر میشود که مدتی مدید و عهدی بعید ریاضت می کشد و سعی می برد و زبان و دهان را بگفتن آن خو کار می کرداند تا آن زمان که این طبیعتش گردد و بعد از آن که منطق را بگفتن حروف مفرده محکم کرداند شروع در تصحیح و اتقان ترکیب کند چه بس کس باشد که حروف مفرده را نیکو گوید و حرکت را نیز داند و هر کس که تلفظ در حالت ترکیب محکم کرد آنچه حقیقت تجوید را حاصل کرده و درین مختصر شمه از آن در چهار قسم مذکور می شود

قسم اول در بیان مخارج حروف بدانکه حروف صوتی است بر مخرجی تکیه کرده و صد آن از نفس می باشد و حروفی که اصول کلام عرب است بیست و هشت اند و بعضی نزدیک بر ند و می گویند که الف نیز حلقی است و اصح آنست که او هوائی است و هر الفی که متحرک باشد آن همزه بود نه الف زیرا که واضع اشکال حروف همزه را شکلی نهاده زیرا که تغییر میپذیرد با او راهی باید و از این جهة بحسب تخفیفش گاهی بصورة الف می نویسند و وقتی بصورة واو و نیز گاهی بصورة یا و گاه هست که صورتش را خود نمی نگارند بنا بر آن که نقلش کرده باشد یا ادغام یا اجتماع

صورتی

صورتین لازم آمده باشد اما همزه که نقل حرکتش کرده باشند و در اول کلمه واقع باشد صورة همزه را بنویسند و مجموع این حروف از حلق و دهن و لب می خیزد پس بر این تقدیر مخارج سه باشد و بر قول بعضی هشت **حلق و لهاة و شجر و نطع و اسله و لثه و ذلق و شفه** و جمعی بر آنند که هر حرفی را مخرجی هست و لیکن هر یکی را نامی معین نیست و قطرب و جرمی و فرا بر آنند که مخارج چهارده است چه مخرج نون و لام و را یکی میگیرند و سیبویه بر آنست که مخرج شانزده است و بیشتر نحویان و قراء بر این رفته اند اما علامه جزری مد ظله تصحیح فرموده که هفده است زیرا که الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یا ساکن ما قبل مکسور که حروف مد و لین اند مخرج ایشان جوف است و دیگران الف را از مخرج همزه گرفته اند و واو و یا ساکنین را از مخرج واو و یا متحرکتین و بخیص است زیرا که هر یک حروف مد که بمخارج دارند و ایشان نه و از این سبب هوائیشان نیز میخوانند و اگر با ورت می باید و تو را تحقیق این مسئله می باید و ظیفه آن که همزه را در اول هر حرف قرآنی و بدان تلفظ نمائی پس هر جا که قرار گیرد بیقین تو استحکام پذیرد که مخرج آن حرف اینست و چون مخارج بعضی از حروف بعضی از دیگر نزدیکست پیشتر از شروع در تعداد مخارج معرفت انها نیز حاصل باید کرد بدان که غالب آنست که دندانها سی دو می باشد و آن بر چهار قسم می باید **اول ثنایا** و آن چهار دندان پیش است دو از زیر و دو از بالا **دوم رباعیات** و آن چهار دندانست دو از بالا و دو از زیر برابر از طرف راست و چپ ثنایا **سیوم انیاب** و آن را دندان نیشتر خوانند و آن هم چنین چهار است دو زیرین و دو زیرین از پهلوی رباعیات **چهارم اضراس** و این باز بر سه قسم است **اول ضواحک** و آن چهار دندان بود دو زیر و دو بالا از طرف و طرف نیشتر **دوم طواحن** که آن را دندان آسیا گویند از هر طرفی شش سه از زیر و سه از بالا **سوم نواجذ** که آن را دندان عقل نامند و آن چهار است از هر طرفی دو یکی از زیر و یکی از زبر و بعضی از مردم را این چهار دندان نمی باشد **بیت**

و زیرا هم چه من بی عقل نادان جماند هم چه بید ا انند بیابان کنون وقت است

کو مخرج کم باد

کرناکردم بمدخل خرم شاد تو نیز ای برده ساز راه ترتیل شنو زپیمبر ذوالحکم ترتیل
که پیغمبر اکرم معنی چنین گفت . اداء حروف وحفظ وقف خوش گفت ترتیل از
قراءة هیچ طرف اگر نار ادا حرفی بحرفی بدان که مخرج **اول** جوف است که الف و او
ساکن ماقبل مضموم و یا ساکن ماقبل مکسور از آن بیرون می آیند و از این جهت ایشان را
جوفیه می گویند و حروف مد ولین و هوائیه نیز نشان می خوانند زیرا که آواز ایشان کشیده می شود
و حرکتی و سختی ندارند ولیکن ارتفاع صوت در الف بیشتر است که در آن دو دیگر و الف
وابی با انتهای دهن می خیزد و او انتهای لب **دوم** اقصی حلق است آنجا که
و نزدیکست که همزه و ها از آنجا می خیزند **سوم** میانه حلق است که عین و حاء
مهملتین از آن می خیزند و بعضی گفته اند که مخرج عین پیشتر است و جمعی عکس این گفته اند
چهارم اول حلق است آنجا که بر دهن و لب نزدیکست که غین و خاء معجمتین از آنجا
خارج می شوند و همان دو قول در این دو حرف نیز گفته اند و بعضی می گویند که
که اول حلق است که بیشتر و همه نزدیکست **پنجم** بن زبانست و میان ملازه و بالا
زبان از کام که مخرج قافست که آن را غلصمی می گویند و غلصمه اول ملازه باشد بسوی حلق
ششم بن زبان است اندکی از مخرج قاف زیرتر و بالاء زبان از کام که کاف از آن
بیرون می آید و او را عکدی گویند و عکده آخر ملازه است بسوی دهن **هفتم**
میانه زبان است و برابر آن از کام که جیم و شین معجمه و یاء که نه حروف مد بود
از آنجا بیرون می آیند و بعضی گفته اند که جیم از ایشان هر دو پیشتر است و بعضی گفته اند
که جیم نزدیک بکاف می شود و جیم و یا نزدیک بشین و ایشان را شجری خوانند و شجر
شکاف دهن بود و بعضی گفته اند که شجر زنخ بود **هشتم** کناره بن زبانست از یکی از دو طرف
و آنچه نزدیک او می شود از دندانهای آسیا که مخرج ضاد است و بیشتر برانند که از
جانب چپ بیرون می آید و او را ضرسی و حافتی هر دو خوانند و حافه کناره زبان باشد
و اخراج ضاد بغایت مشکل است و در آن احتیاط بلیغ می باید نمود **نهم** کناره
بن زبانست و کام چندانکه در برابر ضاحک و ناب و رباعیه و ثنیه افتد از هر دو جانب

که

که مخرج لام است **دهم** اندکی از مخرج لام او کناره زبان زیرتر و آنچه بالا ترک از ثنایاست مخرج نون است
یازدهم مخرج راست که پاره ای از سر زبان دورتر است و در پشت زبان و کام چندانکه در برابر
ثنایای بالا افتد و این هر سه حرف را ذلقی خوانند و ذلق تیزنای زبان بود **دوازدهم** طرف
زبان و بن ثنایای بالا چنانکه زبان باره نزدیک بکام شود مخرج طا و دال مهملتین و تا است و اگر روشن
تر از این معنی خواهی که بدانی و ظنیعه آن که سر زبان را بر بن دو دندان پیشین بالائی نهی و تلفظ کنی
که تا این هر سه حرف را بنیکو بیرون آوری چنانچه مخرج تا و ایشان را نطعی نامند و نطع سقف دهان
و شکنهاء کام بالا باشد **سیزدهم** سر زبان و سر دندانهای پیشین زیرین چنان که اندک کشادگی
میان زبان و دندان بماند مخرج صاد و سین و زای است و ایشان را اسلی گویند و اسله سر زبان
بود **چهاردهم** تیزنای زبان و تیزنای دو دندان پیشین بالائی مخرج ظا و ذال معجمتین
و ثاء مثلثه است و ایشان را لثوی می نامند و لثه گوشت بن دندان بود و ذلق تیزی شان می خوانند
پانزدهم اندرون لب زیرین است و سر دندانهای پیشین بالا که مخرج فاست **شانزدهم**
میان دو لب چون برهم نشیند مخرج با و میم است اما با از تری لب خیزد یعنی از کنار تا کنار لب
از اندرون و میم از کنار تا کناره لب از بیرون پس اگر لب تر نباشد با را درست نتوان گفت
بل که یائی که در لفظ فارسی ست چون چشم و پو و مثل آن گفته شود و واوی که نه حرف مد بود
هم چنین از میان دو لب بیرون می آید ولیکن در زمان گفتن لب برهم ننشیند **هفدهم**
خیشوم است یعنی اندرون بینی که غنه از آن بیرون می آید و غنه آواز یست که در میم
و نون ساکنین و مثنوین در حالة اخفا یا ادغام شنیده می شود و اگر چه مثنوین نیز نون
ساکن است ولیکن میان ایشان تفاوتی چند هست که ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی
و بدین سبب گفته اند که میم و نون ساکنین . و مثنوین در این دو حالة مخرج ایشان خیشوم
و در دهن هیچ مدخل ندارند و قیاس بر حروف مد که کرده اند حرف مدا ند مخرج واو لب است
و مخرج یا شکاف دهن و چون حروف مد ولین کشند مخرج شان جوف است و سیبویه
که گفته که مخرج نون ساکنه مخرج نون متحرکه است مراد او نون ساکنیست که اظهار کرده باشند
دیگر بدان که چند حرف دیگر هست که از این حروف متفرع شده اند و قراءة بآنها هیچ کس

امالها را شکل نهاده اند **اول** همزه مسهل که فرع محققه است و سیبویه بر آن رفته که آن یک قسم است
و ملاحظه اختلاف حرکات ننموده و دیگران برآنند که سه قسم است بین الهمزة والالف و بین الهمزة والواو
و بین الهمزة والیاء **دوم** اماله محضه و بین بین که فرع الف اند و اما سیبویه اعتبار اماله بین
بین می کند و می گوید صراف الفی را که اماله تام نموده اند و نزدیک بیا می کرده بخلاف بین بین
سوم صاد بین الصاد والزای است که فرع صاد خالصه است یا فرع زای خالصه **چهارم**
لام مغلظه است در مثل الله والله و صلوة در طریق ازرق که فرع مرققه گشته و اینها را از لفظ
استاد عشافهه فرا باید گرفت والله اعلم بالصواب **قسم دوم در بیان صفات**
حروف بدان که حروف مهموسه ده است که در این کلمات مجموع شده **حثه کسف
شخصه** و همس نرم گردانیدن آواز باشد و از این جهت ایشان را مهموسه می گویند
که بغایت ضعیف است و تکیه بر ایشان نمی توان کرد زیرا که نفس با ایشان جاری میشود اما
صاد و خا معجمه از ایشان قوی ترند و نوزده حرف دیگر میمانند مجهوره اند و مجموع ایشان
این است **ظل قو ربض اذ غزا جند مطیع** و جهر بر داشتن آواز بود
و چون در وقت گفتن ایشان آواز بر داشته می شود ایشان را مجهوره گفتند زیرا که
تکیه بر این حرفها می توان کرد و نفس با آنها جاری نمی شود و گفته اند که مثال مهموس چنان است
که دست بر چیزی سفالین زنند و مثال مجهوره آنکه دست بر چیزی رویین زنند و همس
و جهر را از آواز هر دو قیاس نمایند **دیگر** چهار حرف را صاد و ضاد و طا و ظا
حروف اطباق و منطبقه و مطبقه میگویند از آن جهت که در زمان تلفظ باین حروف
زبان در دهان چون طبقی میشود و بر کام باز نهاده می گردد چندان که مقداری کام بالا را که با او است
می پوشاند و غیر این چهار حرف را منفتحه میخوانند زیرا که در وقت گفتن این حروف
زبان از کام کشاده می شود و کام بالا را نمی پوشاند تا کشادگی میان زبان و کام می افتد
دیگر هفت حرف را حروف استعلا می گویند از آن روی که در زمان گفتن این حروف
زبان ببالا میرود و بعضی گفته اند از برای آن که آواز بالا می شود و مجموع این حروف
قظ خص ضغط است و استعلا طلب بلندی باشد و آنچه غیر این هفت حرف است

همس
جهر
اطباق
انفتاح
استعلا

مستعلی

مستفل می گویند بنابر آن که زبان در وقت تلفظ باین حروف میل ببالا نکند و مستفل زیر آمدن **دیگر**
شش حرف را ر ل ن ب ف م حروف مذلقه می گویند یعنی منطرف زیرا که سه حرف را از
کناره زبانست و سه دیگر از کناره لب و ذلق کناره باشد و ضد او مصمته خواهد بود یعنی منسطح
از این سبب که این حروف از کناره بیرون می آیند و هر کلمه چهار حرفی یا بیشتر یافته نمی شود که بناء
آن کلمه از این حروف بود مگر عسجد و عسطوس و این هر دو کلمه نیز گفته اند که اصیل نیستند
دیگر پنج حروف را که در این کلمه جمع اند جد قطب قلقله می گویند زیرا که چون ایشان را ساکن
گردانند در مخرج بجنبند و از غایت قوة در ایشان تیزی یافته میشود و قلقله جنبانیدن بود یعنی
تا او را در مخرج بجنبانی ظاهر نگردد که حرف گفته شده است یا نه و بعضی گفته اند که اصل قلقله از آن
قافست و بعضی لقلقه می گویند و بعضی می گویند که قلقله مختص بقافست و لقلقه مختص با دیگر این
حروف را مضغوطه نیز میگویند زیرا که در حالة وقف کردن بر ایشان از غایت فشردگی آواز که
لاحق ایشان میشود و آنچه غیر این پنج حرفند ساکنه خواهد بود **دیگر** هشت حرف را که در
این دو کلمه مجموع است اجدك قطبت حروف شدیده میخوانند زیرا که در مخرج سخت میشوند
و در گفتن آن از قوة غایتها آواز بآن کشیده نمی شود و تکیه بر آن می توان کرد و ضد ایشان
رخوه است و آن شانزده است که در این کلمات جمع شده حس شخص هز فظ عض ثذ
و از آن جهت خوه را رخاوه میگویند که در زمان گفتن آواز با آنها توان کشید و نفس را باز
ندارند و رخاوه سستی بود **دیگر** پنج حروف را که در این ترکیب عمر نل یا لن عمر جمع کرده اند
بین الشدة والرخاوة می گویند زیرا که نه آنچنان سخت اند که حروف شدیده و نه این چنین که
حروف رخوه اند که آواز با آن می توان کشید و بعضی الف و واو و یا را اضافه باین پنج
حرف کرده اند چنانچه مجموع ایشان لم یروعنا شود **دیگر** صاد و سین مهملتین
و زای را حروف صفیر میخوانند زیرا که در زمان تلفظ چون اعتماد بر آن کنند آوازی دراز
هم چون صفیری از آن شنیده می شود **دیگر** حروف مد و لین است که آن را هوائی و جوفی
می گویند و مذکور شد اما اکثر ایشان نزد جمهور الف است و هم چنین جمهور برآنند که
فتحه را از الف گرفته اند و ضمه را از واو و کسره را از یاء پس بنابر این تر از حروف بر حرکات

استفال
ازلاق
اصمات
قلقله
شدیده
رخوه
صفیر

مقدّم باشد و دیگران بعکس این قایل شده اند و بعضی بر آنند که نه حرکت را از حرف گفته اند و نه حرف را
از حرکت و جمعی این را مسلّم داشته اند دیگر ها و حروف مد را خفیه مینامند بدان واسطه
که از غایت خفتی که دارند خوف است که در زمان تلفظ پوشیده گردد چون ازین جهة ها را بصله
و حروف مد را بعد در نزد همزه قوی می گردانند دیگر یا و واو ساکنتین ما قبل مفتوح را
حرف لین میخوانند مثل سوء و شیء از آن جهة که ادای ایشان هر دو نرم می گردد دیگر لام
و را را منحرفه مینامند بدان سبب که از مخرج خود میل می کنند بسوی کناره زبان و سر زبان
در گفتن ان کج می گردد و بصریان می گویند که منحرف لام است بس دیگر را را مکرّره میخوانند
زیرا که در مخرج گویا دو بار گفته می شود در حالت سکون و در زمان گفتن را مشدّده سر زبان
می لرزد و لیکن احتیاط می باید نمود تا بظاهر دو بار گفته نشود که عیبی سخت است در قراءة
دیگر میم و نون ساکنتین را حرف غنه می گویند بنا بر غنه که در ایشانست دیگر همزه را
منبوره نیز می گویند بنا بر تیزی که دارد چه نبر تیزی بود و بدین واسطه جماعتی از قراءان او را
تلیین می کنند و بعضی گفته اند که نبر ارتفاع است و چون همزه بلند ترین حروفست و از این جهة
ادا او تمام خواهد بود پس او را تسهیل می نمایند دیگر ثاء مثلثه را منفوثه نیز
میخوانند زیرا که در وقت گفتن او بادی از مخرج بیرون می آید دیگر حا را مبحوحه
نیز می گویند از جهة افسرده گی که او را در حلق می باشد که اگر افسرده گی از او بر دارند
ها شود زیرا که این مخرج و صفة هر دو یکی باشد و بحّه فشردن بود دیگر خاء معجمه را
مخروره نیز می گویند یعنی آواز گلو گرفته از برای آن که در زمان تلفظ بان هم چون آواز
کسی که گلویش گرفته باشد مسموع می شود دیگر شین را حرف تفشّی نیز می نامند که
در مخرج پراکنده و پهن می شود تا غایتی که بمخرج ظا می رسد و بعضی گفته اند از برای آن که
در زمان تلفظ بان در میان زبان و کام بادی پراکنده می گردد و قومی بر آنند که حروف تفشّی
چهار است جمع آن شرف دیگر ضاد را مستطیله نیز می گویند و استطاله کردن کشش
کردن را گویند و طلب درازی کردن و از این جهة او را بدین صفة کرده اند که زود
زود هر کس او را ادا نتوانند کرد مگر بعد از مدّتها که خون جوهره باشد و سعی برده و خدمة
استادان بتقدیم رسانیده و دیگران که در مخرج دراز می شود تا غایتی که بمخرج لام می رسد

و بعضی گفته اند که باعتبار آنکه در گفتن درازی دارد دیگر فا را منفوخه نیز میخوانند
بدان سبب که در وقت گفتنش بادی دمیده می شود و بعضی الف و نون و ها را حروف
لین گفته اند دیگر همزه و الف و واو و یا را حروف علّه مینامند بنا بر آن که هم
چنان که بیمار را معالجه گوناگون می کنند تا بدرجه صحّت میرسد در این حروف نیز
تصرف بسیار می کنند از جهة نگاه داشتن حرف نیز در حرف اگر گوئی جمهور مصنفان
همزه را از حروف علّه نشمرده اند و در اینجا تو می شمری جواب گوئیم
که همان اعلالات که لاحق آن سه حرف می شود که بدان سبب ایشان را حروف
علّه می گوئی لاحق همزه نیز می شود پس او را نیز حروف علّه باید که گوئی و اگر ستیزه
می کنی در سخن شیخ شاطبی ره تامل کن حیث قال و ای لعلة که حروف علّه را
چهار گرفته والله اعلم قسم سوم در بیان حرفی چند که تلفظ بان
در حالت ترکیب مشکل است بر ترتیب مخارج بدان که هر گاه که ما قبل الف حرفی
از حروف مستعلا واقع شود بر متابعت تفخیم حروف مستعلا الف را تفخیم باید کرد و مراد
از تفخیم در اینجا تمام گفتن است مثل قال و ظاهر الاثم و خالصة و صالحا و
ضامر والغارمین و طال پس اگر ما قبلش حروف مستفله باشد او را ترقیق باید
کرد بموافقت ترقیق حروف مستفله و مقصود از این ترقیق آنست که هم چون اماله بین
بین گویند چنانچه از اعراب مسموع می افتد مگر در راء مضمومه و مکسوره مثل النّذر
در حالتین و مثل قدیر در وصل و وقف بر روم و مکسوره مثل النار والدار در
حالت وقف باسکان و لام مغلّظه که تفخیم خواهد بود و حکم واو و یا بعد از این می
آید دیگر بدانکه همزه حرفی قویست و از غایت قوّت اوست که در صحیح قراءة حمزه
او را بتشدید نخوانده اند مگر در شانه در سورة الماعون یرؤن فقط مثل
یراءون و هم از جهة قوّت اوست که جماعتی او را بانواع تخفیف می نمایند پس خواه
که ساکن بود یا متحرک و ما قبلش خواه متحرک یا ساکن و این ساکن خواه حرف
صحیح یا حرف مدّ و لین و خواه در یک کلمه یا در دو کلمه واجبست رعایت تصحیح

همزه نمودن بانکه همزه را باریک و روان بگویند بتخصیص در همزه متحرک ما قبل ما متحرک
و در همزه که از پس الف باشد یا لام مغلّظه مانند اللهمّ یا حرفی مفخّم مثل الطلاق
تا خلل بدان راه نیابد مثل یؤمنون و سالهم والصّالحات والذین انعمت
و دفء و من امن و کهیئة و سیئة و ابنی ادم و اوامن و جاء و سوء و جیء
و بما انزل و قالوا امنّا و ظالمی انفسهم و هم چنین هر جا که دو حرف حلق بهم رسند
خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه البتّه محافظت باید نمود تا حقّ هر دو گذارده
آید و اغلب که همزه بود باریک گفته شود مثل ءأسلمتم و ءانزل ءانّا جاء امرنا
هؤلاء ان کنتم اولیاء اولئک شهداء اذ یشاء الی من الشهداء ان جاء امّة
نشاء اصبناهم و بافواههم و فیه هدی و لا ابرح حتی و انباهم و نبّئهم والله
اعلم و اعوذ و نبّئ عبادی و دع اذیهم و اصبغ انّ الله لن نبرح علیه انزلنا
حکما ان یستنکحها زحزح عن النار فاصفح عنهما یا نوح اهبط و سبّحه و ابلغه
عنه غافلون انشاه خلقا و اسمع غیر مسمع افرغ علینا واعطی و احطت و احق
و عهدنا و عهد و مانند ان خصوص که حرف اول ساکن باشد مثل فاصفح
عنهم و سبّحه که جماعتی در کلمه اوّل حا را قلب بعین می کنند و ادغام می نمایند
و در کلمه دوم ها را چون حائی که مشدّده می گویند و قطعا این معنی جایز نیست
و هم چنین در هر تاء تانیث که در وقف ها می گردد مانند رحمة و نعمة
و در هاء سکت مثل ماهیه و کتابیه و در هاء ضمیر که ما قبلش ساکن بود
چنانچه منه و علیه و استغفره در حالت وقف احتیاط باید کرد که تا ها را
باریک بگویند و اگر بر هاء ضمیر مضمومه وقف بروم نمایند بهتر بود چه در
مانند و استغفره و فاهلکته و منه و عنه استماع می افتد که هم چون
هائی مکسوره می گویند و هم چنین عینی ساکن یا متحرک که در میان دو
فتحه واقع گردد مثل یعلمون و جعل و معها نیکو بیان کند تا بهمزه ملتبس نگردد
و هاات مشدّده مانند فغشّاها و جهنّم و یوجّهه را باریک باید گفت

تا بعین مشتبه نشود و هم چنین عین مشدّده را مثل فعّال نیکو بگوید چنانچه فرق
میان او و همزه ظاهر گردد و خاء مشدّده مانند و ما نؤخّره ترقیق نماید تا بغین
مشتبه نگردد و هم چنین هر جا که غین معجمه بر یکی از حروف استعلاء یا ثاء مثلثه
یا شین معجمه یا فا رسد اظهار غین واجبست خاصه که غین ساکن بود و در یک کلمه
باشد مثل غیر المغضوب و اغطش و یغفر صغت و ضغثا و تغشی و المغشی و فاستغفر
زیرا بیشتر عوام غین را قلب بخا می کنند و در لا تزغ قلوبنا اهتمام بیشتر نماید
چه مخرج و صفات ایشان بغایت نزدیک بیک دیگرند و هم چنین قاف را
در نزد کاف و بعکس نیکو رعایت نماید مثل خلقکم و خلق کل و جنّتک قلت
و از جهة مشکلی آن ابو عمرو ادغام می کند و هم چنین کاف ساکن را در مثل
فاستکبر و اکبر و تستکثر نیکو باید گفت تا بکافی که در زبان فرس است مثل کاف
و کوی مشتبه نگردد و هم چنین اخراج جیم از مخرجش بغایت مشکلست چه گاهست
که از مخرج خود بیرون می آید و بدان سبب زبان بدان پهن می گردد تا آمیخته
بشین میشود هم چنان که جماعتی از اهل مصر و شام تلفظ بان می کنند و در هنگامی
که جیم ساکن است در نزد هشت حرف اخراج آن دشوارتر می باشد در نزد تا
و دال و ذال و را و زای و سین و لام و ها مانند فاجتنبوا و اجدر
و یجدون و اجورهم و لتجری و الرّجس و لا تعجل و وجهت و هم چنین جیم
مشدّده مشکل تر می باشد بتخصیص در مثل حاجّ و یوجّهه از جهة مجاورت با خفاء
ها پس طریق آنکه در تلفظ او پیش را نیکو بهم نهد چنانچه قطعا هیچ فرجه نماند
تا جیم درست گفته شود پس احتیاط تمام می باید نمود تا بشین مختلط نگردد و در
یاء مشدّده مثلا ایاک و ایکم نگران باید بود تا بمخرج جیم نزدیک نشود و هم
هر جا که دو یا یا دو واو بهم رسند خواه هر دو متحرک و خواه اول ساکن و دوم
متحرک و خواه بعکس که از آنجا که حرفی مدّ است بتمکین باید خواند و در باقی محافظت
باید نمود بتخصیص که یاء اول یا واو مشدّد بود مثل فلنحیینه و هزّی بهمند

والعفو وامرؤ و وجدوا وفی یوسف ولقومه ویاقوم وآمنوا وعملوا و یستحی والحسنیین
واحییتنا و وری ویلوون واووا ونصروا و فاستجبنا له و وهبنا وان ولیی الله
والعشی و یریدون وبالغدو والآصال و در هر جا که یک واو بود و مشدد باشد
مثلاً وآب وتحته احتیاط نیز باید کرد وهم چنین هر جا که یا مفتوح ما قبل مکسور یا
بعکس یا یا و واو ساکنین ما قبل مفتوح یا واو مفتوح ما قبل مضموم یا بعکس واقع شود
هم چون لشیئه ومن بقراءة فتح و یا صاحبی السجن و شی و بینه واتقوا و هو الله
واشتروا الضلالة را احتیاط باید نمود تا حق هر یکی بی زیاده و نقصان گذارده آید
و در واو ساکن که بعد از او همزه یا نون یا ها یا عین باشد محافظت باید نمود مثل موئلا
وداووا نهم دهونا واو نری وعلیه واوعی وهم چنین کفتن شین منقوطه در نزد
سین و جیم و تای با تعذری دارد واحتیاط می باید کرد چنانچه ذی العرش سبیلا غیر
در قراءة اظهار وشجر بینهم واشتا تاوشی وهم چنین ضاد معجمه در جنب هشت حرف
ذ ض غ ظ ش ح ت ط مشکل می آید و نگرانشان می باید بود تا خلل ظاهر نشود
مثل ملاء الارض ذهبا و یغضض والمضغة وفمن اضطر ولبعض شانهم لاغیر
در قراءة اظهار واخفض جناحك وافضتم وانقض ظهرك وهم چنین
صاد در جوار شش حرف ت ح د ط غ ل بغایت مشکل می افتد پس در تلفظ
رعایت باید نمود تا صفیر صاد فوت نشود مانند حرصتم و اصحاب و یصدر
واصطفى ولتصغى وان یصل وهم چنین تلفظ بسین مهمله در نزد هفت حرف
ت ج د ر ش ط ل دشوار می آید و رعایت آن از واجبات است تا صفیر
سین نگاه دارد و در نزد را مغلظه و لام رعایت بیشتر نماید تا نزدیک بصاد نشود
مانند نستعین والمسجد الحرام واسری واذا النفوس زوجت والرأس شیبا واقسطوا
ولسلطهم و سلطان وهم چنین در قال سروا و یسحبون وعسی وقسمنا
نگران باشد تا ملتبس باصروا و یصحبون وعصی وقصمنا نگرداند هم چنین
بیان جهر زای می باید نمود به تخصیص چون ساکن باشد مثل تزدری وازکی

صرفا

و رزقا و خزاه وکنزتم والیزلقونك و وزرك تا بر سین پوشیده نگردد وهم چنین
در لام محافظت ترقیق باید نمود خاصه که مجاور حرف مفخم شود مانند الضالین وعلى الله
وجعلنا الله واللطیف و فاختلط ولیتلطف ولسلطهم وفضل الله واگر لام ساکن
باشد و از پیش و نون یا پیش باید خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه مثل جعلنا وازلنا
وقل نعم وجعلتم وقلتم وقل تعالوا البته ظاهر می باید کرد واما در ادغام قل رب هیچ خلافی
نیست از جهت شدت قرب و قوة را و از این جهت است که لام تعریف را در چهارده حرف
ادغام می کنند ت ث د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ل ن مانند التواب
والتواب والدار والذاکرین والراکعین و فالزاجرات والساجدون و بالشاکرین
والصابرین والضالین والطاغین والظالمین واللطیف والنور لام هل و بل در باب حروف
بیاید ان شاء الله تعالى وهم چنین طا در جنب تا و شین خواه که مقدم باشد
یا مؤخر کفتنش متعذر است و باحتیاط باید خواند مثل احطت و بسطت و بطشتم و
البطشة وافتطمعون و شطر المسجد و در آن صورة که طا ساکن بود و بعد از او تاء
ادغام باشد ولیکن اطباق و جهر طا را باقی باید داشت وهم چنین
دال در نزد این ده حرف ت ث ج ذ ز س ش ص ض ظ و تا ذ ر نزد
طا نیز که ابو عمرو ادغام می کند و در باب مذکور خواهد شد در حالت اظهار دشوار
دارد و حاضر می باید بود بتخصیص که مکرر باشد مثل تبوءوا و کدت ترکن و یرتدد
واحلل شدد وعدده وعدده و هم چنین است حکم هر حرفی که مکرر شود مثل تبوءوا
وکدت ترکن وصبا و نتلوا ومشقة و حاججتم و ذی الذکر و یبشرهم و فرزنا
واسس وقصصنا واعضض وشططا و یخفف و فی رحمة الله و شققنا وحق قدره
ویشرکم و یحلکم و اتم واحل لکم ولتعلمن نباه و وهو ولیهم وجباههم و یاتی
یوم وهم چنین در مثل یختمون و یختلق و نضطره والمتر و فتره و ترهقهم
احتیاط بلیغ بجا آورد تا از جهت اطباق صاد و تفخیم را تا را بدل بطا نکند و در
جائی که دال عوض از تا باشد مثل مزدجر و تزدری اعینکم واجب است بیان دال تا زبان

ممتد

مایل بتا نگردد وهم چنین اگر دال ساکن و نون با هم جمع شوند خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه
مثل وجدنا وعهدنا واعتدنا وصدنکم و یردنك الرحمن ولقد نعلم ولقد نصرکم الله
در اظهار شین مبالغه باید نمود چنان که دال متحرک نشود وهم چنین ظا را در نزد تا
اظهار باید کرد مانند اوعظت لاغیر وهم چنین در اظهار ذال در نزد نون
مثل فنبذناهم واخذنا واذ نتقنا و در ترقیق را در مثل للمنذرین و یحذر و را
وحذر الموت و ذللنا بکوشد تا بمنظرین و یحظر را و حضر الموت و ظللنا مشتبه نشود
وهم چنین در مثل ذرهم و ذرة و فانذرتکم والاذقان احتیاط کند تا
از جهت تفخیم را ذال را چون ظا نگوید وهم چنین ثاء مثلثه را در نزد
حروف استعلاء روشن باید گفت مانند اثخنتموهم و ان یثقفوکم وهم چنین
در اظهار حروف شفویه که آن ب ف م و است در نزد یکدیگر اهتمام باید نماید
مثل بنیانا حب و فیهم نبشرون و فتبارك و و یبائی و فار بعث و عبو و بوانا و میثق
و مفتحة والمفتون و مبارکه طیبة و مبرمون واوفی ولیوفوا و بارکنا واو باد ها
وما واو وما ملکت و هو از ینم و هو کله و ایم و ممدود و بیا الغیر وهم چنین
اگر بعد از میم ساکنه فا یا با یا واو واقع شود خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه
مثل اصابعهم فقد ناهم واستغشوا و لا تقم فیه وقال نعم وانکم و باقواهم
و اموالهم وهم والکتاب میم را اظهار باید کرد تا مضاعف نگردد و در نزد با خلاف
کرده اند اهل مصر و شام و اندلس و سایر بلاد مغرب زمین بر آنند که اخفا باید کرد
و دیگران اظهار می کنند مثل انبئهم باسمائهم و من لم یحکم بما وهم چنین
هر جا که ابو عمرو با غیر او از قراء عشرة ادغام کرده اند یا اخفاء خواه متحرك خواه
ساکن و خواه مثلین یا متقاربین در هنگام اظهار تعذری دارد پس رعایت
ان تفصیر نباید نمود و چون مجموع مثالها در ابواب ادغام خواهد آمد محتاج بتکرار
ندانست والله اعلم

قسم چهارم در بیان کیفیت تلاوت

بدانکه قرا را در خواندن قرآن سه طریق است تحقیق و تدویر

وحدر

وحدر چنانچه شیخ شاطبی رحمه الله عنه اشاره بآن نموده بدین قول بعضی از شرح حیث قال
لهم طرق یهدی بها کل طارق ولا طارق یخشی بها متمحلا وتحقیق از روی لغت
رسیدن بحقیقت چیزیست و واقف گشتن بکنه آن و در نزد قراء عبارة از آنست که هر حرفی را
حق او بدهند مثل مد را تمام کشند و همزات را محقق خوانند و حرکات را تمام گویند
و تشدیدات و اظهار و غنه را نیکو گویند و بجا آورند و حرفها را از یکدیگر جدا گویند
و حرفی را از حرف دیگر بسکت بیرون کنند چنانچه هر یکی از این بحد افراط نرسد
مثلا نکه ساکن را متحرك نسازند و رات را مکرر نپردازند و مخفف را مشدد نکردانند
و از این تعریف معلوم شد که در این طریق قصر و سکون محرك و اختلاس حرکت
و ادغام نخواهد بود و این مذهب حمزه است و ورش از طریق ازرق و کسائی
از طریق قتیبه و ابو بکر از طریق اعشی و حفص از بعضی از طریق اشنانی و هشام از
از طریق مصریان از حلوانی و ابن ذکوان از بیشتر طرق عراقیان از اخفش وحدر
شتافتن بود و در عرف قراء عبارتست از ادراج و سرعت قراءة و سبک کردانیدن
آن بقصر مدات و ساکن کردن محرکات و اختلاس محرکات و ابدال و تخفیف همزات
و ادغام مظهرات و امثال آن و این مذهب ابن کثیر و ابو جعفر و مشهورترین
روایات ابو عمرو و یعقوب و قالون و اصفهانی است و هم چنین طریق حلوانی است
از حفص و اکثر عراقیان از حلوانی از هشام وقد و پر طریقیست میان تحقیق
وحدر و این مذهب جماعتی است که مد منفصل را می کشند نه تا حد اشباع و مختار
نزد اهل ادا آنست که این طریق از مجموع ائمه صحیح گشته و در این هر سه طریق می باید
که محاسن قراءة را بجا آورد بتخصیص در حدر مثل تجوید یعنی هر حروفی را نیکو کوید
چنانکه باید واند را هیچ زیاده و نقصان نباشد و مثل تحسین یعنی تعاهد حروف
نماید و آواز را بآن خوش کند و بطریق عرب خواند چنانچه از ابن مسعود منقول است
جودوا القرآن و زینوه باحسن الاصوات واعربوه فانه عربی والله یحب ان

یعرب

ومثل تزیین یعنی آراسته کردانیدن قراءة را بآواز خوش چنانچه حضرت امام عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اِنَّ لِکُلِّ شَیْءٍ حِلْیَةً وَحِلْیَةُ القُرْآنِ الصَّوْتُ الحَسَنُ وقال زَیِّنُوا القُرْآنَ بِأَصْوَاتِکُمْ و علامه جزری فتح الله مدته حکایت فرموده که غلبه از بهود و نصاری
اخوشی قراءة سبط الخیاط بدولت اسلام مشرف کشتند و هم چنین حکایت فرموده
که شیخ تقی الدین ابن الصائغ در غازجیج ایری نفقة الطیر فظال ما لی لا ادری الهدهد
مکر میخواند ناگاه مرغی دیدند که بر بهر او بنشست و استماع نمود تا قراءة تمام فرمود پس چون
نظر کردند هدهد بود و چه جای هدهد که گاه هست که طوطی روح از قفس کالبد پرواز
می کیرد و سلطان عقل از شهرستان وجود که بتر عزیتری می پرد و بسیاری نیز بوده اند که با
با وجود آواز ناخوش و عدم معرفت بمقامات دلکش بسبب آنکه تجوید حروف می نموده اند
عقول را می ربوده و مسامع را طرب می فرموده ومثل ترتیل یعنی مجموع حروف را
هم چون یکدیگر کوید هموار در روش و حرکت هر حرفی را تمام بدهد و تشدیدات و غنات
و حرکات و سکنات را مساوی خواند نه آن که تشدید را سخت تر و تشدید دیگر
راست تر یا حرکتی را زود و حرکتی دیگر را چنانچه از او حرفی زاینده شود یا بعضی را بلند
و بعضی را آهسته یا بعضی دیگر را بیدرنگ و بعضی را بشتاب یا مشددات را مخفف کوید
یا بعکس یا مخفیات را اظهار نماید یا بعکس یا ممدود را قصر کند یا عکس یا حروف علت را
غنوی خواند یا هاهات زیاده کرداند یا او از ناز در کلو بلرزاند یا چون لا و از ریگ کند
یا حروف را در مخرج هم چون سر و کردن بجنباند یا حرفی را بدل بحرفی نماید تا
حلاوت آن برود هم چنانچه حق جل علا حبیب خود را علیه افضل الصلوة واکمل التحیات
از این معنی خبر داد بقوله و رتلناه ترتیلا یعنی ما کردیم و ندیم این طریق را چنین سیر دیم
تکلیف شما که چون بند کان باید و چون رسمی قدیم است که عاشق راکه هر چیز خود پسندد
حبیب را همان پسندد آنحضرت را باین امر عم رزای و فرمان دلکشا و مشرف فرمود
لدور تل القرآن ترتیلا تا آن حضرة مسامع عالمیان را نیز باین خبر دقع پرور واین
مژده دقع کستر مطیب فرمود که ان الله یحب ان یقرء القرآن کما انزل

پس باید که از لحن محترز باشد و آن بر دو نوع است اول لحن جلی و آن را علماء قراءة
و غیر ایشان در یابند مثلا بدل فتح بکسره و ابدال دال بیا و ماننده آن دوم
لحن خفی و آن علماء قراءة که ایشان را رسوخی در آن علم باشد ادراک نمایند مانند
ادا ناکردن حرف از مخرج خود چنان که می باید و اکر چنانچه حرفی را بحرفی دیگر بدل
نا بحرمت کند نمازش درست نمی آید در درست ترین دو قول ومثل
تقویم یعنی قران را کج و افکنده از هواء دهن نکوید زیرا که در قرآن همه راستی است
کما قال الله جل جلاله قرآنا عربیا غیر ذی عوج ومثل تمکین یعنی تا حرفی را تمام
نکوید ابتدا بحرفی دیگر نکند ومثل تفخیم و ترقیق در قسم دوم گفته شد
و مثل آن که هر محلی که جایز بود وقف کند چه ابن عباس از حضرة رسول سؤال کرد
ما الترتیل فقال الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف ومثل توقیر
یعنی قرآن را از سر احترام تمام و اشتیاق تام خواند نه آن که چون بعضی را خواند
و نفسش ملول کشت باقی را از سر پریشانی در دهن خاید و نداند که چه میخواند
چنانچه در خبر است اقرؤا القرآن ما ائتلفتم فاذا اختلفتم فقوموا عنه یعنی
بخوانید قرآن را مادام که شما الفت بآن کرفته باشید و خواهید که خوانید
پس چون مختلف و پریشان کردید از خواندن قرآن برخیزید و از جمله توقیر
یکی طهارت است از حدث و خبث ظاهر و باطن در مجموع احوال خاصه
در هنکام مس کما قال عز شانه و عم احسانه لا یمسه الا المطهرون و اکر قرآن را
برخاند و بادی در شکم تقاضا کند تلاوة را ترک کند تا باد تمام بکذرد
و باز بتلاوة مشغول شود و یکی دیکر خنده ناکردن است و سخن در میان تلاوة
نا کفتن و بدست مشغول چیزی نبودن و نظر بچیزی نکردن که او را از حضور
دل باز دارد چه تصور نماید که اکر یکی از امثال خودش با او در سخن آید و او
در اثناء تکلم مرتکب یکی از این ها بکردد چه سفیها سخن از او خورد و چه جا
نهی کند و چه شرمسار بها برد پس حاضر شود که در هنکام تلاوة حضرت

پروردکار با او سخن می کوید و او بواسطه درخت زبان آن را می شنود هم چنانکه حضرت کلیم
کلام قدیم ذات ملک کریم بسبب درخت طور استماع می نمود و باید که قاری زبان خود را
کمتر از آن درخت نشمرد و این مسئله را قیاس بر این اصل نماید که مرد هر سالی یک نظر بر
کعبه کل میکند و در شبانه روزی سیصد و شصت شش نظر بر قبله دل هر خاکی می کند
زیرا که اجزاء آن بعل بنده بر هم نشسته و این را خلا وند بهر دو دست خود سرشته
و دیکران که کوه طور با وجود شکوه و زور که داشت طاقت یکی از مبادی تجلی نیاورد
و از بی طاقتی خود و مرد کشت و جسم لطیف ضعیف دل هر بر شکل بیرون از نظرات
سیصد و شصت و شش کانه که دارد حضرة پروردکار در زمان تلاوة بانواع انوار
بر او متجلی می شود و او بقوة خادم نفس سر سخت شوخ چشم کدا و را سپر وار هدف
سهام انوار تجلیات کشته یک سر موی متزلزل نمی شود و از اینجا است که شعر
کر عشق نبودی و غم عشق نبودی چندین سخن نغز که کفتی که شنودی
ور باد نبودی که سر زلف ربودی رخساره معشوق بعاشق که نمودی
و این همه خود که کفته شد نسبت با مقصود از قراءة و مطلوب از تلاوة
هم چون نسبت پوست است با مغز و سمن با مغز چه غرض حق از انزال قران و سبب
ارسال فرقان تدبر در معانی و تذکر مبانی او ست کما قال عم نواله و جل طوله
کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته ولیتذکر اولوا الالباب زیرا که
چون تدبر در سخن نمود عظمت و معانی و دقایق آن را فهم کرد و فصاحت
و بلاغت آن را دریافت و اعجاز و ایجاز آن را ادراک نمود آن زمان عظمت
متکلم را دانست و چون این معنی در دلش صورت بست در تلاوة فزود و دایم بتذکر
و تدبر در کلامش اشتغال نمود تا بصیقل تردد و تکرار زنک عصیان را از آینه
دل زدود تا صاحب کمال تقوی در آن حال نمود کما قال الملک الودود واذکروا ما فیه
لعلکم تتقون و بعد از آن نمی کند الا آن که محبوب می کوید و نمی خواهد
مکر آن که مطلوب میجوید کما قال شعر جری حبها مجری دمی فی مفاصلی

فاجی لی فی کل شغل بها شغل ومن جسدی لم یترک الحب شعرة فما فوقها الا
وفیها له فعل و هم در این معنی کفته

الا ای دلبر خوبان مراد من مراد تست | الا ای مهر و مهرویان مراد من مراد تست
کرم بر تخت بنشانی دهی آیین سلطانی | ببخشی علم نعمانی مراد من مراد تست
کرم بر دار آویزی دکر بر آتشم سوزی | دکر در دام آمیزی مراد من مراد تست
بجان زارم که تو شاهی برم آن سحر کاهی | مرا از دست د ستکاهی مراد من مراد تست
و زیرا این چنین مستم که از هستی تو بد نیستم | نه هست نیست و ار دستم مراد من مراد تست

حسنت روز شب جویان طریق وصل تو جویم | همیشه این سخن کویان مراد من مراد تست

و بعد از آن محبوب نیز با او در آید و از راه محبت از این داستان سر آید فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به الی آخر الحدیث و دیکر بدان
که علما را اختلافست که قلت قراءة با تفهم و تدبر و ترتیل و تفکر بود فاضل تر است
یا کثرة قراءة با سرعت اما اکثر معظم سلف و بیشتر خلف بر آنند قسم اول است
زیرا که مقصود از تلاوة قران فهم معانی و عمل بمبانی او ست و از این جا است که
عایشه کفته که عادة مبارک حضرة پیغمبر صم چنان بود که سوره که میخواند بنوعی بترتیل
میخواند که این سوره دراز تر می شد از سوره که دراز تر از این سوره می بود و هیچ
شک نیست که این غایت تدبر و نهایت تفکر بوده و اکر نه حضرت او صلی الله علیه وآله
افصح عرب و عجم بود و میسر می شد که بیک طرفة العین مجموع قران را بخواند
و امام محمد بن کعب القرظی سوکند یاد فرموده که اکر از اول شب تا صبح سوره کریمه
اذا زلزلت الارض والقارعة را خوانم و باز خوانم و در آن تفکر نمایم دوست
تر است بسوی من از آن که مجموع قران را بشتاب بخوانم و ابن قیم رحمه الله فرموده که ثواب
قراءة بترتیل و تدبر قدر او بلند تر و وقع او در رفیع تر است و ثواب کثرة قراءة
بسرعت عدد او بیشتر است پس قسم اول هم چون کسی باشد که یک کوهر بصدقه بدهد

وقسم دوم مثل شخصی بود که مروارید کوچک بسیار تصدق کند و قیمت هر یک ظاهر است

دیگر بدان که از جملهٔ ترتیل تلفظ بر ما آیات است و اصل آن حدیث است که ابو هریره از حضرت رسول م روایت فرموده که اعربوا القرآن والتمسوا غرائبه و از جملهٔ اعراب آن معرفت ما آنست و آن بر سی و شش معنی آمده و چون مقصود دانستن تلفظ با آنست نه دانستن معنی از جهت تطویل تعداد شان نرفت و تلفظ با آن بر چهار نوع است **اول** آن که در منفیه و جحدیه او را ابو دارد و فرق میان نفی و جحد آنست که اگر کسی نفی چیزی کند و راست گوید آن را نفی گویند مثل وما هم بمؤمنین که قول خدای تعالی است و اگر چنانچه دروغ گوید آن را جحد گویند یعنی انکار و این دعوی لیتر از قول کفار خواهد بود مثل یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا یعنی سوگند میخورند کفار بخدای تعالی که کلمهٔ کفر این گفتند و خدای تعالی می فرماید که بدرستی که گفتند پس دروغ گو باشند **دوم** آن که در استفهامیه و شرطیه او او میان زبر دارد و بعضی در استفهامیه فقط گفته اند **سوم** آن که تعجبیه را بنوعی گوید که کسی از چیزی تعجب می نماید و آن هم در قرآن در دو موضع بیش نیست فما اصبرهم على النار در البقره وما اکفره در عبس **چهارم** آن که در خبریه او از نرم کرداند اکنون نشانه هر یکی بباید گفت تا کسی را که عربیت نباشد آن را بشناسد **نشانه** منفیه آنست که در سرش ماضی یا مستقبل در آید مانند وما محمد الا رسول و ما کسب و ما ینطق و بسیار آن بود که بعد از او کلمهٔ الا و یا لفظ و لکن واقع گردد مثل وما ارسلناک الا کافة للناس وما نزلت علیها من رابیة ولکن یؤخرهم **و نشانه** جحدیه آن بود که اثبات آن سوی بعد از او من کوه گردد مثل ما جاءنا من بشیر ولا نذیر یعنی کفار گویند نیامد بما هیچ بشارت دهنده و بیم کننده بعد از آن خدای تعالی ایشان را نفی نماید فقد جاءکم بشیر و نذیر یعنی شما دروغ می گوئید که بدرستیکه آمد شما را بشارت دهنده و ترساننده و مانند والله ربنا ما کنا مشرکین که کفار گویند بحق خدای پروردگار ما که ما مشرک نبودیم و خدای تعالی می فرماید انظر کیف کذبوا على انفسهم یعنی نظر کن

ای محمد که چگونه دروغ بر نفسهای خود می بندند و مانند یحلفون بالله ما قالوا ولقد قالوا کلمة الکفر و مثل آن **و نشانه** شرطیه آنست که مستقبل مجزوم کرداند یا فا در جزاء او واقع شود مثل وما تفعلوا من خیر یعلمه الله وما تنفقوا من خیر فان الله به علیم **و نشانه** خبریه آن بود که از پیش او کلمهٔ لا یا بئس یا نشا یا بعد یا ماضی یا مضارع یا یکی از حروف جر باشد مثل لا ما علمتنا بئس ما کانوا ساء ما یحکمون بعد ما جاءک نعلم ما لم تعلموا و یحکم ما یرید علی ما نقول عما عما فیما بما لما یا از پس او کلمهٔ لیس باشد یا حرف لم یا لا و انیس این دو حرف مستقبلی باشد مثل ما لیس لی بعلم و ما لم ینزل و ما لا تعلمون یا از پس ما مستقبل بود مثل ما یفعل بی **دیگر بدان که معرفة وقوف هم** از ترتیل است حیث سئل رسول الله م عن معنی الترتیل فقال حفظ الوقوف واداء الحروف و بیان الحروف و هود و معنی نزدیک بیک دیگر اند و از این تقریر لازم می آید که تعلم و معرفة وقوف ظاهرا واجب است بنا بر خطاب و رتل القرآن ترتیلا و خطاب با حضرة محمدی م خطاب با او و امة است زیرا که هر پیغمبری با امت خود اند پس حکمش عام بود و مورد ش خاص و این امر محمول بر امر استحبابی باشد **پس بدان** که وقف من حیث الاطلاق عبارتست از قطع صوت از آخر کلمه چندان زمان که نفس بعادة بکشند بقصد آن که قراءة را از ما بعد یا از ما قبل کلمه موقوف علیها از سر گیرند که اگر قصد از سر گرفتن قراءة نباشد آن را قطع گویند نه وقف اکنون اگر این وقف بنوعی باشد که عربیت آن را بوجهی از وجوه جایز دارد او را اختیاری خوانند و اگر بسبیل آزمایش است یعنی متعلم سؤال نمود که وقف بر این کلمه چگونه است و معلم بر آن وقف کرد یا بآن که او سؤالی کند معلم از جهت تعلیم وقف کرد آن را اختباری گویند و اگر از جهت آن باشد که نفس یاری نمی دهد که بمحل جایز الوقف آن را اضطراری نامند و در این فن کتب بسیار ساخته اند و مؤلفات بسیار پرداخته اند و از آن جمله در این زمان وقوف شمس العارفین ابی عبد الله محمد بن طیفور السجاوندی روح الله روحه مشهور گشته و او وقوف را بر پنج مرتبه نهاده لازم و مطلق و جایز و مجوز لوجه

و مرخص للضرورة و علامة لازم را م آورده و مطلق را ط و جایز را ج و مجوز لوجه را ز و مرخص للضرورة را ص **لازم آنست** که او را هیچ تعلق بما بعد نباشد نه از روی لفظ و نه از روی معنی و اگر وصل کند در مسامع بشاعة تمام نماید بنا بر آن که مستمع را وهم معنی از آن حاصل آید که مراد حق جل علا نه آن معنی باشد مثل وما هم بمؤمنین که اگر مؤمنین را وصل کند بقول تعالی یخادعون الله وهم آن شود که مکر یخادعون الله صفت مؤمنین است و معنی این دهد که نیستند ایشان مؤمنانی که خدای را فریبند و از اینجا اثبات ایمان و نفی خداع لازم می آید که خلاف مقصود است زیرا که نفی چون داخل موصوف شد صفت را منفی کرداند و موصوف را بحال خود رها کرد و مراد الله تعالی نفی ایمان و اثبات خداع و مانند ولا یحزنک قولهم در یونس و یس که اگر وصل می کند وهم آن میشود که ان العزة لله جمیعا و انا نعلم ما یسرون وما یعلنون مقول قول کفار است و حال آن که ابتداء قول خدای تعالی است که تسلیه خاطر مبارک جناب حبیب م می فرماید و این قسم در قرآن هشتاد و سه موضع است و در سی و هفت سوره چنانچه سی و پنج محل در نصف اول است در دوازده سوره و چهل و شش محل دیگر در نصف آخر است در بیست و پنج سوره و پیش بعضی بنا بر آن که لعنه الله در النساء لازم نمی شمرند هشتاد و دو محل باشد و صحیح آنست که لعنه الله لازم است قیاس بر قوله تعالی فامن له لوط و قال در العنکبوت زیرا که محل و رمز و یکیست **و مطلق آنست** که هم چنین تعلقش بما بعد غالبا از هیچ جهت نباشد و ابتدا بما بعدش نیکو آید مانند و الذین کفروا و را هیچ مدخلی با ایاک نعبد از هیچ وجه نیست زیرا که آن غیبت است و این حضور و مثل نستعین که ابتداء دعاست و لیکن وقف بر اول اولیتر است زیرا که دوم و ما بعدش در خطاب شریکند **و جایز آنست** که طرف وقف و وصلش مساوی باشد مثل وما انزل من قبلک که واو اقتضاء وصل می کند و تقدیم مفعول بر فعل اقتضاء وقف یعنی یوقنون بالآخرة **و مجوز لوجه** آنست که او را از وجهی وقف توان کرد مانند اولئک الذین

اشتروا الضلالة الحیوة الدنیا بالاخرة که فا در فلا یخفف از برای تعقیبی است که متضمن معنی جواب و جزاست نه حقیقة جزای و اداة لولا ذلک فلا یخفف عنهم العذاب و این معنی مقتضی وصل است الا آن که از برای نظم فعل بر استیناف وقف را وجهی پیدا اند **و مرخص للضرورة** آن باشد که ما بعدش از ما قبل مستغنی نباشد الا آن که از جهة ضرورة انقطاع نفس از برای طول کلام رخصة وقف دهند در جائی که فی الجلدا و را نوعی عربیت توجیهی توان گفت و لیکن واقف را لازم بناید که آن را از سر گیرد بنا بر آن که جمله که بعد از اوست با آن که از سر گیرند معنیش نیکو مفهوم می شود مثل والسماء بناء که از ما قبلش مستغنی نیست از برای آن که فاعلش ضمیریست راجع بکلمهٔ الذی در قوله تعالی الذی جعل و لیکن حاجت از سر گرفتن نیست زیرا که معلوم است که منزل قطرات امطار و مخرج ثمرات الهاحضرة آفریدگار است دیگر بدان که در جائی که دیگران وقف آورده اند و پسندیده امام سجاوندی نیست **ق** را آورده یعنی قیل و در جائی که وقف لازم نیست **لا** را آورده یعنی لا یقف و بعد از آن حبر القراء قدوة الفضلا تاج الملة والدین مصدر بخاری غفر الله له که انتخاب سجاوندی نموده و علل را حذف کرده و فایده چند دیگر بر آن افزوده در او قاف جایزه نظر کرده هر جا که طرف وقفش رجحانی داشته صورة قف نهاده یعنی وقف کردن اولی است و اگر طرف وصل را افزونی بوده این صورة را **صلی** نهاده یعنی الوصل اولی و در هر محلی که سجاوندی وقف آورده و دلیل این وقف ضعیف دانسته کذا نوشته است بلکه گفته **ک** آورده یعنی کذلک و هر موضعی که وقف را دیگران وصل آورده اند این را **ق لا** نهاده یعنی قیل لا یقف مثل واکثرهم الفاسقون و یعتدون و یسجدون هر سه در یک عشر در آل عمران زیرا که الفاسقون معرفه است و لن یضروکم که جمله است نکره و معرفه را بنکره صفت نمی کنند و ضمیر یعبدون راجع است بقوم نه الذین کفروا و ضمیر ولیه و لعاید است بقول منهم الفاسقون و فرق میان این دو یقین ظاهر است و یؤمنون بالله والیوم الآخر استینافست نه حال که اگر حال گیرند معنیش این شود که در حالت سجود ایشان را این صفات هست و نه چنین است

بلکه در مطلق احوال ایشان واین صفات ثابت است وامام ائمة الشرق والغرب عالم ربانی
ابو عمرو الدانی قدس الله روحه وقف را بر چهار قسم آورده **تام کافی**
وحسن وقبیح **اما تام** آنست که وقف برآن وابتداء
بما بعد آن نیکو آید وما قبلش متعلق بما قبل نباشد وبیشتر این قسم در اواخر
آیات می باشد وگاه هست که بعد از دو آیه یا بیشتر نیز می آید **وکافی**
آن بود که هم چنین وقف وابتدا نیکو آید ولیکن میان ایشان تعلق باشد
مثلا اولئک علی هدی من ربهم که وقف وابتدا نیکوست واولئک هم المفلحون
متعلق است بما قبل من حیث المعنی لا من حیث اللفظ وبعضی این قسم را وقف مفهوم نیز نام می نهند
وحسن آن باشد که وقف بر او نیکو آید وابتدا بما بعدش قبیح
مانند الحمد لله رب العالمین والرحمن الرحیم که وقف بر ایشان نیکوست وابتدا بما بعدش
قبیح زیرا که میان صفت وموصوف وقف جایز نیست واین نوع را وقف صالح
نیز می خوانند **وقبیح** آن می شود که نه وقف ونه ابتدا نیکو بود مثل وقف
بر بسم الله وابتدا بالرحمن و وقف بر مالک وابتدا بیوم الدین مگر از روی ضرورة
از جهة انقطاع نفس که آن زمان باز از سر گیرد وگاه باشد که وقف قبیح تر افتد
مثل وقف بر انما یستجیب الذین یسمعون والموتی که این وقف مقتضی آنست که والموتی
عطف شود بر فاعل یستجیب وآن هنگام معنی کلام این شود که مرده گان نیز اجابت غائبند
ونه چنین است وقبیح تر از این وقف است بر ان الله لا یستحیی وبعد الذی جاءک
من العلم یا بعد ما جاءک من العلم وفبهت الذی کفر والله وقالت الیهود والنصاری
وان الله لا یهدی ولا یبعث الله والذین لا یؤمنون بالآخرة مثل السوء ولله
ومنهم وهیهات هیهات لما توعدون والا انهم من افکهم لیقولون وفویل
للمصلین که قطعا وقف بر اینها جایز نیست مگر از جهة ضرورة انقطاع نفس
که باز از سر گوید که از عیاذا بالله معنیش را فاسد کند وبآن اعتقاد وقف کند فی الحال کافر گردد
اعاذنا الله بفضله العمیم وکرمه الجسیم من الکفر والطغیان والشرک والعصیان

من یقل م

فاتر

فاتر الکریم المنان الرؤف الحنان **خاتمة** بدان که کلمه کلا در جمیع قرآن
سی وسه موضع آمده همه در نصف آخر وخلاصه اقوال آنست که هفت موضع از برای
ردع ما قبل است باتفاق علما وآن هفت موضع عهدا کلا ست وعزا کلا ست
هردو در مریم وان یقتلون قال کلا وانا لمدرکون قال کلا هردو در الشعراء وشرکاء
کلا در سبا وان از یدکلا در المدثر وانی المفر کلا در سورة القیمة وبیست وشش
موضع دیگر که بعضا ند ابو حاتم می گوید که از برای تنبیه است بمعنی الا وابن قسم می گوید
که از برای قسم است بمعنی حقا وغیر ایشان می گویند که هم از برای ردع ما قبل است
پس در این هفت موضع وقف بر کلا کنند نه بر ما قبلش ودر باقی آنکس که از برای
ردع می گیرد هم چنین کند وایشان هردو که تنبیه وقسم می گیرند وقف بر ما قبل
کنند نه بر کلا وبعد از آن که املاء این باب خوش شد یکی از دوستان صادق ویاران
موافق که با این فقیر حقیر در زمان محنه هم راز ودر اوان محنت دمساز شده
التماس نمود که البته اعداد وقوف لازمه را که مجلسی گفته مفصلش کی وچون
صدیق شفیق بود وجلیس انیس گفتمش بشنو که در البقرة **۸ است** وما هم
بمؤمنین بهذا مثلا انک اذا لمن الظالمین ویسخرون من الذین آمنوا من بعد
موسی وفضلنا بعضهم علی بعض ان ایته الله الملک مثل الربوا ودر **آل عمران ۳**
تاویله الا الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون یحسبهم اغنیاء در غیر قراءة حمزه
چه در قراءة حمزه مطلق است ودر **النساء ۲** مریدا لعنه الله سبحانه ان
یکون له ولد ودر **المائدة ۶** ان تعتدوا آدم بالحق والنصاری اولیاء
ولعنوا بما قالوا ثالث ثلاثة وعلی والربانیون ودر **الانعام ۲** کما یعرفون
ابناءهم بالأمن ان کنتم تعلمون ودر **الاعراف ۳** الی ثمود اخاهم صالحا
ولا یهدیهم سبیلا کانت حاضرة البحر ودر **التوبة ۲** بعضهم من بعض
بعضهم اولیاء بعض ودر **یونس ۲** فلا یحزنک قولهم واتل علیهم نبأ نوح
ودر هود ۲ من دون الله من اولیاء والی ثمود اخاهم صالحا

الحجر ۲ عن ضیف ابراهیم فانتقمنا منهم ودر **النحل** ولأجر الآخرة اکبر
ودر **بنی اسرائیل ۲** وان عدتم عدنا الا مبشرا ونذیرا ودر **مریم**
۳ فی الکتاب مریم الجهنم وردا عند الرحمن عهدا ودر **طه ۲** حدیث
موسی ولتصنع علی عینی ودر **المؤمنون ۲** علی صلواتهم یحافظون من
نخیل واعناب ودر **الشعرا** واتل علیهم نبأ ابراهیم **القصص** ولا تدع
مع الله الها آخر ودر **عنکبوت ۳** فآمن له لوط لبیت العنکبوت لهی
الحیوان ودر **یس ۳** اصحاب القریة من مرقدنا فلا یحزنک قولهم ودر
الصافات من شیعته لابراهیم ودر **ص ۲** نبؤ الخصم واذکر عبدنا
ایوب ودر **الزمر ۲** من دونه اولیاء ولعذاب الآخرة اکبر ودر **المؤمن**
۲ انهم اصحاب النار خالق کل شیء ودر **الزخرف ۲** ان هم الا یؤمنون
وقل سلام در قراءة نافع وابن عامر وابو جعفر ودر **الدخان ۳**
والأرض وما بینهما معلم مجنون انکم عائدون ودر **الذاریات** ابراهیم
المکرمین ودر **والطور** فی خوض یلعبون ودر **القمر ۲** فتول عنهم ان
المجرمین فی ضلال وسعر ودر **الرحمن** یکذب بها المجرمون ودر
الواقعة کاذبة ودر **الحشر** ان الله شدید العقاب ودر **منافقون**
انک لرسول الله ودر **التحریم** امرأة فرعون ودر **القلم ۳** اجر
ولعذاب الآخرة اکبر کصاحب الحوت انه لمجنون ودر **نوح** اذا جاء لا یؤخر
ودر **النازعات ۴** فالمدبرات امرا ابصارها خاشعة اذا کرة خاسرة
حدیث موسی ودر **عبس** من شاء ذکره ودر **الغاشیة** فیها عین جاریة
ودر **البلد** علیه احد عن الوقوف اللازمة **باب پنجم در**
بیان استعاذه بدان که اکثر اختیار کرده اند وعامه فقها بدان رفته
که مختار در این باب اعوذ بالله من الشیطان الرجیم است بنا بر نص قرآنی
فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم وبنا بر احادیث صحیحه

که از آن جمله یکی حدیث نافع بن جبیر است که از پدر خود روایت کرده که عادة حضرت رسول م
چنین بودی که تعوذ را بدین لفظ فرمودی بیشتر پیش از قراءة وعبد الله بن مسعود نیز
روایت کرده که من خواندم بر حضرت پیغمبر خدای م اعوذ بالله من السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم پس فرمود مرا یا ابن ام عبد بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم که من هم چنین
از جبرئیل فرا گرفته ام واو از میکائیل واو از لوح محفوظ **مسئلة** بدان که نزد ائمه
قراء مختار آنست که تعوذ را بلند گویند از برای آنکه همه قراءتش از قراءة خواه در اول
وخواه در اول سورها ودیگر وخواه در میانهاء آن اما بعضی روایت کرده اند از حمزه
که تعوذ را نرم گفتی در همه قرآن وبعضی نقل کرده اند که در اول فاتحه بلند گفتی ودر باقی
نرم وهم چنین منقولست که نافع در جمیع قرآن تعوذ را آهسته گفتی **مسئلة** اگر قاری
زیاده کند لفظی دیگر بر این صیغه تعوذ مثل آنکه از جهة تقدیس وتنزیه مثلا آنکه گوید اعوذ
بالله من السمیع العلیم یا اعوذ بالله العظیم من الشیطان الرجیم یا آنکه لفظی دیگر کند چنانکه
در حدیث جبیر بن مطعم آمده اعوذ بالله من الشیطان ابی ذکر الرجیم بر او حرجی نباشد
چرا که هر قرآنی بینها وامثال اینها نیز منقولست **مسئلة** جایز است که وصل کند تعوذ را
بما بعدش خواه که این ما بعد بسم الله باشد یا غیر بسم الله بل که از ظاهر کلام ابو عمرو دانی
چنین معلوم می شود که وصل استعاذه ببسمله اولیست حیث قال وکتابه المسمی بالاکتفاء
الوقف علی آخر التعوذ تام وعلی آخر التسمیة اتم وابو الفتح بن شیطا در کتاب خود صورت
را بعبارتی که معنیش این است که بدان که من خانده بر جمیع مشایخ در همه قراءات
از همه ائمه از فاضلین وقارئین در ابتداء قراءة بر ایشان بر استعاذه در حالتی که این
استعاذه پیوسته بود ببسمله واین عبارة نص است در جواز وصل استعاذه ببسمله اما ابو جعفر
بادش گفته که بهتر نزد من آنست که تعوذ را پیوسته بغیر بسم الله می کند بر تعوذ وقف کند
زیرا که در بسمله اختلاف کرده اند که از قرآنست یا نه ودر غیر بسمله هیچ اختلافی نیست
یعنی البته قرآنست وشیخ محب الدین جعفر موصلی نیز در مفردات خویش اشاره بفصل میان تعوذ
وما بعدش فرموده اما فرق میان بسمله وغیر بسمله ننموده **مسئلة** بدانکه نزد بیشتر علماء

وبعضی دیگر هم

استعاذه مستحب است و مثل امام ابو داود بن علی گفته اند که واجب است حملا للامر علی اصله
مسئله اگر تعوذ را با بسمله پیوسته با هم کند که در اول آن میم باشد مثل الرحیم ما اصحاب
الرحیم ما ننسخ ادغام باید کرد از برای کسی که صاحب ادغام است قیاس بر آن که اگر بعد از
میم همزه وصل می آید واجب می شود در وصل حذف آن همزه مثل الرحیم الحمد لله الذی
اذهب الرحیم اعلموا و از ابو عمرو نقل کرده اند که میم الرحیم با وجود سکون ماقبلش در تورد (?)
باء بسم الله اخفا کرده مسئله ترجیح جماعتی خواهند که باتفاق قرآن را ختم کنند و بعضی
انتشت (?) که هر یکی جداگانه اعوذ بالله را بگویند قیاس بر بسم الله گفتن در چیزی خورده (?)
مسئله هر زمان که قرّاء تکرار میکنند از برای چیزی که تعلق بقراءة داشته باشد مثل سوال
از استاد یا سجده تلاوة استعاذه را اعاده بباید کرد والله اعلم بالصواب

باب ششم در بیان بسمله بدان که اختلاف کرده اند قرّاء در فصل میان دو
سوره ببسمله و بغیر بسمله و در ترک بسمله ابن کثیر و عاصم و کسائی و ابو جعفر
و قالون و ورش که از طریق اصفهانی بسم الله را می گویند در میان هر دو سوره در همه قرآن
و حمزه وصل می کند سوره را بسوره دیگر بی بسمله **و خلف** هم چنین وصل می کند
بی بسمله و صاحب ارشاد سکتی اندک نیز از او روایت کرده پس او را دو وجه باشد
و ابو عمرو و ابن عامر و یعقوب و ورش از طریق ازرق بی بسمله وصل و سکت هر سه می کنند
و مراد از سکت خاموشی اندکست بمقدار یک نفس زدن و لیکن بی نفس زدن اکنون بدانکه
ابو عمرو در کتابهای بسمله فقط آورده و در هدایه هر سه و در کافی بسمله و وصل
اما بسمله را اختیار کرده و در غایة الاختصار بسمله از سوسی آورده و از غیر سوسی وصل را
و ابن جبش بسمله فقط داد و اثر کرده و در عنوان و وجیز وصل فقط را و در جامع البیان
و تیسیر وصل و سکت را اما بو علی بر فارسی خوانده و او بر ابو طاهر و سکت که اختیار
خود شد (?) است بر ابن غلبون و ابی الفتح و ابن خاقان خوانده و در شاطبیه وصل و سکت را آورده
و اختیار وش سکت است و در مستنیر از طریق طبری وصل فقط را و از دیگر طریق سکت را
و صاحب تجرید بوصل بر عبد الباقی خوانده و در تبصره و تلخیص طبری و تلخیص العبارات و ارشاد

آورده اند

و ارشاد ابن غلبون و تذکره و صاحب روضه و سایر عراقیان سکت فقط
و از ابن عامر در عنوان و روضه و تجرید و عراقیان بسمله فقط را آورده اند
و در کافی بسمله و وصل را و ابو عمرو دانی از او بسمله بر ابو الفتح و فارسی خوانده
و بسکت بر ابو الحسن اما سکت را اختیار کرده و در هدایه وصل فقط را آورده و در
شاطبیه وصل و سکت را و در هادی و تلخیص و در تبصره و ارشاد عبد المنعم
بن غلبون و تذکره طاهر بن غلبون سکت فقط را **و از یعقوب** در تذکره و وجیز
و صاحب تیسیر و ابن فحام و ابن شریح بسمله فقط را آورده اند و در غایة
الاختصار و غیرها وصل فقط را و قلانسی در ارشاد و کفایه و در باقی کتابها
عراقیان سکت فقط را **و از ورش** در شاطبیه بسمله و وصل و سکت
هر سه را آورده و در هدایه و غیرها وصل را و در تبصره بسمله فقط را و در کافی
بسمله و وصل را اما بسمله را اختیار کرده و در تلخیص و در ارشاد ابی الطیب
و تذکره ابی الحسن و در تیسیر سکت فقط را و صاحب تیسیر بر سکت بر مشایخ
خویش خوانده و ابو عبد الله فارسی در این مصراع را از شاطبیه که مصراع
و لا نص کلا حب وجه ذکرته بنوعی شرح می فرماید که ابو عمرو و ابن عامر
نیز بسمله دارند و این مسئله نیز معلوم باید کرد که هر کس که بطریق کتابی میخواند
و صاحب آن کتاب در لفظی چند وجه باشد اما او یک وجه را از آن وجوه اختیار
کرده باشد بآن یک وجه باید خواند و بعضی از اهل اداء جماعتی که سکت بین السورتین
داد و اثر کرده اند بسمله را اختیار کرده اند و در میان المدثر و القیامة و در میان
الانفطار و التطفیف و در میان الفجر و البلد و در میان والعصر و الهمزة بر سبیل
استحباب و از آنکه ایشان را در این بسمله و سکت نخوهست (?) زیرا که بسیار از اهل اداء این
چهار سوره را هم چون دیگر سورتها بر حال خود گذاشته اند یعنی هم چنان بسمله و وصل
و سکت کرده اند و همین بعضی از برای حمزه و خلف در این چهار سوره سکت را اختیار

از برای

و از برای جماعتی که وصل را روایت
کرده اند سکت را اختیار نموده اند

نموده اند

و همه قرّاء اجماع کرده اند بر اثبات بسمله در اول فاتحة الکتاب و در اول هر سورتی
که ابتدا بآن کنند خواه نزد کسی که بسمله را آیه از قرآن می شمارد و خواه نزد آن که نمی شمارند
و هم چنین اجماعست قرّاء را بر ترک بسمله در اول سورة التوبه خواه که وصل کنند
بآخر سورة الانفال و خواه که ابتداء نمایند این مقدار هست که همه قرّاء را در میان این
دو سوره سه وجه جایز است وصل و سکت و وقف **و قاری مخیر است**
میان اثبات بسمله و ترکش بعد از استعاذه هر زمان که ابتدا با وایل اجزا یا غیر آن
از اوساط سورها نماید زیرا که طایفه (?) بسمله را اختیار نموده اند و جماعتی ترکش
و جمهور دیگر تفصیل نموده اند بآن که هر کس که در اول سوره بسم الله را می گوید در میانه
نیز بگوید هم چون عاصم و غیر او و از کسی که نمی گوید در اول سوره در میانه نیز
مثل حمزه و خلف **و بعضی** میان سوره براءة را از این قاعده استثنا کرده اند
بدلیل آنکه میان سوره تابع اول سوره است و چون در اول سوره بر هیچ وجه بسمله
جایز نیست در میان سوره بطریق اولی که جایز نباشد و علامه جزری رحمه الله
در همه مصنفات خویش و شیخ محب الدین جعفر موصلی در مجموع مفردات خود
نص بر این وجه نموده اند و امام جعبری را از سیاق کلامش چنان معلوم می شود
که میل بر این فرموده و بعضی اجازه فرموده اند تخییر را و از ظاهر اطلاق بسیاری از
اهل اداء این معنی خود معلوم می شود **و هر کس** که بسم الله را گوید در بین السورتین
او را سه وجه بر این ترتیب می رسد مثلا و لا الضالین **قف الرحیم صل**
الم و این دو وجه مختار است زیرا که مشتملاست بر دو وجه و بهتر که آن وقف است
و وصل و نیز انتهاء سوره سابقه و ابتداء سوره لاحقه از این وجه معلوم می گردد
بخلاف دو وجه دیگر و لا الضالین **صل الرحیم صل** الم و این وجه بر وجه سیم
راجح است از آن روی که در این بیان اعرابی هست که در آن نیست و لا الضالین
قف الرحیم **قف** الم اما عکس صورت اول که نه وصل آخر سوره است و وقف
بر الرحیم جایز نیست زیرا که بسم الله از برای اول سوره است نه از جهت آخر سوره

و اگر استعاذه را ببسمله وصل کند و بسمله را با آیتی از میان سورتی پیوسته گردانند
همین چهار وجه یعنی وصل همه و وقف بر همه و وقف بر اول و وصل بر دوم و عکس این صورة
جایز باشد **تنبیهات** بدان که سکت بین السورتین حکم وقف دارد پس بنا بر این
قاعده هر حکمی که در حالت وقف جاریست از سکون و روم و اشمام و طول و توسط و
قصر و حذف حرکات و ابدال تنوین بالف و ترک صله و غیره در این سکت نیز جاری باشد
و جامع میان مقیس و مقیس علیه قطع باشد و سکت بر حمزه چنان که در مذهب حمزه
و تابعان اوست حکم وصل دارد تا در مثل حامیة الهیکم و حمد و ده الم ترکیف و من خوف
ارایت و در مذهب ایشان بر تنوین گویند و در مذهب جماعتی که بین السورتین
سکت دارند تنوین را بیندازند و تا را بدل بها کنند و در مثل امثالکم انا فتحنا و
تحدث الم نشرح و اقترب انا انزلناه چون جمع قراءات را خوانند سکت ورش
و تابعانش و سکت حمزه و موافقانش با یک دیگر ببرون (?) در زیرا که فرق میان سکت
بین السورتین و میان سکت بر حمزه با اعراب ظاهر می شود و در امثال الیهما اعراب بینت (?)
و حمزه در آن چهار سوره که در دو لااقسم و دو ویل است موافق ورش و تابعانش باشد
در سکت **دیگر بدان** که این وجوه سه گانه یعنی بسمله و وصل و سکت را که
میان دو سوره و آنچه جاری مجرای ایشانست مانند وقف بسکون و بروم و باشمام و مانند
سه وجه دیگر یعنی طول و توسط و قصر که در مثل نستعین و یؤمنون و الالباب و مثل
و خوف و میت بسکون و اشمام در وقف از جهة التقاء ساکنین حاصل میشود این همه از
برای آنست تا قاری بداند که او را خواندن هر یک از اینها جایز است نه آن که او را در یک موضع
و احد این مجموع را بعمل می باید آورد و از این جهة بعضی از محققان اخراج اصح و اقوی
بوده فرا گرفته اند و باقی را مأذون فیه گردانیده اند و بعضی بهر وجهی که میخواسته اند
میخوانده اند و بعضی در هر موضع وجهی را بعمل آورده اند و بعضی در موضع اول یا در موضعی از
مواضع همه وجهها را خوانده اند از جهة تعلیم [illegible] ما را امتا بعتر ایشان کردن
و اگر مثلا آخر فاتحه را با اول البقره یا آخر النساء را با اول الاعراف وصل کنند همان وجوها

بین السّور تین که در مذاهب قرّاء گفته شد یعنی وصل و سکت و بسمله و مسروح جایز باشد
واگر اوّل براءة را با آخر سوره الأنعام مثلا وصل کند همان حکم دارد که اوّل
با آخر الأنفال وصل کند مقصود که ترتیب شرط نیست وهم چنین اگر آخر سوره
را با اوّل همین سوره وصل کند مثلا ان که گویند وکبّره تکبیرا بسم الله الرحمن الرحيم
سبحان الّذی اسری علّامه جزری فرموده که ظاهر آنست که در همه مذهبی بسم الله را
بگویند زیرا که هیچ سورتی دیگر را با او پیوسته نکرده وهم چنانست که ابتدا باوّل
سوره می کند و معلوم شده که در ابتدا باوّل سوره بسمله واجب است واگر
آخر سوره الناس را پیوسته بفاتحة الكتاب کند همین حکم داشته باشد یعنی البتّه
بسم الله را بگویند خواه بمذهب کسی که بسمله می کند و خواه که نمی کند زیرا که
اگر چه لفظا وصل کرده اند امّا حکما هم چنانست که ابتدا کرده پس احکام بین السورتين
درینجا نباشد مگر در مذهب فقها نزد کسی که بسم الله الرحمن الرحيم را آیتی از قرآن
می شمرد که احکام بین السورتين جایز باشد واگر آخر سوره الناس را بسورتی
غیر فاتحة الكتاب وصل کند در مذاهب قرّاء هم چنین همه احکام بین السورتين بباید
روایت کرده اند که شیخ شاطبی بعد از استعاذه امر بگفتن بسم الله الرحمن الرحيم می فرمود
در مثل الله لا اله الّا هو والیه یردّ علم الساعة و امثال آن بنابر آن که در گوش مستمع
بخنان می نماید وعلامه جزری فتح الله مدّعی می فرماید که قیاس برین معنی طریقه
آنست که در ابتدا بمثل الشیطان یعدکم الفقر و لعنه الله وقال لأتخذنّ
بسم الله را نگویند باب هفتم در بیان میم جمع بدان که
یعقوب در حالین مضموم می کرداند ها ضمیر تثنیه و جمع را خواه جمع مذکر باشد
یا مؤنث بشرط آن که ما قبل ها یایی ساکن بود مانند فیهما و علیهما و فیهم و علیهم
وصیاصیهم و ترمیهم و مثلیهم و جنتیهم و ایدیهم و فیهن و علیهن و فیهنّ و ایدیهن
وحمزه موافقت او می نماید در حالین در علیهم و الیهم و لدیهم لا غیر
واگر یا از پیش ها از جهت جزم یا از جهت بنا ساقط گشته باشد در و ان یأتهم

ان ها را مضموم می سازد مثل وان یأتهم و یخزهم و فاستفتهم و فآتهم مگر در و من
یولّهم در سوره الأنفال که آن را بکسر ها می خواند و در یلههم الأمل در الحجر و در یغنهم الله
در النور و در وقهم السیئات و قهم عذاب الجحیم هر دو در المؤمن در این چهار موضع رویس را
دو وجه است ضمّ ها و کسر ش وابن کثیر و ابو جعفر و قالون بخلاف
از قالون هر میم جمع که بعد از او حرفی متحرک بود صله می کنند را بواو مثل علیهم غیر
المغضوب علیهم و ممّا رزقناهم ینفقون و علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون
و از این جهت گفته خلاف از قالون رفت که جماعتی از او صله روایت کرده اند و جماعتی
ترک صله و از آن جمله ابو عمرو الدانی رحمة الله علیه بر اسکان از طریق ابو نشیط بر ابو الحسن خانه
و از طریق حلوانی بر ابو الفتح و بصله از هر دو طریق بر ابو الفتح خوانده و ورش
موافقت ایشان می نماید در هر موضعی که بعد از میم همزه قطع باشد مانند سواء علیهم
ءانذرتهم و سواء علیهم استغفرت لهم ام لم وابو عمرو میم جمع را مکسور می کرداند
بر تبعیت ها وقتی که پیش از ها یائی ساکن یا کسره واقع شود و بعد از میم همزه وصل
باشد مانند علیهم القتال و بهم الله و بهم الأسباب وحمزه و کسائی و
خلف در این قسم ها و میم را هر دو مضموم می سازند در وصل موافقت میم را
و یعقوب هر جا که ما قبل ها یاء ساکنه باشد موافقت با ایشان موافقت می نماید
واگر ما قبل ها کسره باشد موافقت با ابو عمرو می کند جمعا بین اللغتین پس رویس را
در یلههم الأمل و یغنهم الله و قهم السیئات در این قسم اگر نظر در اصل کند که ما قبل
ها یا بوده و ساقط شده او را ضمّ ها و میم هر دو باشد چنانچه جمهور روایت کرده اند
واگر نظر در لفظ کند که و الحالة هذه هیچ یائی موجود نیست و ما قبل ها مکسور است
او را کسر ها و میم هر دو باشد چنانچه قاضی ابو العلا از نخاس روایت کرده پس رویس را
از این سه کلمه دو وجه باشد و دیگران بر کسر ها و ضمّ میم خوانند و همه قرّاء
در این قسم چون وقف کنند میم ساکن شود امّا در ضمّ ها و کسر آن هر کسی با اصل خود باشند
یعنی یعقوب در مجموع بضمّ ها وقف کند و حمزه در علیهم و الیهم و لدیهم که بعد از او

همزه وصل باشد در قرآن نیست و مؤلفان در تو الیف خود ایراد کرده اند و سبب آن معلوم نیست
آن را در دیوان ایشان این لفظ را این فقیر تعجب می توان کرد که اگر این لفظ را برین کیفیت
وارد شدی حکمش این بودی و رویس در کلمات مسطوره هر دو وجه بر اصل
خود باشد یعنی در وجه ضمّ وقف بضمّ کند و در وجه کسر بکسر و باقیان در کسر ها وقف کنند
و در مثل یلعنهم الله و علیکم القتال که میم و ما قبلش هر دو مضموم اند هیچ خلاف نیست
والله اعلم باب هشتم در بیان ادغام کبیر بدان که
ادغام را غرض و حقیقت و موجب و شرط و مانع هست امّا غرض از ادغام
طلب تخفیف است زیرا که زبان چون نطق بحرف نمود دیگر بار مراجعت بآن کرد
بهمان محل در مثلین یا نزدیک بآن محل در متقاربین که یکی نوبت دیگر نطق نماید همچو
کسی که یک سخن را دو بار اعاده نماید یا هم چون کسی که در زنجیر باشد و پای را بر
می دارد و نزدیک بهمان محل که اوّل نهاده بود می نهد و علی کل التقادیر این معنی عند
السامع ثقیل می نماید پس از این جهت ادغام می کند تا زبان بیش از یک نوبت از جهت
نطق بحرف مرتفع نشود وامّا حقیقتش آنست که حرف اوّل را از دو حرف اگر متماثل
باشد ساکنش سازند و آن که متقارب باشد یا متجانس بعد از آن که او را از جنس حرف
دوم ساخته باشند ساکنش سازند و بعد از آن بنوعی تلفظ بر این هر دو حرف کنند
که یک حرف مشدّد گردد پس در مثلین دو کار را بجای باید آورد و در متقاربین و متجانسین سه کار
وامّا موجب ادغام اجتماع مثلین است یا متقاربین از یک مخرج یا از دو مخرج وامّا
شرط و مانعش در آخر این باب خواهد آمد ان شاء الله تعالی دیگر بدان که ادغام بر دو قسم است
کبیر و صغیر و هر یکی را از اینها نیز بر دو قسم اند یا متماثل باشد یا متقارب و هر یکی
از این دو قسم باز بر دو قسم اند یا در یک کلمه باشد یا در دو کلمه و مراد از کبیر آنست
که هر دو حرف متحرک باشد و کبیرش از این جهت می گویند که بسیار واقع می شود یا از برای
آن که حرف متحرک را ساکن می سازد و مقصود از صغیر آنست که حرف اولش ساکن باشد
و متماثلین آن باشد که مخرج و صفتشان یکی بود مثل دو عین و دو میم و متجانسین

آن بود که مخرجشان متّفق بود و صفتشان مختلف مثل دال در تا و تا در طا و متقاربین
آنست که مخرجشان یا صفتشان یا صفت و مخرجشان هر دو نزدیک بیکدیگر باشد
مثل الملائکة صفّا و بیّت طائفة و عبادت سنا بر قه و امثال آن دیگر بدان که بعضی از مؤلفان
ادغام خود ذکر نکرده اند و بعضی اظهار و ادغام را هر دو از ابو عمرو بکمال روایت کرده اند
و بعضی ادغام را از دوری و سوسی هر دو نقل نموده اند و بعضی سوسی را مخصوص بآن
کردانیده اند مثل طاهر بن غلبون و صاحب تیسیر و شاطبی رحمهم الله و بعضی خود
از غیر دوری و سوسی روایت کرده اند و علی کلّ حال می باید دانست که هر کس که ادغام می کند
اوّل را ابتدا از ابدال همزه ساکنه که بی نیست تا غایتی که از کسی که اظهار می کند ابدال را نیز
روایت کرده پس ابو عمرو را سه طریق باشد اوّل اظهار و ابدال دوم
ادغام و ابدال سوم اظهار و همزه امّا ادغام و همزه جایز نیست دیگر
بدان که از حروف بیست و نه گانه الف و همزه را در هیچ حرفی ادغام نکرده اند
و هیچ حرفی را نیز در ایشان ادغام نکرده اند و خاء معجمه در قرآن بر مماثل خود
نمی رسد که اگر بودی ادغام توانستی و زای و صاد و طاء مهملتین و ظاء
معجمه را در هیچ حرف ادغام نکرده اند ولیکن دیگر حروف را در ایشان ادغام
کرده اند و عین و غین و فا و ها و واو و یا در مثل خود منحصر گشته اند
و در متقارب خود نه و جیم و شین و ذال معجمات و دال مهمله با مثال
خود نرسیده اند پس در متقارب و متجانس شان ادغام کنند و یازده که باقی مانده اند
هم در مماثل و هم در متقارب و مجانس مدغم می کردند پس حروفی که در امثال خود مدغم
می شوند هفده باشد و در متقارب یا در مجانس شانزده پس تفصیل حروف هفده گانه در نوشته می شود
با در با پنجاه و هفت موضع است مثل الذهب بسمعهم واگر آخر سوره الرعد و ابراهیم را
با بسمله وصل کند پنجاه نه می شود و تا در تا چهارده مکانست مثل الموت
تحبسونها و الصلوة تنهی و ثا در ثا در سه محل است حیث ثقفتموهم
در البقره و النساء و ثالث ثلاثه در المائده حا در حا دو موضع است

النّکاح حتّی در البقرة ولا ابرح حتّی در الکهف **و را در را** سی و پنج موضع است مثل شهر رمضان **وسین در سین** سه موضع است النّاس سکاری و للنّاس سواء العاکف در الحج والشّمس سراجا در نوح **وعین در عین** هشت محلّ است مثل طبع علی **وغین در غین** ومن یبتغ غیر الاسلام است در آل عمران لا غیر و در آن دو وجه است ادغام واظهار **و فا در فا** بیست و سه مکانست مانند تعرف فی **وقاف در قاف** پنج موضع است مثل الرّزق قل **وکاف در کاف** سی و هشت موضع است واین قسم است از مثلین که در یک کلمه و در دو کلمه می‌باشد بدان تا آنچه در یک کلمه می‌باشد دو موضع است مناسککم در البقرة و ما سلککم در المدّثّر لا غیر و در دو کلمه چنان که ربک کثیرا امّا در وانّه یک کاذبا در المؤمن دو وجه است ادغام واظهار و در بعضی نسخه در لعلّی اظهار است که اگر ادغام کند ادغام واخفا در یک کلمه لازم آید **ولام در لام** دویست و بیست محلّ است مثل قال لهم ولیکن در یخل لکم در یوسف و در آل لوط در حجر دو موضع و در یخل و یقول و وجه است ادغام واظهار امّا در آل لوط ادغام صحیح شده از صاحب تیسیر **ومیم در میم** صد و سی و نه مکانست مثل آدم من ربّه **ونون در نون** هفتاد محلّ است نحن چنان که ونحن نسبّح **و واو در واو** هشت موضعست مثل هو والملائکة والعفو وامر امّا در هر جا که ماقبل واو مضموم است مثل هو والملائکة دو وجه است ادغام واظهار ولیکن صاحب تیسیر ادغام اختیار کرده وامّا در قوله تعالی وهو ولیهم در ادغام وهو ولیهم در یخل و وهو واقع بهم در شوری چون هر سه را از این قسم است زیرا که ها به حول واو و فا ساکن شده پس ادغام فقط باشد و جماعتی از جهت آن که تخفیف بسکون ها حاصل شده در این سه محلّ اظهار کرده اند ولیکن صحیح ادغام است چنانچه گفته شد **وها در ها** نوزده محلّ است چنانچه فیه هدی و جاوزه هو **ویا در یا** هشت موقع است مثل یأتی یوم و در اللّائی یئسن در الطّلاق از برای ابو عمرو و بزی با ادغام واظهار هر دو خوانده و در شاطبیه اظهار فقط آورده

و بدان که شرط است که دو حرف واحد که در یکی ادغام کنند هم در کتابت دو حرف نویسند وهم در لفظ دو حرف گویند واگر در لفظ چنین نباشد می‌باید که در کتابت دو حرف با تلاین فایده دهد که مثل وانّه هو وفضله هو را با وجود صله ادغام توان کرد از برای آن که صله ها از برای تقویت حرکت او است و چون ها ساکن گشت از جهت ادغام احتیاج بتقویت نماند و دیگر آن که مثلا فانه یی را ادغام بتوان کرد از جهت وجود الف در میان نونین دیگر بدان که مانع ادغام آنست که مدغم یا ضمیر متکلّم یا ضمیر مخاطب یا منوّن باشد یا مشدّد مثل کنت ترابا وانت تسمع وغفور رحیم ومسّ سقر سیر در اینها ادغام جایز نبود **ذکر ادغام متقاربین** بدان که ادغام متقاربین یا در یک کلمه باشد یا در دو کلمه چنانچه گفته شد امّا آن چه در یک کلمه است قاف است در کاف وبس و آن نیز بدو شرط **اوّل** آن که بعد از کاف میم باشد مانند خلقکم ورزقکم وصدقکم و وثّقکم وسبقکم وانما نحن غیر این پنج کلمه بنا مده است واز مضارع غیر یخلقکم ویرزقکم وینفقکم چنانچه هشت لفظ باشد در سی و هفت محلّ است مثل میثاقکم وخلقکم اظهار باشد و در طلّقکنّ در التّحریم بعضی ادغام کرده اند وبعضی اظهار وادغام اصحّ است از جهت ثقل وتانیث چنان که در شاطبیه آورده **دوم** آنچه در دو کلمه است شانزده حرفست که در این کلمات مجموع شده رض سنشد حجتک بذل قثم که ایشان را در دیگر حروف ادغام می‌کنند بشرط آن که حرف اوّل نه منوّن باشد ونه مشدّد ونه تاء خطاب ونه مجزوم مثل نذیر لکم والحق کن وخلقت طینا ویؤت سعة ومجزوم در این قسم بیشتر از این یک لفظ در قرآن نیامده الکنون مفصّل حروف شانزده گانه را اکنون علی ترتیب حروف تهجّی و بدان که با در میم ادغام می‌کند در لفظ یعذّب من یشاء در پنج موضع بس **و تا را در ده حروف ادغام می‌کنند** **در ثا** مانند والبیّنات ثم وآن پانزده موضع است ولیکن در الزّکوة ثمّ در البقرة ودر التّوریة ثمّ در الجمعة دو وجه است ادغام واظهار

و در جیم مانند الصّالحات جنات وآن هفده مکانست **و در ذال** مثل السّیّات ذلک وآن نه محلّ است ولکن در آت ذالقربی در سبحان والرّوم اختلاف کرده اند ادغام است واظهار **و در زای** که بالآخرة زینا وفالزّاجرات زجرا والجنّة زمرا لا غیر **و در سین** در چهارده موضع مثل الصّالحات سندخلهم **و در شین** سه موضع الساعة شیء و باربعة شهداء وجئت شیئا در مریم لا غیر امّا در کلمه سوم دو وجه است ادغام واظهار و در صاد سه موضع والصّافات صفّا والملائکة صفّا فالمغیرات صبحا لا غیر و در ضاد والعادیات ضبحا لا غیر و در طا چهار موضع واقم الصّلوة طرفی النّهار والصّالحات طوبی لهم الملائکة طیّبین و در ولتات طائفة در النّسا دو وجه است ادغام واظهار و در ظا در دو موضع الملائکة ظالمی انفسهم در النحل والنّسا لا غیر و ثا را در پنج حرف ادغام می‌کنند در تا در دو موضع حیث تؤمرون والحدیث تعجبون لا غیر و در ذال در یک موضع الحرث ذلک در آل عمران لا غیر و در سین در چهار موضع وورث سلیمن وحیث سکنتم والحدیث سنستدرجهم ومن الاجداث سراعا لا غیر و در شین در پنج موضع حیث شئتما وحیث شئتم هر یک در دو موضع و ذی ثلاث شعب و در ضاد در یک موضع حدیث ضیف لا غیر وجیم را ادغام می‌کنند در شین در یک موضع وان اخرج شطاه و در او دو وجه است و در شاطبیه ادغام منها آورده و در تا در یک موضع المعارج تعرج و حا را ادغام می‌کنند در عین در یک موضع در آل عمران زحزح عن النّار لا غیر و در آن اختلاف کرده اند و در شاطبیه ادغام فقط است و دال را ادغام می‌کنند در ده حرف در تا مثل المساجد تلک وآن پنج موضع است و در ثا در دو موضع یرید ثواب ولمن یرید ثم لا غیر و در جیم هم در دو موضع داود جالوت و دار الخلد جزاء لا غیر و در ذال مانند من بعد ذلک وآن شانزده محلّ است و در زا در دو موضع یرید زینة الحیوة و یکاد زیتها لا غیر و در سین در چهار مکان الاصفاد سرابیلهم کید ساحر وعدد سنین یکاد سنا برقه

و در شین در دو موضع شهد شاهد در یوسف والاحقاف و در صاد در چهار محلّ نفقد صواع الملک ومقعد صدق که ماقبل دال متحرک است لا غیر وفی المهد صبیّا ومن بعد صلوة العشاء که ماقبلش ساکن است لا غیر و در ضاد در سه موضع من بعد ضرّاء در یونس وفصلت ومن بعد ضعف در الرّوم لا غیر و در ظا هم در دو مکان یرید ظلما در آل عمران والمؤمن ومن بعد ظلمه در المائده و ذال را در دو حرف وقتی ادغام می‌کنند که دال نه مفتوح باشد وماقبلش نه ساکن که اگر چنین باشد او را در تا فقط ادغام می‌کنند در دو موضع کاد تزیغ در التّوبه وبعد توکیدها لا غیر و را را ادغام می‌کنند در لام در هشتاد چهار موضع و با آخر سورة القدر یعنی الفجر لم یکن هشتاد و پنج باشد مثل اطهر لکم والمصیر لا یکلّف الله امّا اگر را مفتوح بود وماقبلش ساکن ادغام نه کنند مثل البحر لتأکلوا وسین را در زای ادغام می‌کنند در واذا النّفوس زوّجت لا غیر و در شین در واشتعل الرّاس شیبا لا غیر و در آن دو وجه است وشین را ادغام می‌کنند در سین فقط در ذی العرش سبیلا لا غیر وآن نیز دو وجه است و در شاطبیه ادغام فقط آورده ضاد را ادغام می‌کنند در شین فقط در لبعض شانهم لا غیر و قاف را ادغام می‌کنند در کاف در یازده موضع وکاف را هم چنین ادغام می‌کنند در قاف در سی و دو موضع بشرط آن که ماقبلشان متحرّک باشد مانند خلق کل ولک قصورا ولام را ادغام می‌کنند در را در هشتاد چهار محلّ مثل انزل ربّکم سبیل ربک و شرط است که لام نه مفتوح بود وماقبلش نه ساکن الّا در مثل قال رجلان وقال رب که با وجود منتفی هر دو شرط ادغام می‌کنند ومیم را در نزد با اخفا می‌کنند در هفتاد هشت موضع وقتی که ماقبلش متحرک بود مثل اعلم بالشاکرین ونون را ادغام می‌کنند در را در پنج موضع و در لام در شصت سه موضع بشرط آن که ماقبل نون متحرک بود مثل واذ تاذن ربکم ولیبیّن لکم مگر در کلمه نحن که با وجود سکون ماقبلش ادغام می‌کنند

در النّحل
و ذال را ادغام می‌کنند در سین در فاتّخذ سبیله در دو جا در الکهف و در صاد در ما اتّخذ صاحبة در الجن لا غیر م

مانند ویخلو لہ ویخلو لک ویخلو لکما در دہ موضع فصل بدانکہ حرف مدغم
چون مضموم باشد یا مکسور جایز است کہ اشارہ بحرکۃ او کند بروم واشمام اما
روم اولی است زیرا کہ بیان حرکت در او زیادہ تر است از اشمام چہ روم فرع
سمع میکند واشمام نہ واصل خود آنست کہ هیچ کدام نباشد واگر روم کند ادغام
صحیح نتوان کرد بخلاف اشمام کہ فی الجملہ ادغام در او صحیح می آید وجماعتی کہ روم واشمام
باء در باء ومیم در میم ومیم در باء وباء در میم از این قاعدہ استثنا نمودہ اند
مانند یعذب من والعلم مالک ویحکم بینهم ویعذب من یشاء وبعضی فا در
فا را نیز استثنا کردہ اند مانند یوسف فلن از برای آن کہ سبب انطباق
شفتین روم واشمام متعذر است وعلامہ جزری رحمہ اللہ ظلالہ فرمودہ
کہ وفتی اشارہ در این اقسام پنج کالنہ ممتنع بود کہ مراد از اشارہ اشمام باشد
واگر نہ روم متعذر نیست وعمل می توان آورد وبی تکلف هذا کلام ینبغی ان
یکتب بالتبر لا بالحبر واگر ما قبل حرف مدغم ساکن صحیح بود ادغام در وی
دشوار است بنا بر جمع بین الساکنین وحلاق اهل قراءۃ وبخوان را تعبیر با خفا
کردہ اند وبعضی بادغام محض صحیح است مانند خذ العفو وامر ومن بعد ظلمہ
ودار الخلد جزاء وفی المهد صبیا واگر ماننده حرف مدغم حرف مد یا لین باشد
در اینجا ادغام محض بود ومد وسط وقصر در او جایز باشد قیاس بر وقف
بسکون مانند قال لهم یقول ربنا فیه هدی ومن قوم موسی وکیف فعل وزیادتی
مد اولی است دیگر بدانکہ ما قبل را الف ممال بوده باشد آن را ادغام کنند مانند
النار ربنا والابرار ربنا ادغام مانع اماله نکرده زیرا کہ ادغام عارضی است
ودر طیبہ بسر وجرا مرده اند اماله را مسرو بین بین وفتح وقیاس بر این قاعده چون بر
مثل النار والدار والکفار وامثال آن وقف بسکون کنند باید کہ این وجه سه گانه یعنی اماله
وبین بین وفتح جایز باشد زیرا کہ همچنان کہ موجب اماله کہ کسره است بسبب ادغام زایل
می شود بسبب وقف بسکون نیز زایل می شود وهیچ ترجیح نیست مانند النار ربنا والابرار ربنا

تنبیه ادغام قاف در کاف نزد کسی کہ ادغام کبیر فرا می گیرد ادغام تام است
چنانچہ صغیر استعلا بسبب ادغام برود مانند خلقکم وخلق کل شیء ودر الم نخلقکم
کہ ادغام صغیر است بعضی این مخالفت را نموده اند واستعلا را باقی داشته وادغام تام
جماعتی کہ موافقت با ابو عمرو نموده اند در فرش مذکور شود ان شاء اللہ تعالی

باب نهم در بیان هاء ضمیر بدانکہ ابن کثیر هاء

ضمیر مذکر کہ مضموم باشد وما قبلش ساکن وصل می کند بواو یعنی اشباع می کند
نماید در حال وصل مانند عنہ و آن عملی هی وخذ وهو وفاعتلوه واگر
ها مکسور باشد وما قبلش ساکن وصل می کند بیا مثل فیه وابیه و
اخیه والیه وحفص موافقت او می کند در فیه مهانا در الفرقان وهشام
در ارجئه چنانچہ خواهد آمد واگر ما بعد ها ساکن باشد او نیز همچون دیگران
وصل بواو و یا نمی کند خواه کہ ما قبلش متحرک بود یا ساکن چنانچہ یعلمه اللہ
واخوه الذین والیه المصیر وبه الذین مکرو در عنه تلهی در مذهب بزی
کہ با وجود سکون ما بعد ها وصلش بواو می کند واگر ما قبل وما بعدها متحرک باشد
همه قراء را وصل بواو ویا می کنند مثلا انه قبلہ ولہ وبہ وبرسلہ وتتمہ باب
هر یکی در موضع خود در فرش بیان خواهد یافت ان شاء اللہ تعالی

باب دهم در بیان مد وقصر بدانکہ مد عبارت از آنست کہ حروف مد را زیاده

تر از آن مقدار مد بکشند کہ در ایشان می باشد آن را مد طبیعی می گویند وقصر ترک این
زیادتست ومراتب مد پنج است وتقدیر هر مرتبہ بقدر زمان گفتن الفی کرده اند و زمان
گفتن الف چندانست کہ دهان در وقت گفتن مثلا با تا جا گشوده شود ولیکن بحسب خاید
بتحقیق یا بتدویر یا بحدر متفاوت می گردد وبعضی تقدیر آن بر فرو گرفتن انگشتی کرده اند
کہ نہ بشتاب ونہ بدرنگ فرو گیرند وحروف مد الف است و واو ساکنه
کہ ما قبلش مضموم باشد ویای ساکنه کہ ما قبلش مکسور بود وچون از مقدمات ظاهر شد
بدانکہ مد بنا بسببی باشد واین سبب لفظی بود یا معنوی وسبب لفظی یا ملاقات حرف مد با

بهمزه یا بحرفی ساکن وهمزه یا بعد از حرف مد واقع شود یا پیش از حروف مد پس اگر همزه بعد از حرف
وهر دو در یک کلمه باشند آن را مد متصل گویند مثل شاء وسوء وسیء واگر حرف مد
آخر کلمه باشد وهمزه در اول کلمه دوم آن را مد منفصل گویند وفصل وبسط وجایز
ومتحرف نیز برای حرفی ومد عبارت خوانند مانند بما انزل قالوا امنا وفی انفسهم
واین ساکن کہ بحرف مد میرسد یا سکونش لازمی باشد یا عارضی اما لازمی
آنست کہ در حالت وصل ووقف از حال خود نگردد واین نوع باز دو قسم است یا مدغم بود
یا غیر مدغم مثال مدغم ولا الضالین واتحاجونی والتم وامثال غیر مدغم صاد
عین قاف وامثال آن وعارضی آنست کہ سکون او بسبب وقف باشد
یا بسبب ادغام در دو کلمه مانند الالباب یؤمنون نستعین ومثل قال لهم ویقول ربنا
وفیه هدی در دو کلمه وسبب معنوی آنست کہ او را برای کشف جهة مبالغه در نفی خدایانی
کہ غیر معبود بحق اند واین در کلمه توحیدی باشد مثل لا اله الا اللہ ولا اله الا انا ولا اله
الا انت ولا اله الا هو کہ در مذهب جماعتی کہ منفصل را نمی کشند این مد را جهة مبالغه
واین را مد تعظیم می خوانند پس چون اسباب واقسام مد را دانستی احکامشان نیز بشنو
کہ جمهور قراء در متصل تفاوتی را نه نهاده اند وصاحب تیسیر وطاهر بن غلبون
وابن فحام وابن بلیمه وابن البادش تفاوت را نهاده اند بانکہ مرتبہ پنجم را
از برای حمزه و ورش از طریق ازرق وابن ذکوان از طریق عراقیان خوانده اند
ومرتبہ چهارم را از برای عاصم از غیر طریق عمرو بن الصباح از حفص کہ او را دو مرتبه پیش نیست
ومرتبہ سوم را از برای ابن عامر از غیر طریق عراقیان واز برای کسائی وخلف
ومرتبہ دوم را از برای باقیان وشیخ شاطبی ره وابن مجاهد وصاحب عنوان
وطرسوسی کہ شیخ او است بد ومرتبہ اکتفا فرموده اند یعنی مرتبہ دراز تر را برای حمزه
و ورش از طریق ازرق واز برای ابن ذکوان از طریق عراقیان ومرتبہ میانه از برای دیگران
تنبیه هر کس کہ در مقدار مد متصل تفاوت نمی نهد ودرآن برای همه قراء البته
اشباع مدی باید کرد کہ تا مزیت منفصل بر متصل لازم نیاید واین بآن باشد

کہ چون مرتبہ کمتر از اعلی مراتب مد از برای همه قراء در منفصل تقدیر کنند وبعد از آن چون
منفصل را از برای حمزه و ورش وابن ذکوان با اشباع بخوانند بعد از آن متصل را اگر اعلی
از برای دیگران هم مرتبہ کمتر از اشباع بخوانند وهر اینه بر این معنی صادق می آید کہ
مرتبہ نوع است بر اصل واما منفصل ابن کثیر وابو جعفر بقصر می خوانند
وجمهور قراء از ابو عمرو ویعقوب وقالون وهشام وحفص از طریق عمرو بن صباح اصفهانی
از ورش قصر را روایت کرده اند ودیگران مد بر ایشان را دو وجه باشد اما ابن
عامر وابن کثیر وحفص را از طریق شاطبیه مد میانه است بی تفاوت وسوسی واصفهانی
وبعضی مراتب مد را در این قسم سه گرفته اند مثل شیخ شاطبی ره کہ او طول را از
حمزه و ورش فرا می گرفته واز ابن عامر وعاصم وکسائی واز قالون ودوری بروایتی
مد توسط را واز صاحب قصر قصر را وبعضی هفت مرتبه را خوانده اند اما عمل بر آن نیست
اما در ساکن لازم بعضی در او تفاوت نهاده اند بحسب مراتب ولیکن اجماع قراء
بر خلاف آنست از این قدر هست کہ بحسب تحقیق و تدویر متفاوت می شود
یعنی اگر کسی پنج نوبت دهن را بند ونک بکشاید تا آن کہ میانه را ببستا بکشاید
هیچ شکی نیست کہ در هر مقدار زمان گفتار تفاوت ظاهر می گردد اما از عدد
پنج هیچ کم نمی آید واین مد را مد عدل خوانند واما ساکن عارضی کہ آن را
جایز نیز خوانند همه قراء در آن سه وجه یعنی مد وتوسط وقصر جایز است
وقاری را این سه وجه مخیر است چنانچہ از پیش رفت در باب بسمله اما این
دقیقه را معلوم باید کرد کہ اگر ساکن اول حرف مد است مد اولی است واگر
حرف لین است توسط اولی است وچون مثالها مستوفی خواهد آمد تکرار حاجت
نیست واما اگر همزه پیش از حرف مد باشد همه قراء را در آن حرف مد قصر است
مگر ورش از طریق ازرق کہ در آن حرف مد طول وتوسط نیز دارد اما
طول از طریق عنوان وتبصره وکافی وهدایه ومجرد وهادی وغیر آن
واما توسط از طریق تیسیر وتلخیص ابن بلیمه ووجیز واما قصر از طریق

از طریق شاطبیه و نذکره و اعلان و خواه که همزه ثابت باشد مثل ادم و اوذوا و با یمانهم و خواه که متغیر گشته باشد بنقل مانند الآخرة یا با بدال مثل هؤلاء آلهة یا بتسهیل هم چون ءامنتم غیر از لفظ القرآن هر چون که واقع شود و غیر از مذءوما و مسئولا و الظمآن و مسئولون و غیر از مثل ماء و ملجا و بناء و جزؤا و دعاء و نداء از انهائی که در وقف بتنوین او مبدل با یالف می شود و غیر از مثل اء نذرتهم و جاء اجلهم و فی السماء الد او لنا او لنات در حالت ابدال و غیر از کلمهٔ یؤاخذ بهر نوع که باشد و غیر از حروف مد که بعد از همزهٔ وصل بود مثل ایتونی و اوتمن در حالت ابتدا که در قصر این مجموع هیچ خلاف نیست اما در اسرائیل هر جا که بیاید در وصل زیرا که نزد همه قراء در وقف مد عارضی ست و در او سه وجه است طول و توسط و قصر و در الآن در دو موضع یونس در حالتین و در عادن الاولی در والنجم در حالت وصل اختلاف کرده اند صاحب تیسیر و صاحب شاطبیه در اسرائیل قصر روایت کرده اند و دیگران وجوه ثلثه کرده اند و در آن دو کلمهٔ دیگر ایشان هر دو نص بر اختلاف نموده اند و غیر ایشان بعضی قصر اختیار کرده اند و بعضی وجوه ثلثه کرده اند و این مد را مد مبدل می خوانند **تنبیه** بدان که در مد وسط در حالت وصل در مثل الآخرة و الایمان و الاولی که لام تعریف ست هیچ خلاف نیست اما در حالت ابتدا اگر اعتبار حرکت عارضی کنند یعنی الآخرة و الاولی و لولی و الیمان بر نقل حرکت همزه و اثبات همزهٔ وصل گویند همان وجوه ثلثه جایز باشد و اگر اعتبار نکنند یعنی بعد از نقل همزهٔ وصل را حذف کنند و لاخرة و لولی و لیمان گویند قصر فقط گفته بود **تنبیه** بدان که در الآن در یونس در قراءة نافع و ابوجعفر از روایت قالون و ابن وردان و غیر که با بدال همزهٔ وصل و نقل خوانند در الفی که بدل از همزه است مد و قصر جایز است مد بنا بر عدم اعتبار حرکت عارضی و قصر بنا بر اعتبار و اگر بر این کلمه وقف کنند در الفی

که بعد از لام

که بعد از لام است همان سه وجه یعنی سکون وقف حاصل آید پس مد و قصر الف اول که در این سه وجه الف دوم ضرب کنند شش شود و حمزه اگر بنقل وقف کند او را همین شش وجه باشد هم بان دو اعتبار مذکور و ورش را در وقف نه وجه لازم آید چه سه وجه الف اول چون در سه وجه اول دوم ضرب کنند نه وجه گردد و اگر ورش در حالت وصل بوجه ابدال همزهٔ وصل خواند او را شش وجه باشد او را مد الف اول و سه وجه الف دوم و وسط هر دو وسط اول و قصر دوم و قصر هر دو و بزرگی از بزرگان دین و عالمی از عالمان صاحب تحقیق این وجوه را در بیتی جمع کرده بود و این فقیر حقیر از برای تیمن و تبرک کتاب خود را بدان مشرف گردانید و بیت این است **بیت** قصر هر یک وسط هر یک وسط اول مد اول با سه حالت در دوم دان والسلام **فصل** بدان که هر واو و یائی که ساکن باشد و ما قبل ایشان مفتوح و ما بعد شان همزه اگر این همزه در میانهٔ کلمه بود مانند سوءة و کهیئة و استیاس و ییاسوا ورش را در ان واو و یا طول است و وسط مگر در موئلا در الکهف و در الموءدة در التکویر که او را چون دیگران قصر است اما طول از طریق مهدوی و اختیار جعبری و یک وجه از دو وجه کافی و هادی و شاطبیه است و توسط از طریق مکی و ابوعمرو دانی و وجه دوم شاطبیه و کافی و ظاهر تجوید است و شیخ شاطبی در سوءاتهما و سوءاتکم نص بر خلاف فرموده و شراح شاطبیه حمل خلاف بر مد و قصر کرده اند اما علامهٔ جزری مد ظله فرموده که سزاوار است که این خلاف او را محمول بر وسط و قصر شود زیرا که جعبری عتقی که در مثل سوء و سوءة مد را روایت کرده اند لفظ سوءة را از این قاعده استثنا کرده اند و صاحب تیسیر که همه را مساوی داشته در مجموع وسط را نقل کرده و دیگران قصر پس ورش را در این دو کلمه چهار وجه باشد قصر واو و وجوه ثلثه در همزه و وسط در هر دو و اما سبب معنوی قصد مبالغه است

در نفی لا اله الا الله و لا اله الا هو و لا اله الا انت در مذهب جماعتی که بقصر منفصل می خوانند و در بعضی از کتب تجوید این را مخصوص بر قراءة ابن کثیر کرده اند و سبب این تخصیص معلوم نیست چرا که ابن کثیر قاصر است موافقانش نیز قاصرند و این مد را مد تعظیم و مبالغه می گویند و بعضی این مد را مد مبالغه فقط می گویند و لفظ الله را هر جا که واقع می شود می کشند در وصل و او را مد تعظیم می نامند بدلیل حدیث و کلمة الله هی العلیا و فقیر حقیر این نقل را در غیر مصنفات سمرقندی ندیده و از طریق طیبه این مد از حمزه نیز در مثل لا ریب و لا جرم و لا مرد وارد شده و مقدار این مد وسط است و علامهٔ جزری مد ظله حدیث مرفوع را از انس بن مالک رضی الله عنه روایت کرده که هر کس بگوید لا اله الا الله و ان را بکشد چهار هزار گناه او را ویران و نیست کردانند و اگر همزه در آخر کلمه بود مانند سوء و شیء ورش را در حالتین طول و وسط بود خواه که وقف بسکون کند یا بروم یا با شمام و دیگران را در حالت وصل و وقف بروم قصر باشد و در حالت وقف بسکون و با شمام سه وجه طول و توسط و قصر و طاهر بن غلبون و صاحب عنوان و در تلخیص العبارات و غیرها از ازرق در لفظ شیء هر چون که باشد زیادتی مد کرده اند و در باقی باب قصر ولیکن از طریق عنوان اشباع است و از غیر عنوان توسط و بعضی از حمزه در لفظ شیء هر اعرابی که باشد وسط را روایت کرده اند و بعضی وسط و سکت خورده و ابن طرین مکی و ابن شریح و غیر ایشان اگر بعد از واو و یا حرفی ساکن غیر همزه باشد خواه که سکون او لازمی باشد و ان عین است از کهیعص و عسق و خواه که عارضی باشد یعنی سکون او سبب وقف بود مانند اللیل و رای العین و الطول و الخوف و المیت همه قرا را در ان سه وجه است طول و توسط و قصر اما در روم در حالت وقف بروم همه را قصر باشد و در کلمهٔ هاتین در القصص و اللذین در فصلت در قراءة ابن کثیر در حالت وصل نیز همین حکم نیز همین سه وجه باشد قیاس بر عین اما در باقی فواتح سور در هر حرفی که التقا ساکنین بود

مانند

مانند لام و میم کاف صاد نون قاف از برای همه قراء در ان حرف میانه مد بسبب مشبع باشد پس در الف و را و یا و ها و طا و حا قصر گوید زیرا که التقا ساکنین نیست و در الم الله نزد همه قراء چون وصل کنند و در الم احسب نزد ورش و حمزه چون نقل حرکت بر همزه کنند و همزه را بیندازند نزد ایشان در یا میم طول و قصر جایز باشد و طول اقیس است از برای ان که التقا ساکنین لازم است و نقلش عارض شده و ابو عبد الله فارسی رو توسط نیز جایز داشته قیاس بر مثل نستعین در حالت وقف بسکون و در شرح شاطبی عبارتش این است و لو اخذ بالتوسط فی ذلک مراعاة لجانبی اللفظ و الحکم لکان وجها و علامه جزری بارک الله فی عمره توصیف ان فرموده و مضمون دلیلش ان است که در الم مد است زیرا که سکون میم لازم است و حرکتش عارض شده و اصل ان است که عارضی را اعتبار نکنند و اگر فی الجمله اعتبارش کنند در او ضعف حاصل خواهد کرد ان قصر است و قصر متفاوت نمی شود پس در او توسط جایز بنا شد و اصل در مثل نستعین قصر است زیرا که سکونش عارضی است و گفتیم که اصل ان است که اعتبار عارضی نکنند و چون اعتبارش کنند در عوض قصر که مد است جایز آید و مد بطول و توسط متفاوت می شود پس در این قسم توسط نیز جایز آید **تنبیه** اگر حروف مقطعات هر آنچه مدغم بود مد او بیشتر کشند از آنچه نه مدغم بود مانند الم ذلک در صاد ذکر شد و در طسم و یس والقرآن و ن والقلم نزد ان کس که ادغام کند مد بیشتر بود و نزد کسی که اظهار نماید کمتر و مد نون طس تلک و در نون سین عسق که در وصل اخفا است مد میانه باشد و بعضی همه را یکسان کشیده اند و مد میم الم الله و الم احسب خواه در وقف و خواه در وصل یکسان باشد بحسب تحقیق و تدویر و حدر متفاوت شود **تنبیه** چون سببی قوی و سببی ضعیف بهم رسند قوی را بر عمل اولی دانند مثل امین البیت که ساکن مدغم بعد از حرف مد واقع است و همه قرا را بر مد ان اتفاق است بخلاف مد ورش که سبب مد که همزه است بر حرف مد مقدم است و اصل ان است که موخر باشد **فصل** بدان که چون همزه که بعد از حرف مد واقع آید

متغیر گردد بحذف یا با بدال یا بتسهیل بین بین یا بنقل چنانچه در باب همزتین
من کلمة ومن کلمتین و در باب ذکر وقف حمزه و هشام می آید در آن حرف هم مد
و هم قصر جایز باشد مد بنا بر عدم اعتماد بر عروض تغییر و قصر بنا بر وجود
اعتماد بر عارضیة تغییر اما مد اولیست زیرا که عدم اعتماد از وجود اعتماد بیشتر است
چنانچه شیخ شاطبی ره اشاره بدین معنی فرموده حیث قال والمد ما زال اعدلا
مانند هؤلاء ان که ابو عمرو و موافقانش بحذف همزه می خوانند و قالون و بزی
بتسهیل اما علامه جزری مد ظله فرموده که اگر همزه را بکلی حذف کنند قصر اولی باشد
بدلیل قصر شرکائی الذین در روایت بزی و اگر تسهیل کنند مد راجح آید بدلیل کلمه
اسرائیل در قراءة ابوجعفر و بر فرعیت این قاعده هفت فایده مذکور می شود

تفصیل

فایده اول آنکه الحق که ابوجعفر و ابو عمرو و قالون و هشام در میان
همزتین در محل آوردن الف را مد جو و منفصل و ادخال خوانند در مثل ءانتم
وءانزل وءاذا از برای آنکه فاصل شود میان همزتین چه اجتماع ایشان
ثقیل است پس نگویند که از قبیل مد متصل است تا مد کنند و مذهب جمهور این است
اما صاحب کافی اعتبار الف کرده و از باب متصل گرفته و نص بر مد آن نموده
قیاس بر هاءنتم که صاحب تیسیر نص بر مد آن فرموده پس بطریق صاحب کافی صاحب
تحقیق را که هشام است از طریق داجونی از طریق هبة الله المفسر و از طریق حلوانی
و از طریق ابی عبد الله الجمال مد باشد و صاحب تسهیل را که حلوانی است از طریق
ابن عبدان مد باشد و قصر از جهة تغییر همزه بعد حرف مد **فایده دوم**
آنکه گویند و بزی و ابن ذکوان که ها انتم مطلقا از برای تنبیه می گیرند
و ابوجعفر و ابو عمرو و قالون و هشام که در یکی از دو وجه ها تنبیه می شمرند
که بعضی از جمله مدات منفصله بود هر کس در مراتب مد و اختلاف در مد و قصر
بر حال خود باشد و نیز می توان که در قراءة ابو عمرو و در روایت قالون هم مد و هم قصر
از آنکه بوده باشد که مد فقط را از ایشان روایت کرده که هنگامی عروض تغییر همزه را
اعتبار نماید و قصر کند و گاهی اعتبار عروض نکند و مد نماید و در آن یک وجه دیگر

که ابوجعفر و موافقانش ها را ابدال از همزه می شمرند که از قبیل متصل باشد هشام که بر تحقیق می خوانند
او را مد بود بر اصل خود و ایشان هر سه دیگر را که تسهیل می کنند مد و قصر باشد بنا بر قاعده
که مذکور شد یعنی وقوع همزه متغیره بعد از حرف مد **فایده سوم** آنکه چون ورش ابدال
همزه دوم کند از کلمتین و حرفی را که بعد حرف مد است در حالت وصل متحرک سازد از جهة نقل
مثل علی البغاء ان اردن و للنبی ان اراد اگر اعتبار حرکت عارضی کند او را قصر باشد و اگر اعتبار
نکند او را مد طبیعی بنا بر قاعده که از پیش رفت در مثل الآخرة و در کاحد من النساء ان اتقیتن
در قراءة ابوجعفر و در روایت ورش و قنبل و رویس هم چنین است و نگویند که نون
بواسطه قراءة ایشان متحرک گشته زیرا که بحث ما در عارضیت حرکت است خواه که بواسطه
قراءتی عارض شده باشد و خواه نه **فایده چهارم** آنکه همزه که ابو عمرو و قالون
و بزی بطریق شاطبیه و ابن شنبوذ از قنبل و ابو الطیب از رویس نیز بطریق طیبه
از مثل جا اجالهم می اندازند جمهور بر آنند که همزه اولی است و دیگران بر آنند که همزه
دوم است پس بر قول اول از طریق منفصل باشد و بر قول دوم از قبیل متصل و در
مثل و لیبا اولئک و هؤلاء ان کنتم هم چنین است الا آنکه قالون و بزی در مضمومتین
و مکسورتین حذف نمی کنند پس بنا بر این قاعده این دو وجه مد و قصر که از جهة
تغییر همزه جایز می آید می توان که تقدیر بر انفصال باشد از برای صاحبان قصر منفصل
و می توان که بر تقدیر بر اتصال باشد که همزه اولی حذف بود و اعتبار عروضش
کرده باشند و مد نیز می توان که هم از این قبیل باشد که اعتبار عروض حذف نکرده باشند
و می توان که بر تقدیر بر حذف همزه دوم باشد و آن هنگام در مد او هیچ خلافی نباشد
و نیز می توان که بر تقدیر بر انفصال بود از برای جماعتی که در منفصل مد نیز دارند
فایده پنجم آنکه طایفه که در منفصل مد و قصر دارند و همزه را از متفقتین
می اندازند ایشان را در مثل هؤلاء ان کنتم و در مثل جا احدکم او علی سفر او جا احد سه وجه
بیش نباشد **اول** قصر هر دو بر تقدیر بر انفصال ایشان یا بر تقدیر بر انفصال اول و اتصال
دوم که عروض حذف را اعتبار کرده باشند **دوم** مد هر دو بر تقدیر بر انفصال هر دو

قصر بر

یا بر تقدیر بر انفصال اول و اتصال دوم که عروض حذف را اعتبار نکرده باشند یا حذف وقف را حتی و دوم انفصال باشد
سوم قصر اول و مد دوم که اول منفصل بود و دوم متصل بنا بر این هر دو و علت که مذکور شد
و ابو شامه مد را سکنه الله جنانه نقل نموده و علامه جزری متابعتش نموده که عکس وجه سوم که مد اول و قصر دوم
بود جایز نیست پس اگر کسی گوید چه توان که این وجه جایز باشد بر تقدیر آن که همزه اولی حذف شده بود
و اعتبار عروض حذف کرده باشد چنانچه از اعتبار فرا منقولست جوابش گویند که هر چند که آن نظر است
و لیکن عقل این را قبول نمی کند که چیزی که جایز القصر باشد مدش کنند و چیزی که واجب المد بود قصرش
نمایند در جنب یکدیگر و جماعة که این مواضع را از این قاعده استثنا نموده اند اعتماد بر نقل کرده اند
فایده ششم آنکه قالون را در مثل هؤلاء ان کنتم که تسهیل همزه اولی می کند وجوه چهارگانه
یعنی مد هر دو و قصر هر دو و مد اول و قصر دوم و عکسش جایز داشته اند و لیکن وجه چهارم بغایت
ضعیف است چنانچه در قراءة ابو عمرو گفته شد و بی تکلف سایل را میرسد که رجوع نماید
بگوید که در قراءة ابو عمرو و موافقانش با وجود آنکه از همزه که موجب مد است هیچ اثر باقی نیست
قصر را جایز نمی دارید و مد می کنید و در روایت قالون که اثر موجب مد باقیست قصر را جایز می دارید
این مسئله از اعجب العجایب است و هیچ آنست در این مسئله که مد منفصل با مد متصل و قصر متصل
با مد و قصر متصل جایز است از دوری و قالون والله اعلم **فایده هفتم** آنکه ابوجعفر
و قنبل و ورش و ازرق چون همزه دوم را از متفقتین در دو کلمه ابدال کنند اگر التقاء ساکنین
حاصل آید مد کنند مثل جاء امرنا و هؤلاء ان و اگر حاصل نیاید قصر کنند مثل جا احدهم و فی السماء
اله و اولیاء اولئک والله اعلم بما هو اصوب و احکم

باب یازدهم در بیان دو همزه در یک کلمه

پیش از شروع در مقصود این مقدمات را معلوم باید کرد
که تخفیف همزه بر یکی از چهار چیز حاصل آید ۱ حذف ۲ نقل ۳ ابدال ۴ تسهیل بین
بین و تسهیل بین بین آنست که همزه مفتوحه را بین الهمزة والالف گویند و مضمومه را بین الهمزة
والواو و مکسوره را بین الهمزة والیاء و قسم اول را کالالف می خوانند و دوم را کالواو و سوم را
کالیاء و در کیفیت تلفظ بدین اقسام سر کاملا عالم ربانی و همام همدانی و امام اعز الافاضل

قراءة م

والاداء ابو عمرو عثمان بن سعید الدانی روح الله روحه بالنور الشجاعی در کتاب التحدید
فی التجوید چنین تحقیق فرموده که همزه که تسهیلش کنند اگر مفتوح باشد بر سبیل اشاره بآن کنند
و اگر مضموم باشد یا مکسور هم چون واوی یا یائی گویند که حرکت ایشان را ربوده باشند
و در شرح شاطبی گفته که کیفیت تسهیل همزه مفتوحه آنست که بتیزی او را از پی ساز ندا و او را
نزدیک بالف گردانند یعنی آواز او را ضعیف کنند و چون این مقدمات را دانستی بدان که
دو همزه که هر دو متحرک باشند در یک کلمه البته همزه اولی مفتوح خواهد بود و همزه دوم یا مفتوح
یا مضموم یا مکسور بود پس قسم اول که هر دو مفتوح اند بر دو نوع است بیست و یک موضع متفق
علی الاستفهام و هفت موضع مختلف فی الاستفهام والخبر و نوع اول باز بر دو ضرب است
یا بعد از همزتین ساکن باشد مثل ءانذرتهم و این نوزده موضع است و ابوجعفر ان ذکرتم را
زیاد کرده زیرا که او بفتح همزه دوم می خواند پس بیست باشد و یا آنکه بعد از همزتین متحرک بود
و آن دو موضع است ءالد در هود و ءامنتم در الملک پس نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و ابوجعفر
و رویس و هشام از طریق حلوانی از طریق ابی عبدان در آن بیست یک موضع همزه دوم را تسهیل
می کنند و ابوجعفر فقط در ان ذکرتم در یس و ابن ذکوان در ءاعجمی در سجده موافقت ورش
با ایشان می نمایند و در شاطبیه ذکر ابن ذکوان نیست پس هشام را تسهیل و تحقیق هر دو
باشد و ورش از طریق ازرق آن را بدل به الف نیز می کند پس او را دو وجه بود و در وجه
ابدال اگر بعد از الف ساکن باشد مثل ءانذرتهم مد کند و اگر نباشد مثل ءالد بقدر یک الف بکشد
و لیکن این دقیقه باید دانست که وقف بر مثل ءانت در حالت ابدال جایز نیست زیرا که
التقاء سه ساکن لازم می آید و این جایز نداشته اند و باقیان بر تحقیق هر دو همزه خوانند
و ابو عمرو و ابوجعفر و قالون و هشام از طریق حلوانی در میان هر دو همزه الفی را در می آورند پس
هشام را از طریق حلوانی دو وجه حاصل آید ادخال با تسهیل و ادخال با تحقیق و از طریق داجونی
عدم ادخال با تحقیق پس سه وجه باشد و در شاطبیه این دو وجه حلوانی را آورده و گویند
و مع الهشام را در این حرف محقق می خوانند و دیگران بر تسهیل پس ابن ذکوان خلاف قاعده خود
کرده باشد زیرا که قاعده او تحقیق است و اینجا تسهیل کرده و همه قرا در این کلمه ادخال کرده اند

و نیز ابدال همزهٔ دوم و هفت موضع که در استفهام آن خلاف کرده اند هر یکی در موضع خود بیاید ان شاء الله تعالی **و امّا قسم دوم** که مکسوره است بعد از مفتوحه هم چنین بر دو ضرب است اول متفق علی الاستفهام و آن بیست موضع است مثل ائنکم ائنّا مکرمون مکرر در قراءة ابوجعفر که آن ذکر تم در سبا زین قاعده ناقص می گردد پس نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و ابوجعفر و رویس همزه دوم را زین جمله تسهیل می کنند و باقیان بر تحقیق اما در ائنکم لتشهدون در انعام و قل ائنکم در فصلت اختلاف کرده اند بعضی در انعام از رویس تحقیق نیز نقل نموده اند و صاحب تیسیر و تقریب و جماعتی دیگر در فصلت از هشام مد با تسهیل فقط روایت کرده اند و طایفه دیگر مد با تحقیق فقط و در جامع البیان و شاطبیه هر دو آورده اند و بعضی از شراح حمل کلام صاحب شاطبیه کرده بالخلف سهلا بر بین معنی کرده اند که هشام بخلاف قاعدهٔ خود در این محل تسهیل کرده تا موافق تیسیر باشد حیث قال و سهل الثانیه هنا ... و بعضی دیگر مثل فاسی و غیره حمل بر مخالفت بین التسهیل و التحقیق کرده اند تا موافق جامع البیان باشد و ابوعمرو و ابوجعفر و قالون فصل می کنند بین الهمزتین بالف مگر در لفظ ائمه چنانچه می آید و هشام نیز در مجموع باب فصل می کند ولیکن بخلاف یعنی بفصل و ترک فصل مگر در هفت موضع ائنکم و ائن لنا هر دو در اعراف و اذا امت در مریم و ائن لنا در شعرا و ائنک لمن المصدقین و ائفکا الهة هر دو در و الصافات و قل ائنکم در فصلت که بفصل تنها می خواند دیگر بدان که در کیفیت تحقیق لفظ ائمه در پنج موضع ... خلاف کرده اند جمهور بر آنند که بین بین است و دیگران ابدال یاء خالصه می کنند پس ابوجعفر اگر بین بین و اگر بدل بین الهمزتین فصل کند و اصفهانی نیز در و جعلناهم ائمة در القصص و ائمة یهدون در الم سجده با او در فصل و تسهیل موافقت نماید و اگر تحقیق با ابدال نماید هیچ کس را فصل بین الهمزتین جایز نباشد و هشام در فصل و ترک فصل بر اصل خود است **و ضرب دوم** که در استفهام و خبر آن اختلاف کرده اند بیست و سه محل است هر یکی در محل خود مذکور شود ان شاء الله تعالی **و امّا قسم سیم** که مضمومه

بعد از مفتوحه است سه موضع بیش نیست اؤنبئکم در آل عمران و اءنزل در ص و اءلقی در القمر و در قراءة ابوجعفر و نافع اءشهدوا در الزخرف بواو زیاده می شود و تسهیل همزهٔ دوم از این قسم از آن نافع و ابن کثیر و ابوعمرو و ابوجعفر و رویس است و باقیان را تحقیق باشد و ابوجعفر ادخال می کند بی خلاف و ابوعمرو و قالون و هشام بخلاف یعنی بفصل و ترک فصل امّا فصل از ابوعمرو و از راویان او مثل دوری و سوسی و ابوحمدون و ابوخلاد و ابوالفتح موصلی و محمد بن شجاع و غیر ایشان از یزیدی چنانچه دانی در جامع البیان آورده و قصر از ابوعمرو از طریق جمهور عراقیان و مغربیان است و در تیسیر خود این وجه آورده و فصل از قالون از هر دو طریق دانی بطریق جامع البیان بر ابوالحسن خوانده و از طریق ابو نشیط فقط هم از طریق جامع و هم از طریق تیسیر بر ابوالفتح خوانده و در شاطبیه و هادی و هدایه و کافی و تبصره و تلخیص الاشارات هیچ یک وجه آورده اند و ابن فحام از هر دو روایت کرده و سبط الخیاط از طریق نشیط فقط و ابوعمرو در جامع البیان از طریق حلوانی چنانچه بر ابوالفتح خوانده و جماعتی در ص و القمر مدّ و تسهیل نیز از هشام روایت کرده اند پس هشام را در این دو سوره سه وجه باشد تحقیق و امد در هر سه سوره و این یک وجه از دو وجه تیسیر است چنانچه دانی بر ابوالفتح خوانده از طریق ابن عبدان از حلوانی و در کفایه ابی العز و کامل هم چنین است و در تجرید از طریق ابوعبدالله جمال از حلوانی آورده هم تحقیق و قصر در هر سه سوره و این روایت جمهور است از طریق داجونی هم قصر و التحقیق است در آل عمران و مد و تسهیل در باقی و این وجه دوم تیسیر است و در روایت جمهور مغاربه و غیر ایشان و هم چنین دانی بر ابوالحسن بن غلبون خوانده و حکم اءشهدوا در مکان خود بیاید ان شاء الله تعالی **فصل** بدان که چون همزه استفهام داخل الف لام تعریف گردد همه قرّاء در تحقیق این همزه وصل دو وجه است ابدال

بالف مد و تسهیل بین بین بی مد و ابدال مذهب جمهور است و این قسم در شش موضع متفق علیه است و در یک موضع مختلف فیه آالذکرین در دو موضع انعام و آالان در دو موضع یونس و آالله اذن لکم هم در یونس و آالله خیر در نمل و به السحر در یونس و مذهب ابوعمرو و ابوجعفر و صاحب ادخال در این قسم دو وجه تسهیل ادخال می کند **تنبیه** ابوجعفر و قالون و اصفهانی که در آلان در یونس مدی کنند ایشان را دو وجه ابدال مد نباشد زیرا که التقاء ساکنین نیست والله اعلم و احکم **باب دوازدهم در بیان دو همزه در دو کلمه** بدان که این قسم بحسب قسمت عقلی نه صورت می شود چه سه حرکه همزهٔ اولی چون در سه حرکه ثانیه ضرب کنند نه خواهد بود لیکن یک صورة که عکس ... است در قرآن نیامده و بعضی از شراح شاطبیه این ترکیب را آورده اند اللهم شتت ... ارزاق علماء امتی که مشتمل است بران صورة و می گویند که حدیث است ولیکن صحیح نیست والله سبحانه و تعالی اعلم و از این صورة هشت که انرا بقیه سه صورة است که همزتین در حرکه متفق اند یا هر دو مفتوح باشند مثل جاء اجلهم در بیست و نه موضع یا هر دو مکسور اند مثل هؤلاء ان کنتم در پانزده موضع متفق علیه و در سه محل مختلف فیه و یا آن که هر دو مضموم بوند و آن اولیاء اولئک است در احقاف لا غیر پس ابوعمرو از مجموع طرق و قنبل از طریق ابن شنبوذ و رویس از طریق ابوالطیب همزهٔ اولی را چنانچه مذهب جمهور است از ایشان حذف می کنند و قالون و بزی در مفتوحتین موافقت با ایشان می نمایند و وجه دوم از قنبل و رویس تخفیف است چنانچه مذکور خواهد شد و در شاطبیه حذف همزهٔ اول از قنبل روایت نکرده و قالون و بزی همزهٔ اول را از مکسورتین و مضمومتین تسهیل می کنند و در باب مد و قصر معلوم شد که چون همزه متغیر گردد مد و قصر در آن حرف مد که پیش از همزه است جایز می باشد و قالون و بزی در بالسوء الا در یوسف بادغام نیز خوانده اند

همزه ثانیه

پس ایشان را هر دو در این یک کلمه سه وجه باشد امّا جمهور از ایشان بادغام فقط خوانده اند و ابوجعفر و ورش و قنبل از طریق ابن مجاهد و رویس از غیر طریق ابو الطیب و ابوجعفر و ورش و قنبل ابدال ثانی نیز بحرف مد نیز می نمایند پس ورش را دو وجه باشد و قنبل را از طریق طیب چهار وجه و از طریق شاطبیه دو وجه و بعضی از اهل مصر در هؤلاء ان کنتم در البقره و در البغاء ان اردن در النور از ازرق ابدال همزه دوم بیاء خالصه مکسوره نیز روایت کرده اند پس ورش را در این دو مکان سه وجه حاصل آید اما در ابدال همزه دوم از جاء آل لوط در حجر و جاء آل فرعون در القمر خلاف کرده اند بعضی گفته اند که ابدال نه کنند زیرا که چون ابدال کنند دو الف مجتمع شوند و تلفظ بهر دو دشوار است پس در این دو موضع بین بین فقط باید خواند و بعضی گفته اند که ابدال کنند و بعد از آن ایشان را دو وجه رسد یا آن که یک الف را بر بینه زنند و دو الف مد نه کشند یا آن که هر دو را ثابت دارند و مدی تمام در آن بر کشند **و اگر کسی گوید** که در وجه اول چون یک الف را حذف کنند از آن قبیل شود که حرف مد بعد از همزه ثابت واقع است پس سه وجه از هر حرف را دو توان خواند چنانچه صاحب کافی اجازه داده **جوابش آن** دهند که این سه وجه وقتی توان خواند که حرف مد و همزه ثابت در یک کلمه باشد مثل امنوا و در این جا همزه که این زمان ملفوظ می شود همزه آخر جاء است و الفی که بعد از او واقع است بکلی از آن دو الف است که در آل در هنگام ابدال مجتمع شدند و از جهت التقاء ساکنین یکی ساقط شده پس زیادتی در او جایز نباشد و نیز یک جواب دیگر می توان گفت که ابدال در اینجا عارضی است و در مثل امنوا اصلی پس فرق باشد و در مانند جاء اجلهم در وجه ابدال از ورش سه وجه جواب می توان گفت و سه موضع مختلف فیه در محل خود بیاید ان شاء الله و باقیان بر تحقیق هر دو همزه می خوانند و پنج موضع دیگر است که حرکه همزتین مختلف است اول مفتوحه و مضمومه و این یک موضع بیش نیست جاء امة در قد افلح

دوّم مفتوحه ومکسوره واین صورة یا متفق علیه باشد در هفده موضع مثل
شهداء اذ یا مختلف فیه در دو موضع **سوّم** مضمومه ومفتوحه وان نیز یا متفق علیه
باشد در پانزده موضع مثل السفهاء الا یا مختلف فیه در دو مکان **چهارم** مکسوره
ومفتوحه وان نیز هم چنین دو نوع است متفق علیه در پانزده مکان مثل خطبة
النساء او ومختلف فیه در سه محل **پنجم** مضمومه ومکسوره مانند یشاء الی وان نیز
متفق علیه می باشد در بیست و دو موضع ومختلف فیه اید در شش موضع پس نافع
وابن کثیر وابو عمرو وابو جعفر و رویس در صورة اول ودوم بتسهیل همزه
دوم می خوانند ودر سوم بدل بواو خالصه می کنند ودر چهارم قلب بیا محضه
می نمایند ودر پنجم ابدال بواو خالصه می کنند واین مذهب جمهور قرآست و
بتسهیل کالیا نیز می خوانند واین مذهب ائمه نحو است وکالواو نیز در این صوره
روایت کرده اند وعلامه جزری مد ظله نقل بر آن فرموده که صحیح نیست ودیگران
مجموع را بتحقیق می خوانند **تنبیه** بدان که این تغییرات که در همزه اول
ودوم در این باب یاد کرده شد همه در حالت وصل می تواند بود که اگر وقف
بر همزه اولی کنند یا ابتداء بر همزه ثانیه نمایند تحقیق همزه باید کرد بنابر آنکه
همزه بسبب تسهیل نزدیک بسکون شده وابتدا بساکن محالست وانچه مختلف فیه است
در محل خود بیاید ان شاء الله تعالی والله الموفق **باب سیزدهم در**
بیان همزه مفرد یعنی همزه که با همزه دیگر مجتمع نشده باشد بدان که همزه مفرد
ساکن می باشد ومتحرک می باشد پس اگر ساکن باشد ابو جعفر در جمیع قرآن ابدال
می کند بجنس حرکت ما قبل یعنی مضموم را ابدال بواو می کند ومفتوح را ابدال بالف ومکسور را ابدال بیا
وخواه که این همزه فاء الفعل بود یا عین الفعل یا لام الفعل وخواه که در اسما باشد یا در افعال
مگر در انبئهم در البقرة ونبئهم در حجر وقمر که در این دو لفظ ابدال نمی کند ودر
نبئنا ونبئ در یوسف او را دو وجه است ودر لفظ رءیا والرءیا ورءیاک

ورءیاک

ورءیاک چون ابدال کرد دیگر باز واو را قلب بیای کند ویا را در یا ادغام می نماید
ودر اثاثا ورئیا در مریم همچنین عمل نماید ودر تؤوی وتؤویه چون ابدال کرد
ادغام نمی کند و ورش از طریق اصفهانی موافق او می شود در جمیع اقسام همزات
ساکنه الا آنکه او در رئیا وهرچه ازین لفظ است ادغام نمی کند و پنج اسم و پنج فعل را
ابدال نمی نماید **اسماء پنج گانه** البأس است والبأساء وهرچه ازین لفظ است
ولؤلؤ واللؤلؤ بهر نوع وهرجا که واقع شود ورءیا در مریم والکاس والراس هرجا
که واقع شوند **وافعال پنج گانه** کلمه جئت است وهرچه ازو مشتق بوده
باشد چون جئناهم وجئتمونا وغیر آن وکلمه نبئ وهرچه ازین باب باشد ام چون انبئهم
ونبئهم ونبئنا ومثل آن وکلمه قرأت وهرچه از قراءة گرفته باشد مثل قرأنا واقرأ
وغیر آن وهیئ ویهیئ وتؤوی وتؤویه **وهم چنین** ورش از طریق ازرق
موافقت با ابو جعفر می نماید در ابدال هر همزه ساکنه که فاء الفعل باشد مگر در
لفظ المأوی ومأویهم ومأویکم ومأویه وتؤوی وتؤویه وفاو واگر ابدال
می کند وبخلاف اصل خود لفظ بئس در هر جا که بیاید والذئب در سه موضع یوسف
وبئر در حج ابدال می کند وابو عمرو بخلاف از او همه همزات ساکنه را ابدال می کند مگر
در پنج حالت **اوّل** آنکه سکون همزه علامت جزم باشد وآن نوزده موضع است
یشاء در ده موضع وننشأ ونبّئ در سرعی مع وینبّئ هم در آل عمران ویسؤکم در مائده
والتوبه وتسأها در البقرة ویهیئ لکم در الکهف وام لم ینبّأ در والنجم **دوّم**
آنکه سکون او علامت بنا باشد یعنی امر بود واین یازده موضع است انبئهم در البقرة
وارجئه در اعراف وشعراء ونبّئنا در یوسف ونبّئ عبادی در حجر ونبّئهم در حجر
وقمر واقرأ دو در سبحان ودو موضع در علق وهیئ لنا در الکهف **سیوم** آنکه
همزه اخف بود از تخفیف وآن یک لفظ است در دو موضع تؤوی در احزاب وتؤویه
در معارج **چهارم** آنکه اگر ابدال کنند بمعنی دیگر مشتبه گردد وآن رءیا است در
مریم که اگر همزه می خوانند معنیش منظر نیکو است واگر ابدال می نمایند ادغام می باید کرد

وآن زمان معنیش مثل ما آب باشد **پنجم** آنکه بسبب ابدال از لغتی بلغتی
دیگر رود وآن لفظ موصده است در بلد وهمزه اگر اذا مخدت اعراب وا در آن
دو لغت است بعضی از ایشان آن را همزه الفاء بکار دارند ام چون ایشان برابن وجه
اگر تخفیفش نمایند موصده را بواو گویند وواو بدل از همزه باشد هم چنان که در
مذهب حمزه است وبعضی دیگران را مثل القاء واوی می شمرند هم چون ای غیث
پس نزد ایشان واو اصلی بود ونزد ابو عمرو از لغت اول است واز این جهت ابدال
نمی کند واگر ابدال کند گمان برند که مگر از وصدت است که واو اصلی است نه از
آصدت که همزه را ابدال بواو کرده اند ودر شاطبیه گفته که همزه بارئکم را
در دو موضع البقرة در حالت سکون ابدال بیا نمی کند وبعد از آن حکایت فرمود
که ابو الحسن بن غلبون ابدال کرده وعلامه جزری علیه الرحمه شاید تصریح فرموده
قوة سخن شیخ شاطبی را که این وجه پسندیده نیست بدو دلیل **اوّل**
آنکه چون ابو عمرو سکون لازمی را در حالت جزم وبنا چنانچه مذکور شد
اعتبار نمی کند سکون عارضی خود بطریق اولی که اعتبار نکند **دوّم**
آنکه اگر ابدال کنند معنی او مشتبه می شود یعنی دیگر هم چون رءیا چه بارئکم
بهمزه از برء است بمعنی خلق وبا ابدال از بری باشد بمعنی خاک والله اعلم
تنبیه ابدال همزه که از ابو عمرو مطلق روایت کرده شد نه از سوسی بنا
بر آنست که جمهور قرا این را از ابو عمرو روایت کرده اند ودر شاطبیه که روایت
از سوسی می کند از آن جهت است که از سوسی اشتهار وانتشار تمام یافته
واحتمال آن نیز دارد که صاحب شاطبیه ابدال را از روایت سوسی خاص نه باشد
چنانچه او فهمیده اند که چنانچه ادغام کبیر را از روایت سوسی اقرا می فرموده
وشیخ ابو الحسن سخاوی که از اکابر تلامذه است در شرح خود گفته که این بنا بر
آنست که او هم چنین بر مشایخ خوانده والله اعلم وتتمه همزات ساکنه وتمام
همزات متحرکه که هر یکی در محل خود خوانده ویاد کرده شود انشاء الله الموفق **باب**

انشاء الله

چهاردهم

چهاردهم در بیان نقل حرکت همزه بساکنی که از پیش او است
بدان که نقل نوعی از تخفیف همزه مفرد است و ورش در حالتین از هر دو طریق مخصوص
بآن شده وکیفیت نقل آنست که حرکت همزه را بساکنی دهند که از پیش همزه است وهمزه را
حذف کنند بشرط آن که این ساکن در آخر کلمه باشد واین ساکن حرف مد نباشد وهمزه
در اول کلمه دیگر باشد خواه که این ساکن تنوین بود یا لام تعریف یا دیگر حرفی مانند مَن
ان اعبدوا الله والارض ومن آمن وقد افلح والم احسب وخلت الم نشرح و
خلوا الی وذواتی اکل ومانند آن وخلاف همزه که در وقف دارد در باب وقف حمزه
گفته شود انشاء الله وجماعتی که در الفاظ متفرقه موافقت ورش نموده اند هر یکی در محل
خود بیاید انشاء الله تعالی **دیگر** بدان که این اصل را دو فرع است ودانستنی است
اوّل آنکه لام تعریف اگرچه بکلمه پیوسته و لیکن او بر خود کلمه دیگر است
بشهادت دو شاهد **اوّل** آنکه اگر لام را حذف می کنند هیچ خللی در معنی کلمه
ظاهر نمی شود طلایی قدر هست که آن معنی که لام بسبب او داخل کلمه گشته که آن تعریف است
زایل می شود **دوم** آنکه هم چنان که حرکه بر ساکن منفصله مثل من آمن وهل اتاک
سکت می کنند بر لام نیز می کنند **فرع دوّم** آنکه جماعتی می گویند که آلة تعریف
لام تنهاست وهمزه همزه وصل است که داخل می شود وازین جهت در وصل ساقط
می گردد وطایفه دیگر برانند که آلة تعریف الف ولام هر دو اند والف که در وصل
می افتد از برای تخفیف است وکثرة استعمال پس بنابر مذهب اول اگر از برای نقلات ابتدا
بلامات تعریف کنند حالا از دو بیرون نباشد که یا اعتبار حرکت عارضی کرده لام است
کنند یا اعتبار نکنند اگر کنند ابتدا بلام باید کرد که لاخرة ولارض ولیمان ولبرار
وامثال آن گویند واگر اعتبار نکنند ابتدا بهمزه باید نمود که مثلا الاخرة والارض والایمان
والابرار وهمزه همزه وصل باشد که داخل گشته چنانکه پیشتر که این بیان یافت
وبنا بر مذهب دوم ابتدا بهمزه باید نمود چنانکه مثالش رفته شد وهمزه همزه قطع باشد
واز برای تخفیف در وصل محذوف شود ودر هر لام تعریف که نقل حرکت همزه با وکرده باشد
در قراءة هر کس که باشد این دو وجه جایز است مانند الان در دو جا قرآن از این دو

ساکن م

در وجه نقلتی ومثل الأولی در والنجم اما در ابتداء بر الأسم الفسوق در جوات بحث بسیار آورده اند وچون آخر سخن بان می رسد که در او بنز همین دو وجه جایز است محتاج بذکران بحثها نبود والله تعالی الموفق والمعین **باب یازدهم در بیان سکت بر ساکنی که از پیش همزه است و غیر همزه** حالا آن که در ذکر بسمله اشارتی بر تعریف سکت رفت که سکت عبارت از خاموشی است بی نفس زدن و در اینجا بیان ساکنی است که سکت بران می کنند پس بدان که بعد از این ساکن یا همزه باشد یا حرفی دیگر واین ساکن وهمزه هردو یا در یک کلمه باشند آن را متصل خوانند یا در دو کلمه وان را منفصل گویند واین ساکن یا حرف مد بود یا غیر آن **و مثال** متصل بغیر حرف مد القرآن والظمآن وشیء وشیئا ومسئولا وبین المرء والخبء ویفوا المرء و **مثال** متصل بحرف مد اولئک ویجیء ومن سوء **و مثال** منفصل بغیر حرف مد من آمن وخلوا الی ونبأ ادم جد بد افتری علیهم اءنذرتهم والأرض و **مثال** منفصل بحرف مد الا انهم قالوا اذا فی اذانهم هولاء **و از این** اقسام چهارگانه در شاطبیه غیر از لفظ شیء ومنفصل بغیر حرف مد هیچ دیگر بیان نکرده **و از طریق طیبه** سکت از حمزه وابن ذکوان وحفص و رویس و ادریس از خلف نقل فرموده **و در شاطبیه** از حمزه واز خلف وخلاد فقط واز حفص نیز در چهار موضع **و زمان** سکت حمزه از ایشان بیشتر است واز آن رویس از همه کمتر و در آن چند مذهب است **طاهر بن غلبون** ودیگری بر آنند که حمزه بکمال بر لام تعریف وبر لفظ شیء بهر گونه وهر جا که واقع شود سکت کرده واین یک وجه است از دو وجه شاطبیه وتیسیر و کافی **و همین** طاهر بن غلبون در تذکره و تابعانش در کتب خود سکت بر لام تعریف فقط ومد در شیء او برده **و بعضی** این مذهب را مخصوص بخلف فقط از حمزه کردانیده اند وجماعتی سکت بر لام وبر شیء وبر منفصل بغیر حرف مد از حمزه بکمال نقل کرده اند **و ابو الفتح** در دیگری از خلف فقط از حمزه واین وجه دوم شاطبیه وتیسیر وکافی است وصاحب کافی از خلف از حمزه در شیء مد خوانده

ودر باقی سکت واز خلاد در لام تعریف وشیء سکت وصاحب عنوان در شیء مد روایت کرده ودر منفصل بغیر حرف مد سکت وطایفه در منفصل ومتصل بغیر حرف مد سکت را از حمزه بکمال خوانده اند وبعضی دیگر در منفصل بحرف مد وبغیر حرف مد و در متصل بغیر حرف مد وجماعتی دیگر در منفصلین ومتصلین همه ومذهب ابو الفتح فارس بن احمد وجماعتی دیگر ترک سکت است در مجموع از خلاد واین وجه در تیسیر وشاطبیه نیز منقول است وبعضی این روایت را از حمزه بکمال روایت کرده اند وعلامه جزری مد ظله از حمزه بکمال اختیار کرده است سکت را در منفصل ومتصل بغیر حرف مد جمعا بین النص والأداء والقیاس زیرا که هر یکی از سکت ومد از جهت تحقیق وبیان همزه اند وچون این مقصود از سکت حاصل شد احتیاج بمد نیست وبعکس چنانچه امام حمزه علیه الرحمة والرضوان فرموده که چون حرف مد را کشی این مد مستغنی کننده است تو را از سکت واما ابن ذکوان وجمهور بر آنند که او را سکت نیست وعمل بر آنست ولیکن حافظ ابو العلاء در مثل من آمن ولام تعریف وشیء از او نقل کرده وصاحب مبهج وصاحب ارشاد در متصل ومنفصل بغیر حرف مد وهذلی در منفصل فقط واز این جماعت صاحب ارشاد وامد طویل خوانده وباقیان در وسط واما حفص صاحب روضه از او در متصل ومنفصل بغیر حرف مد نقل کرده وصاحب تجرید در مثل من آمن ولام تعریف وشیء لا غیر ولیکن در هر دو روایت سکت وامد باشد زیرا که سکت ومد هر دو از طریق اشنانی است از عبید بن الصباح وعدم سکت وقصر از طریق حنبل از عمرو بن الصباح وعدم سکت ومد از دیگر طریق عبید وعمرو واما سکت رویس از طریق قاضی در منفصل ومتصل بغیر حرف مد است واز عبارت ارشاد چنین مفهوم می شود که او را در منفصل ومتصل بغیر حرف مد است بحرف مد فقط سکت هست واین صورت بر جناب علامه جزری بارک الله معروض گشت وجواب فرمودند که در این قسم خود سکت نیست واگرچه عبارت ارشاد موهم سکت است بر این قسم زیرا که چون من بر ابن اللبان می خواندم او را بر عبارت ارشاد وقف کردانیدم پس فرمود که ما چنین نخوانده ایم واین معنی جایز نیست وبعد از آن که نصوص اهل

واسط را دیدیم هم چنان بود که ابن اللبان فرموده بود وعبارت صاحب ارشاد در کفایه که هم تالیف اوست موافق سخن ایشان بود واما سکت ادریس از خلف در اختیار که خود کرده بعضی در مثل من آمن ولام تعریف وشیء از او نقل کرده اند وبعضی در منفصل ومتصل بغیر حرف مد وباقی باب هر یکی در موضع خود بیاید ان شاء الله **فصل** بدانکه در ساکن متصل اگر همزه در وسط باشد مثل القرآن والأرض وشیئا غیر حمزه را در حالین سکت باشد وحمزه را در مثل القرآن وقرآن والظمآن لا غیر اگر وقف بروم کند سکت باشد پس اگر وقف باسکان یا اشمام کند نقلش باشد چنان چه در باب بعد از این معلوم خواهد شد واگر همزه در طرف باشد مثل شیء وملء والمرء ودفء غیر حمزه اگر وقف بروم کند سکت شان باشد ودر وقف باسکان واشمام عدم سکت بنا بر اجتماع ساکنین والله اعلم دیگر بدان که قومی که در وصل از حمزه بر ساکن منفصل مطلقا مثل من آمن والأرض والآخرة وعلی ما انزل وقولوا آمنا والذی اؤتمن سکت می کنند در وقف دو گروه شده اند گروهی تحقیق همزه بر نقل غیر آن دیگر گروهی بر قول وصل ام چنان بر سکت رها کرده اند وطایفه که در وصل عدم سکت دارند در وقف نیز عدم سکت اختیار نموده اند مگر در لام تعریف که این طایفه که در وصل عدم سکت دارند در وقف نقل دارند پس در ساکن متصل در وقف سه وجه باشد نقل وسکت وتحقیق ودر لام تعریف نقل وسکت اما در هؤلاء ویا ایها در وقف سکت نباشد زیرا که جماعتی که در وصل بر او سکت می کنند در وقف اتفاق بر تسهیلش نموده اند وهم چنین در مثل بما انزل در وقف بعوض نقل بین بین باشد زیرا که قومی که در مثل من آمن روایت کرده اند در این نوع بین بین خوانده اند **دیگر** بدان که هر کس که از حمزه در کلمه شیء مد می کند چنان چه از پیش رفت ابتدا و را سکت بر لام تعریف یا بر منفصل مطلقا وبر لام تعریف فاکوبراست والله الموفق والمعین **باب شانزدهم در بیان وقف حمزه و هشام بن عمار** بدانکه این باب از غایت مشکلات

دین موفق اهل عربیه واحکام رسم مصاحف عثمانی عرفین قولها وتمیز میان روایات مشروع ودان نمی توان نمود وشعب بسیار وفروع بی شمار دارد تا غایتی که جماعتی از متقدمان وهم از متاخران در این باب جداگانه تصنیف کرده اند وچون همزه دور ترین مخارج بود ونطق بآن دشوار تر از نطق بدیگر حروف عرب آن را بانواع تخفیف نمود گاهی بر نقل گاهی بقلب وگاهی بین بین وگاهی بادغام وگاهی بغیر آن وچون محل استراحت قاری ومتکلم حالت وقف بود تخفیف نوعی از استراحت است هم چون حذف حرکات وتنوین وغیره این تخفیفات را مخصوص بحالت وقف کردانیدند تا فرق شود میان وصل ووقف واگر این معانی در حالت وصل نیز محقق شد چنان چه مذهب نافع وابن کثیر وابو عمرو وابو جعفر ویعقوب وچون قراءة حمزه مشتمل بر شدة تحقیق وترتیل ومد وسکت بود این تخفیفات در وقف مناسب او آمد وهشام نیز در تسهیل همزات متطرفه از طریق حلوانی در وقف موافقت او نموده اکنون این فقیر حقیر حنابخرا از ائمه قراءة از هر روایت بر نهایت رسیده ذکر می کند ومی گوید که بدان که همزه یا ساکن باشد یا متحرک وساکن یا در طرف بود یا در وسط وساکن در طرف یا سکونش لازم بود یا عارض اما ساکن در طرف که سکونش لازم است یا ما قبلش مفتوح باشد یا مکسور مثل یشاء وینبئ وساکن ما قبل مضموم در قرآن نیامده ودر غیر قرآن لم یسؤ مثالش می توان گفت وساکن عارض باعتبار سه حرکت همزه که در سه حرکت ما قبلش ضرب کنند نه صورت گردد اما مفتوحه ما قبل مضموم در قرآن نیامده ونه صورت است کافر با قیسر مانند کامثال اللؤلؤ وان امرؤ است ومانند ویبدیء ومن شاطیء وقروء ومانند وقال الملاء وعن النبأ وبدأ **و ساکن در وسط** یا بر نفس خود متوسط باشد یا بواسطه دیگری **و متوسط بر نفس خود** ما قبلش متحرک بحرکات ثلاثه می باشد مثل المؤتفکة ورئیا والذی اؤتمن ویؤمن ویؤوی وتؤوی وبئر ویبطئ ودرئیا وجئنا وکاس وباس **و متوسط دیگری** یا متوسط بحرف

یا متوسط بکلمه اما متوسط بحرف در قرآن ما قبلش متحرک باشد الا مفتوح مانند فاتوا و فادّاروا و متوسط بکلمه از پیش هو مسر حرکتی باید فتح چنان که الی الهدی ائتنا و قال ائتونی و ضم چون الملک ائتونی و قالوا ائتنا و قال ائتونی للارض ائتیا و تخفیف این اقسام همه بابدالست یعنی اگر ماقبل همزه مفتوح باشد بدل بالف کنند و اگر مضموم باشد بواو و اگر مکسور بیا خواه در وسط و خواه در طرف و خواه در یک کلمه و خواه در دو کلمه و در تخفیف ساکن عارض در آن بیش صورت که همزه نیز مفتوح است روم با تسهیل نیز روایت کرده اند پس دو وجه باشد و در وجه ابدال قیاسی قطعا روم و اشمام جایز نیست زیرا که این حروف در هنگام ابدال ساکن اند و ایشان را هیچ حظ در حرکت نیست از آن جهت که حرکت از آن همزه است و همزه در این هنگام معدوم است پس مثل نجینا و یدعوا و یرمی باشد بلی اگر در مثل منها اللؤلؤ و اذا مرّ بمذهب تمیمیان همزه را بدل بواو مضموم کنند و بعد از آن ساکن سازند روم و اشمام جایز باشد **و هم چنین** اگر بمذهب اخفش در مثل کا مثال اللؤلؤ همزه را بدل بواو مکسوره کنند و بعد از آن ساکنش کنند روم در او جایز بود **و هم چنین** اگر در مانند یبدئ و ینشئ همزه را قلب بیا کنند بمذهب اخفش و پس از آن ساکن کردانند روم و اشمام جایز بود **و هم چنین** در مثل شاطئ و هل اکری اگر بمذهب تمیمیان همزه را بیا کنند و آن زمان ساکن سازند روم در او جایز باشد و این معنی باعتبار ری کوید و اگر نه صورت ابدال یکی است و بعضی در رئیا و الرؤیا و تؤوی و تؤویه و رئیا ادغام نیز روایت کرده اند الا آن که اظهار در رئیا و الرؤیا کفته اند که اولی است او در حرکت هاء انبئهم در البقره و نبئهم در حجر و قمر بعد از ابدال اختلاف کرده اند بعضی بضم می خوانند و اصح این است و بعضی بکسر **و اما همزه متحرک** یا ماقبلش هم متحرک بود یا ساکن و هر یکی از این دو قسم یا در طرف باشد یا در وسط و آنچه در طرف است یا ماقبلش الف بود یا واو و یا زاید بین

بدیگر حرف

کسر غل الذی اؤتمن م

یا دیگر حروف و اما آن چه ماقبلش الف است مانند جاء و الدماء و یشاء و السفهاء و من ماء و من السماء تسهیلش بانست که او را قلب بالف کنند زیرا که چون همزه در مثل یشاء مثلا بواسطه وقف ساکن باشد الفی که در پیش او است بحساب در حکم آید پس گوییا که ماقبل همزه خود بیش مفتوح است و این قاعده مقرر گشته که همزه ساکنه ماقبل مفتوح را قلب بالف می کنند و بعد از ابدال چون دو الف مجتمع شد اگر الف اول را حذف نکنند قصر باید کرد و اگر دوم را حذف کنند مد و قصر هر دو جایز باشد و مد اولی است و اگر هر دو الف را باقی دارند مدی تام باید کشید و بعضی اجازه وسط نیز داده اند پس باعتبار پنج وجه شود و در ثلاثه سه وجه و جماعتی در مضمومه و مکسوره از این قسم روم با تسهیل نیز روایت کرده اند و آن زمان در روی مد و قصر نیز جایز باشد پس وجه پنج و جه شود و لیکن صحیح وجه اشمام در او جایز نیست چنان چه بعضی نقل کرده اند از برای آن که اشمام اشارت بحرکت حرف بعد از اسکان آن حرف و در این جا چون همزه بسبب وقف ساکن شد بالضروره مبدل بالف می شود و الف احرکتی نمی باشد که تا بعد از اسکان اشاره بحرکتش کنند بلکه الف دائم السکون است و دیگر آن که حرکتی که باشمام اشاره با او می کنند از آن همزه است و این زمان در اینجا هیچ همزه نیست قیاس بر تاء تانیث که چون در وقف مبدل بر هاء می گردد روم و اشمام داخل او نمی شود و اما آن چه ماقبلش یا یا واو زائد بین است در قرآن بیش از سه لفظ نیامده انما النسیء و بریء در یائی و ثلاثه قروء در واوی لاغیر و تخفیفشان که همزه را در یائی بدل بیا کنند و در واوی بدل بواو و بعد از آن در دیگرشان ادغام کنند و در این قسم روم و اشمام هر دو جایز است پس در مرفوع سه وجه باشد و در مجرور دو و اما آنچه ماقبلش دیگر حروف بود تسهیلش بانست که حرکت همزه را نقل بما قبلش کنند و این ماقبل را بآن حرکت متحرک سازند و بعد از آن که همزه را بیندازند و آن زمان این حروف را که بحرکت همزه متحرک ساخته اند از جهت وقف ساکن کردانند خواه که این ساکن حرفی صحیح باشد یا یا و واو اصلیین و خواه

که این دو آخر حرف مد بوند یا لین **مثال ساکن صحیح** در قرآن بیش از هفت موضع نیامده مضموم مثل ملء الارض و جزء مقسوم و دفء و ینظر المرء و مکسوره بین المرء و منصوب بین المرء و قلبه مفتوح مثل یخرج الخبء **و مثال یا** که حرف مد بود المسیء و یجیء و سیء و مانند آن **و مثال یا** که حرف لین بود کلمه شیء است فقط **و مثال** واو حرف مد لتنوء و ان تبوء و عن سوء و لیسوء در قراءه حمزه و هشام **و مثال** واو حرف لین سوء و السوء و جماعتی واو و یاء اصلیین را جاری مجرای زایدین کردانیده اند و ادغام نیز کرده اند و روم و اشمام در این قسم جایز باشد خواه در حالت نقل در مجموع و خواه در حالت ادغام در واو و یاء بی اغاکه ساکن صحیح است در مرفوعش سه وجه جایز بود و در مجرورش دو وجه و در منصوبش یک وجه و در آن قسم که ساکن حرف مد و لین است در مرفوع و مضمومش شش وجه باشد و در مجرور و مکسور چهار وجه و در منصوب و مفتوح دو وجه **و اما همزه متحرک** که ماقبل متحرک همان ساکن عارض است که از پیش رفت و اما همزه متوسطه متحرکه که ماقبلش ساکن باشد او نیز بر دو قسم است یا متوسط بنفس خود بود یا متوسط بغیر خود و متوسط بنفس خود یا ماقبلش الف باشد یا یاء زایده یا حرف دیگر پس اگر الف بود مانند ما جاءنا و شرکاءنا و اولیاؤهم و اولئک و خائفین و دعاء و نداء تخفیفش بر تسهیل بین بین کند و از جهت تغییر همزه در او مد و قصر جایز بود و نداء الجان در شعرا هم از این قبیل است و در مثل دعاء وجهی دیگر صحیح گشته و بعد از این بیاید انشاء الله تعالی و اگر یاء زایده بود مثل خطیئة و هنیئا و بریئون ابدال باید کرد که بعد از آن ادغام کنند چنان که در متطرفه گفته شد و واو زایده از این قسم در قرآن نیامده و اگر چنانچه حروف دیگر باشد این نیز خواه که حرف صحیح باشد یا یا و واو اصلیین و هر یکی از یا و واو خواه که حرف مد باشد یا لین تسهیلشان بنقل است و در یا و واو ادغام نیز باید باشد **مثال مضموم ماقبل** صحیح مسئولا و مذءوما شدن و مکسوره الافئدة لاغیر و مفتوح القرآن

والظمآن

والظمآن و نشطاه و یجئرون و هزوا و کفوا در قراءه حمزه و النشاه و جزءا **و مثال یا** حرف مد سیئت لاغیر و مثال یا حرف لین کهیئة و استیئس و هر چه از این لفظ باشد و شیا هر جا که بیاید و مثال واو حرف مد السوءى لاغیر و مثال واو حرف لین سوآة و سوآتهما و سوآتکم و موئلا و الموءودة لاغیر و متوسط بغیر خود آنست که از روی رسم همزه و ماقبلش یا متصل بیکدیگر باشد یا منفصل اما متصل مانند یا آدم و یا ابراهیم و یا ارض و یا اولی و یا ایها و یا اخت و یا ابت و هؤلاء و ها انتم و یا آبانا والارض والآخرة است و از این قسم تخفیف منادی و ها تنبیه بر بین بین است و آن زمان در او دو اعتبار توان نمود اول آن که از قبیل متوسط بنفس خود گیرند مثل اولئک و الملائکه بمد و قصر در او جایز است هر دو و تسهیل دوم آن که از جمله متوسط بزاید شمرند پس در و تسهیل و تحقیق هر دو خالی با مد باشد و کسی که خواهد که بین الاعتبارین را جمع کند او را سه وجه باید خواند تسهیل با قصر و تسهیل با مد و تحقیق با مد و تخفیف همزه در نزد لام بر نقل است و جماعتی در وقف تخفیفش نیز کرده اند و بر قرار وصل بر سکت رها کرده پس در مثل الارض دو وجه باشد سکت و نقل و اما منفصل یا ساکن پیش از همزه حرف صحیح باشد یا حرف لین یا حرف مد مثال صحیح من آمن عذاب الیم بن ده الیک و مثال حرف لین خلوا الی و ابنی آدم و در این قسم جماعتی نقل کرده اند و جماعتی تحقیق و مراد به تحقیق سکت است و عدم سکت پس سه وجه بود سکت و عدمش و نقل چنان که در آخر باب نقل گفته شد و جماعتی که نقل را روایت کرده اند جمهور از ایشان میم جمع را از این قاعده استثنا نموده اند تا میم متحرک بحرکت غیر خود نگردد چه حرکت او در اصل ضم بوده و از این جهت است که ورش که صاحب نقل خود او است میم جمعی که بعد از او همزه است صله می کند پس در مثل فاعلم انما و اذلم اکن و مانند آن و جوه سه گانه جایز باشد زیرا که ضم میم جمع قیاس بر عدم صله در مثل فلتم و لا تقم و لیحکم در مذهب اصحاب و علامه جزری می فرماید که در مثل خلوا الی و ابنی آدم که ساکن حرف لین است از روی روایت صحیح ثابت

الف است پس چنین خوانند پس در او متوقف جایز باشد و همزه را کە از پس یم

غیر از نقل نمی‌توان و امّا حرف مد یا الف باشد یا واو یا یا مثال الف بما انزل و اسوی
الی و مثال یا ظالمی انفسهم به احدا و مثال واو قالوا امنّا و امره الی چنان جماعتی که در مثل
من امن نقل می کنند در این نوع همزه را که از پس یاء و واو است نقل حرکتش به ماقبل می کنند
یا همزه را بدل بجنس ماقبل می نمایند و بعد از آن ادغام می نمایند پس در تلفظ چنین ابدل
ظالمینفسهم بهحدا قالوا منا امرهولی تلفظ و این تخفیف در شاطبیه و تیسیر نیست
بلکه جمهور اهل ادا بر تحقیق همزه رفته اند در این نوع و تحقیق هم سکت باشد و هم عدم سکت
پس در ما انزل بما انزل چهار وجه بود بین بین و امد و قصر و سکت و عدم سکت
مد و امد و در مثل قالوا امنا و فی انفسکم هم چهار وجه بود نقل و ادغام و سکت
و عدم سکت مدو و امد و امّا متوسط متحرک ماقبل متحرک او نیز بر دو قسم آمده
متوسط بنفس خود یا متوسط بغیر خود اما **متوسط** بنفس خود مفتوحه
و مضمومه و مکسوره هر سه می باشد و ماقبلش نیز هم چنین متحرک بحرکات ثلاثه
و ما یلیه از نه صورت در نه صورت یعنی نه کند نه صورت می شود **اوّل** مفتوحه بعد از مضمومه
مانند مؤجلا و الفؤاد و لؤلؤا **دوم** مفتوحه بعد از مکسوره مثل مئة و فئة
و بئس و لیبطئن و ننشئکم **سوم** مفتوحه بعد از مفتوحه هم چون سالهم
و شنان و تبوّا **چهارم** مکسوره بعد از مضمومه مثل سئل و سئلوا و سئلت
پنجم مکسوره بعد از مکسوره مثل خاسئین و متکئین و صابئین
ششم مکسوره بعد از مفتوحه چنان که نطمئن و جبرئیل و بئس
هفتم مضمومه بعد از مضمومه مثل برؤسکم و رؤسهم **هشتم**
مضمومه بعد از مکسوره چنانچه یستهزؤن و متکئون و فالئون **نهم**
مضمومه بعد از مفتوحه چنان که رءوف و یدرؤن و تخفیف در صورت اول
بآنست که بدلش بواو کنند و در صورت دوم بیا و در هفت صورت دیگر بین
بین الا آن که در صورت چهارم ابدال بواو نیز نقل کرده اند پس دو وجه باشد
و در صورت چهارم سیّم صاحب ارشاد قلب بالف نیز حکایت کرده و لیکن گفته که این

که این اصل مطرد نیست و در صورت پنجم حذف نیز جایز است در غیر بادی ئکم و در صورت
هشتم پنج وجه دیگر نقل کرده اند **۱** ابدال بیا خالص **۲** حذف همزه و ضمّ ماقبلش
۳ کالیا **۴** حذف همزه و کسر ماقبلش **۵** قلب همزه بواو امّا این سه وجه آخر
صحیح نیست و در این صورت اگر از روی رسم همزه را بیا نوشته باشد مثل سنقرئک و ینبئکم
ینبئک سیئه را و بیشتر از دو وجه جایز نباشد **۱** ابدل بیا **۲** کالواو و کالیا این
باشد هم چنان که در یستهزؤن و لیکن گفته شد که ضعیف است **و امّا** متوسط
بغیر خود آنست که از روی رسم متصل باشد یا منفصل **پس متصل** آنست
که بواسطه حرف زاید مثل حرف عطف یا حرف جر یا لام ابتدا یا همزه استفهام که بر سر همزه
در آمده باشد آن همزه متوسط گشته بود و از این قسم شش صورت بیش نیامده **اوّل**
مفتوحه بعد از کسره مانند بامه بانه بانکم لادم تخفیفش بقلب کردن بیا است
و انظاهر شاطبیه دو وجه معلوم می شود ابدال و تحقیق حیث قال فیه وجهان
اعملا و شراح مثل فاسی و غیره همین دو وجهش شرح کرده اند **دوم**
مفتوحه بعد از فتح مثل کانّ انتم افامن **سوّم** مکسوره بعد از کسره چنان که
لبامام بایمان لایلاف **چهارم** مکسوره بعد از فتح چنان که فانهم اعذا
پنجم مضمومه بعد از کسره مثل لاولیهم لاخریهم **ششم** مضمومه بعد از فتح
مانند اونبئنا القی و فاواری و تخفیف این پنج صورت باقی بین بین است
و در صورت پنجم قلب بیا نیز جایز داشته اند و جماعتی در صورت چهار کانه
تحقیق نیز خوانده اند پس در صورت پنجم سه وجه باشد و در هر یکی از این پنج
صورت دو وجه باشد و این قسم را متوسط بزاید نیز می گویند و منفصل
بغیر خود را همان نه صورت متصل بنفس خود است **۱** مثل منزا ایات یوسف
ایها الصدیق الملاء ایکم **۲** مانند فیرا یات من ذریة ادم من الماء او
۳ افتطمعون ان الذین انت جاء احد **۴** چنان که بر فع ابراهیم بشاء الی

ماننده والحجارة اعدت الجنة ازلفت اولیاء اولئک **۸** **۳**

۵ چنان چه من بعد یا قوم انکم من النساء الا **۶** مثل قال ان اشهدوا و هو الاشهداء
اذ **۷** ای فی الارض امما من کل امة علیکم امه **۹** منهن امهاتکم جاء امة و تخفیفشان هم
چنانست که گفته شد که در صورت اول بدل بواو است و در دوم بیا و در هفت باقی بین بین
و لیکن بعضی در صورت چهارم قلب بواو و در صورت هشتم قلب بیا نیز جایز داشته اند
و این قسم نیز در تیسیر و شاطبیه نیز نیست **فصل** بدان که نوعی دیگر از تخفیف
همزه که خاصّ حمزه است آنست که حمزه در وقف متابعت خط مصاحف عثمانی می نماید
یعنی همزه را نیز نوعی تخفیف می کند که موافق خط این مصاحف می آید نه بر قیاس
و اگر چه که تحقیق که مخالف این خط است از روی عربیت اقیس است که او بر قیاس می کند
در این نوع نیز تخفیف می نماید یعنی هر جا که صورت همزه بالف نوشته وقف بالف می کند
و اگر بواو بواو و اگر بیا بیا و اگر صورتش اصلا خود نه نوشته اند یا ادغام یا نقل کرده اند
وقف بحذف می کند امّا این قاعده کلی نیست بلکه هر جا که صورت همزه بالف یا بواو
یا بیا نوشته اند وقتی وقف بر این حروف حمزه را جایز باشد که از حمزه روایت
بان وارد گشته بود و در هر جا که صورت همزه مکتوب نباشد وقتی توان که بحذف
وقف کند بی دلیل نقل یا غیر نقل که تغییر معنی و فساد لفظ یا بعکس لازم نیاید از حمزه
بآن کیفیت روی باشد امّا بسه شرط اوّل آن که در کلام عرب مثل آن یافت شود
دوم آن که معنیش متغیر نشود و اگر چه مهدوی و غیره تغییر را جایز داشته اند
مثل رءیا و ریا سوم آن که روایت بر آن وارد شده باشد پس بنا بر این شروط
جایز باشد که بر نشئوا در الانعام و در الشوری و ما نشؤا در هود والضعفؤا
در ابراهیم و شفعؤا در الروم و دعؤا الکافرین در غافر و لهو البلؤا در
والصافات و بلؤا مبین در الدخان وا نبؤا در المحنة و جزؤا الظالمین
وا نبؤا در هود و در المائدة و جزؤا سیئة در الشوری و جزؤا الظالمین در الحشر
بخلاف و در جزاء الحسنی در المائدة و الزمر و جزاء الحسنی در الکهف و
جزؤا من تزکی در طه در این چهار موضع باختلاف و علمؤا بنی اسرائیل در

الشعراء

در الشعراء و من عباده العلمؤا در فاطر و انبؤا در الانعام و الشعراء و نقتؤ
در یوسف و یتفیؤا در النحل و اتوکؤا و لا تظمؤا هر دو در طه و یدرؤا عنها هر دو
در النور و یعبؤا بکم در الفرقان و الملؤا در قد افلح و در سه موضع در النمل
و ینشؤا در الزخرف و نبؤا الذین در ابراهیم و التغابن و نبؤا عظیم در ص و نبؤا
الخصم هم در ص و لیکن این هر دو بخلاف و ینبؤا الانسان در القیمة هم بخلاف
که مجموع بواو و الف نوشته وقف بواو کند و بر من نبای المرسلین در انعام و تلقای
نفسی در یونس و ایتای ذی القربی در النحل و من اناء الیل در طه و اللای در
احزاب و قد سمع و الطلاق و این شرکای در النحل قیاس بر اللای و در او من
وراء الحجاب در الشوری این هر دو بخلاف و تلقاء ابیهم و لقای الاخرة هر دو
در الروم باختلاف که همه بیا مکتوبست وقف بیا کند و بر النشاة در العنکبوت
و النجم و الواقعة و بر یسالون عن در الاحزاب که بالف مرسومند وقف بالف کند
زیرا که سیبویه حکایت کرده که عرب هذا الکلو و رایت الکلا و مررت بالکلی می گویند
یعنی در حالت رفع همزه را بدل بواو می کنند و در حالت نصب بالف و در حالت جر
بیا و روایت بآن آمده **و هم چنین** جایز باشد که بر مثل خاطئین
و مستهزءین و متکئین و بر مثل دعاء و نداء و سواء و ماء و بر مثل
بطؤن و یطؤن بی همزه و بر ریا و بر رؤیا و الرؤیا بیک یا و بر ری و تؤوی به
بیک واو مشدده و بر هزوا و کفوا به واو و بر موئلا به یا وقف کند زیرا که
موافق خط امت و بعضی از این کلمات در دیگر قرات باین صورت خوانده شده
و حذف در صورت منصوب مثل دعاء و نداء از حمزه بکمال الدار روایت مبنی بر نهایت
ثبوت رسیده و وجه عربیتش اجراء منصوب در مجری مرفوع و مجرور و این
لغتی معروفست پس مثل هواء و سواء گردد پس با این اعتبار جمال علم که در مثل
بشاء گفته شده دو مد و توسط و قصر جایز باشد امّا آن که جماعتی مطلقا
اجازه داده اند که بر هر صورت همزه که بالف نوشته بالف وقف کند و هر چه بیا بیا
و هر چه بواو بواو و هر چه بحذف بحذف مثل ساک و احرانه و سالهم و بدء کم

سابقات تایبات
نسائکم واولئکم

واخاه ومثل رئوف وابنائکم وتؤمن وبؤس وبدئر فکم واحباؤه واولئك ومثل وبومئذ ولئن ومثل ابنائکم وکانوا اولیاؤه وان اولیاؤه واملان واشمئزت انتم اسلمتم وامثال ان اصلا این معنی جایز نیست وتلاوة ان خلال نیست زیراکه موافق هیچ لغتی نیست ونزد علماء عربیه ومشایخ قراءة محقق پیدا نشده چراختلال صورة وفساد معنی لازم می آید بدلیل که صورة همزه که با الف یا بواو یا بیاء نوشته اند از ان جهت است که اگر تسهیل شان کنند کالالف وکالیا وکالواو شان خوانند ودر صورتی که حذف کرده باشد یا از جهت آنست که تا احتمال دو قراءة داشته باشد یا ان که تا اجتماع صورتین حاصل نیاید چه نزد علما رسم این معنی بغایت کراهت دارد والله اعلم **تنبیه** قاری را در تخفیف رسمی در این کلمات مذکوره هرجاکه صورة همزه متطرفه بواو نوشته وقف بسکون وبروم وباشمام هر سه محتمل است **پس اگر پیش از همزه الف** باشد مثل جزاء وعلماء وغیران واهر یکی ان سکون واشمام مد وتوسط وقصر نیز جایز بود پس هفت وجه شود وچون ان پنج وجه تخفیف قیاسی را واین هفت وجه جمع کنند دوازده گردد وهم چنین است حکم براء ودر المنخنقة الآن که همزه اولی را نیز تسهیل میکند وهشام نمیکند پس در ضعوف یاتیهم انبائو با عتبار سکت وعدم سکت بیست وچهار وجه باشد وبعضی بعضی که نقل نیز جایز می دارند سی وشش **واگر پیش از همزه** الف نباشد مثل یعبؤ وتفتؤ دراو پنج وجه بود سه وجه رسمی ودو وجه قیاسی امّا هرجاکه صورة همزه بیا نوشته باشد واز پیش همزه الف بود مثل اینائ او را چهار وجه رسد سکون ومد وتوسط وقصر وروم واقصر وچون پنج وجه تخفیف قیاسی را واوهم نذکند نه وجه گردد واگر از پیش همزه الف نباشد دو وجه بود سکون وروم وان یک موضع بیش نیست من نبای المرسلین واین دو وجه وان دو وجه تخفیف قیاسی چهار شود **پس دیگر** بدان که در واینائ باعتبار تسهیل وتحقیق همزه اول هشتاد وجه باشد ودر ومن انائ با عتبار سکت وعدم ونقل بیست وهفت وجه گردد **تتمه** در مسائل

مسئله از بیت پنج وجه که در هؤلاء گفته اند پانزده وجه که از ضرب پنج وجه همزه در پنج وجه همزه دوم حاصل می آید صحیح است واز این وجوه پانزده گانه نیز ده وجه ممتنع است ۱ ابین بین وامد همزه اولی وبین بین واقصر همزه دوم ۲ عکس این صورة **مسئله** از دوازده وجه که در قرّاء نتم گفته اند پنج وجه صحیح است ۱ سکت وابین بین ۲ سکت والتحقیق ۳ عدم سکت وابین بین ۴ عدم سکت والتحقیق ۵ نقل وابین بین ونقل والتحقیق جایز نیست زیراکه تخفیف همزه دوم اولی است از همزه اول پس غیر اولی راگرفتن واولی را رها کردن شیوۀ عادلان نباید **مسئله** در قرّاء فبکم از بیست هفت وجه که در تخفیف همزات سه گانه نوشته اند ده وجه از روی روایت صحیح یافته ۱ سکت اول والتحقیق دوم وابین بین سوم ۲ سکت بر اوّل والتحقیق دوّم وابدال سوّم ۳ عدم سکت اوّل والتحقیق دوّم وابین بین سوّم ۴ عدم سکت اوّل وتحقیق دوم وابدال سوّم ۵ سکت اوّل وابین بین دوم وسوم ۶ سکت اول وابین بین دوم وابدال سوّم ۷ عدم سکت اوّل وابین بین دوّم وسوّم ۸ عدم سکت اول وبین بین دوم وابدال سوّم ۹ نقل اول وابین بین دوم وسوم ۱۰ نقل اوّل وبین بین دوم وابدال سوم **اکنون این بود** اقسام همزات ساکنه ومتحرکه ومتوسطه ومتطرفه وانواع تخفیفات قیاسیه ورسمیه صحیحه این همزات او که بقدر وسع یاد کرده شد والله اعلم

باب هفدهم در بیان ادغام صغیر بدان که ادغام صغیر نیز ممتنع وجایز وواجب هر سه می باشد **ممتنع** مثل الذی یوسوس وفی یوسف وقالوا وهم وفاصفح عنهم که هیچ کس ادغام نکرده وجایز بر دو قسم است قسم اول چهار فصل است **فصل اوّل** در ادغام ذال اذ بدان که نافع وابن کثیر وعاصم وابوجعفر ویعقوب ذال اذ را نزد شش حرف ت ج د ز س ص اظهار می کنند

وابوعمرو وهشام ادغام وحمزه وخلف در تا ودال ادغام کرده اند وکسائی وخلاد در غیر جیم وابن ذکوان در غیر دال اظهار کرده ودر دال الخفش از او ادغام را روایت کرده وصوری اظهار را ودر شاطبیه ادغام فقط آورده ومثالها این است اذ تاتیهم اذ جعلنا اذ دخلوا اذ زین اذ صرفنا اذ سمعتموه **فصل دوّم** در ادغام دال قد بدانکه ابوعمرو وحمزه وکسائی وخلف وهشام این دال را در هشت حرف یعنی ج ذ ز س ش ص ض ظ ادغام کرده اند وابن کثیر وعاصم وابوجعفر ویعقوب وقالون اظهار وورش در ضاد وظاء فقط ادغام کرده وهشام را در لقد ظلمك در حال ادغام است وهم اظهار ودر شاطبیه اظهار فقط آورده وابن ذکوان در ذال وضاد وظاء ادغام دارد ودر زای دو وجه وامثال ایشان مثالها ابنها لقد جاءکم ولقد ذرأنا ولقد زینا وقد ضلوا فقد ظلم ولقد صرفنا قد شغفها قد سمع فقد ضلوا **فصل سیّم** در ادغام تاء تأنیث بدانکه ابوعمرو وحمزه وکسائی این تا را در شش حرف یعنی ث ج ز س ص ظ ادغام میکنند وورش از طریق ازرق در ظاء فقط وابن عامر بکمال در صاد وظاء وشام در تاء اما در زای جیم وسین هشام را دو وجه است داجونی ادغام را روایت کرده وحلوانی از طریق ابی عبدان از طریق ابو العز ادغام واز طرق اظهار ودر شاطبیه از هر دو روایت اظهار تنها را آورده ودر تیسیر حلوانی را دو وجه است ودر شاطبیه اظهار است ولیکن وابن ذکوان را در ثاء دو وجه است صوری اظهار را نقل کرده واخفش ادغام را ودر شاطبیه ادغام فقط است وباقیان در مجموع اظهار کرده اند ومثالها شان این است حبت تم نضجت جلودهم خبت زدناهم انبتت سبع حصرت صدورهم کانت ظالمة **فصل چهارم** در ادغام لام هل وبل بدانکه کسائی لام را در هشت حرف ادغام میکند وحروف هشتگانه این است ت ث ز س ض ط ظ ن مثل بل تاتیهم هل ثوب بل زین بل سولت بل ضلوا بل طبع الله بل ظننتم هل نتبئکم ولیکن لام بل مخصوص ز س ض ط ظ است ولام هل مخصوص ث ونون ت ن مشترک وحمزه در ت ث س موافقت کسائی مینماید وحمزه را در بل طبع الله دو خلاف است

ودر شاطبیه اظهار فقط آورده وابوعمرو در هل تری من فطور در الملك ودر فهل تری لهم من باقیة در الحاقة موافقت او ادغام کنند کان می نماید وباقیان در مجموع اظهار دارند **وقسم دوّم** حرفی چند اند که ایشان را در حرفی چند دیگر ودر یک کلمه یا در دو کلمه جماعتی ادغام کرده اند وجماعتی نه وتعبیر از این قسم با ادغام حروف قریب المخارج نموده اند واین قسم هر کلمتی در محل خود در فرش مذکور شود انشاء الله تعالی **و واجب هم** چنین بر دو قسم است یا مثلین باشد یا متقاربین وهر یکی از این دو قسم یا در یک کلمه باشد یا در دو کلمه مثال مثلین در یک کلمه یدرککم الموت وایما یوجهه اللاعنون ودر دو کلمه اذهب فاد بعصاك بحارتهم یغتب بعضکم بل لم هلك وقد دخلوا ومثال متقاربین در یک کلمه احطت وفرطت وبسطت والم نخلقکم وحصدتم وشهدتم وعدتم ودر دو کلمه اذ ظلموا قد تبین قل رب بل رفعه الله قالت طائفة اثقلت دعوا الله اما در ما لیه هلك در الحاقه خلاف کرده اند شیخ ابو الحسن سخاوی می گوید وظیفه آن که برا وجود وقف کند واگر در الجمله وصل نماید اختیار اظهار باشد وشیخ ابوعمرو الدانی نص فرموده وابو سامه متابعت او نموده بر آن که از کسی که کتابیه انی را هم در الحاقه نقل میکند بر ما لیه سکت کند واز کسی که در آنجا نقل می نماید در آنجا ادغام کند وعلامه جزری مد ظله میلی تمام باین وجه فرموده اما در حالت وقف هیچ خلاف

باب هشتدهم در بیان احکام نون ساکنه و تنوین بدان که این احکام چهار است اظهار وادغام وقلب واخفا **و فرق** میان نون ساکن وتنوین آنست که نون در اسم وفعل وحرف هر سه می باشد وتنوین در اسم فقط مکور در ضرورة شعر که تنوین را در حرف نیز می شود بر سبیل شذوذ ودیگر آن که نون در لفظ وخط هر دو هست وتنوین در لفظ فقط مکور در کلمه وکاین که در خط نیز هست ودیگر آن که در وقف نون وتنوین در مرفوع ومجرور از لفظ ساقط می شود

ن در منصوب مبدل بالف می گردد ونون ساکن ودیگران که نون هم
درمیان وهم در آخر واقع می شود وتنوین در آخر فقط **پس اگر گوئی**
چون نون ساکن مکتوب می بینیم ومی خوانیم وتنوین چون مکتوب نیست چگونه
او را معلوم کنیم بخوانیم **جواب** بدان شوی که حرکات ثلاث که دو دو می
نویسند ازان جهت است که تا یک فتحه مثلا نشانه حرکت شود ویک فتحه
دیگر نشانه تنوین **اگر گوئی** که چون در منصوب الف عوض از تنوین است
بایستی که برا و یک فتحه بیش نبودی وحال آن که دو فتحه می نهند **جواب**
انست که از جهت فرق میان الف اصلی مثلا ما و نفورا و میان الف بدل
از تنوین چنین کرده اند دیگر بدان که اگر بعد از نون وتنوین یکی از حروف
شش گانه حلقی یعنی همزه وها وعین وحا وغین وخا بیاید همه قراء
ایشان را نزد حروف شش گانه اظهار می کنند مگر ابوجعفر که در نزد دو حرف
آخر یعنی غین و خا اخفا می کند مگر در آن یکی غنیا در النسا وفسینغضون
در سبحان والمنخنقة در المائدة که او نیز چون دیگران اظهار می کند وهر
یکی را قسم مثال می دهم شود ینئون من امن کل امن انهار من هار
حرف هادع انعمت من عمل حکیم علیم ح وانحر من حکیم حمید
غ فسینغضون من غل الدغیره خ والمنخنقة من خیر سلاما خالدین
واگر بعد از نون وتنوین یکی از حروف یرملون بیاید همه قراء ادغام می کنند
اما در غنه ایشان را اختلافست اکثر ائمه بتجویز وجمهور اهل ادا برانند
که در لام ورا ان همه قراء اصلا غنه نیست وعمل برانست **وغنه** آوازیست
که از خیشوم یعنی از اندرون بینی ظاهر گردد چنان که اگر کسی را زکام باشد
یا بینی را بگیرد آن آواز ظاهر نشود وجماعتی غنه را از نافع وابن کثیر وابوعمرو
وابن عامر وعاصم وابوجعفر فقط از طریق نهروانی نقل کرده وخلف از حمزه
در نزد واو ویا غنه می کند وازدوری از کسائی از طریق ابوعثمن ضریر عدم غنه
بخلاف

ویعقوب روایت کرده اند
و در ارشاد از ابوجعفر
فقط م

بخلاف روایت کرده اند و در شاطبیه غنه را مدرج و در دو حرف باقی که میم ونون است
همه قراء را غنه هست ومثالها را بیاید عود ل من لدنه هدی للمتقین ر من ربکم
غفور رحیما **و** من واق ورعد وبرق **ی** ومن یقول یومئذ یصدعون
م من مال الله مثلا ما بعوضة **ن** من ناصرین حطة نغفر لکم **واگر نون**
و واو ویا ونون ویا در یک کلمه باشند مثل صنوان وقنوان والدنیا وبنیان
نون را البته باید اظهار کرد تا بمضاعف مشتبه نشود مثل صوان وحیان ودر
قرآن بیش از این چهار لفظ نیامده و در کلام عرب مثل شاة رعاء وغنم ربم
و مملة وکل بیمنوا والله اعلم واگر بعد از نون وتنوین با بیاید آن
نون وتنوین را قلب بمیم باید کرد تا بمضاعف مشتبه نشود مانند انبئهم
ومن بأس الله وصم بکم والبته غنه با او باشد چنان که میان آن بورک
ومیان یعتصم بالله هیچ فرقی نباشد واگر بعد از نون وتنوین حروف پانزده گانه
باقی بیاید اخفا با غنه باید کرد **واخفا** حالتیست میان ادغام واظهار
زیرا که نون وتنوین ان نزدیکی که با حروف ادغام دارند با این پانزده
حرف ندارند که تا ادغامش کنند و نیز آن دوری که با حروف اظهار
دارند با این حروف ندارند تا اظهارشان کنند پس از این جهت اخفاشان می
کنند ومثالها اینست **ت** انتم ومن تاب جنات تجری **ث** الحنث
العظیم من ثمرة ثمرة ثباتا **ج** ینجی من جاء غسقا فاجزاء **د** اندادا
من دافع کاسا دهاقا **ذ** وانذرهم من ذلک حلیم ذلک **ز** منزلا
من زکیها مبارکة زیتونة **س** منسا ترمن سبا خالصا سایغا
ش انشانا من شجرة مبارکة شکور **ص** ینصر من صلصال ریحا صرصرا
ض منضود من فضل مسفرة ضاحکة **ط** المقنطرة من طین صعیدا
طیبا **ظ** ینظرون ان ظننا ظلا ظلیلا **ف** انفسهم من فضله خالدا
فیها **ق** ینقلب من قرار سمیع قریب **ک** منکم من کتاب کتاب کریم

تنبیه جماعتی که غنه نون وتنوین را در نزد لام باقی می دارند می باید که در جائی
بود که نون در کتابت باشد مثل فان لم تفعلوا وان لم یکن وان لم یقل وان لا
یقولوا پس در هر جا که نون در خط نباشد مانند فالم یستجیبوا لکم والن نجعل لکم
والن نجمع والا تعدلوا والا ینصروه والا ینفروا والا یفعلوه والا تغفر لی
والا تصرف عنی غنه را باقی نباید داشت ومذهب محققان این است

باب نوزدهم در بیان فتح واماله وبین اللفظین

بدان که فتح در این باب عبارت از انست که قاری دهن را به گفتن حرف
بگشاید گشودنی میانه واین معنی در حرفی که از پس او الف است ظاهر تر می باشد
وان را تفخیم نیز می گویند **واماله** آنست که قاری فتحه را بجانب کسره والف را
بجانب یا بسیار مایل گرداند وان را اضجاع واماله کبری واماله قاصره واماله
محضه وترقیق نیز می خوانند **وبین** اللفظین انست که این فتحه والف را
اندکی مایل گردانند بر آن که آن که دهن را به گفتن آن حرف بیشتر از فتح بگشاید
وهر دو لب را اصلا بزیر کند وان را تعلیل وتلطف واماله صغری وبین بین
یعنی بین الفتحة والکسرة تا بین الالف والیاء نیز می نامند وفتح لغت اهل حجاز است
واماله لغت نجد وتمیم وقیس وفتح اصلست بدلیل آن که هر چه ممال می شود
فتح آن جایز است اما هر چه مفتوح می گردد اماله آن جایز نیست ودیگران که فتح را
سببی نمی باید واماله را سبب ووجه عربیت وفایده می باید اما سبب اماله کسره است
ویا واما وجه اماله در عربیت دو است اول مناسبت یعنی از جهت کسره یا یائی
در کلمه باشد فتحه والف را که از پیش ایشان یا از پس ایشان بود اماله کنند یا آن که
چیزی را اماله کرده باشند ودیگری را از جهت مناسبت او اماله کنند مثل تراء الجمعان
در قراءة حمزه که الف اول را از برای مناسبت الف دوم که در وقف ممال می گردد اماله کنند
دوم اشعار یعنی اعلام کردن بان که اصل این الف ممال یا یا واو مکسوره بود مانند
راغ وخاف که اصلشان زیغ وخوف بوده یا بانکه در وقتی از اوقات این

الفرا

این الف را قلب بیا می کنند مثل زکی وجلی که الف در مضارعشان منقلب بیا می شود
هم چون یزکی ویجلی یا بان که این فتحه در بعضی از زمانها قلب بکسره می شود هم چون طبت
وشئت وجئت وزدن که اولا طاب وشاء وجاء وزاد بوده یا بان که این الف مانند الفی است
که او را اماله می کنند مثل الف الحسنی که مانند الف الهدی است واما فایده اماله آسان
گردانیدن لفظ است زیرا که زبان بسبب فتح ارتفاع می گیرد و بجهت اماله انحدار می پذیرد
وهیچ شک نیست که نشیب بمراتب آسان تر از بالا رفتن است وچون این مقدمات را معلوم کردی
بدان که حمزه وکسائی وخلف اماله می کنند هر الفی را که منقلب از یا باشد هر جا که واقع
شود خواه در اسما مانند الهدی والهوی والعمی والزنی ومأویه وماویکم
ومثویه ومثویکم ومانند ادنی وازکی والاعلی والاشقی وموسی وعیسی ویحیی
وعیسی وخواه در افعال مانند اتی وابی وسعی ویخشی ویرضی وفسوی واحیی
واستعلی پس آن چه اصلا او واو باشد از اسما مانند الصفا وسنا برقه وعصا
وشفا جرف وابا احد واز افعال مثل خلا ودعا وبدا ودنا وعفا وعلا
ونجا وزکا اماله نکنند وشناختن یائی در اسما بانست که این الف در تثنیه
منقلب بیا شود ودر واوی منقلب بواو ومعرفة یائی در افعال بان باشد
که چون ضمیر متکلم یا مخاطب یا جمع مونث غایب وحاضر بان متصل شود آن
الف منقلب بیا گردد ودر واوی منقلب بواو **مثال اسما یائی** مولیان و
فتیان وهویان وهدیان وعمیان وماویان وازکیان واعلیان وادنیان
مثال اسما واوی صفوان وسنوان وعصوان وشفوان وابوان **مثال**
افعال یائی اتیت وابیت واستعلیت وسعیت **ومثال افعال واوی**
خلوت ودعوت وبدوت ودنوت وعفوت وعلوت ونجوت اما هر فعل
واوی که بسبب حروف مضارعة یا الة تعدیه وغیر آن یائی گردد اماله می کنند
مثل یرضی وتدعی ویحیی ویبتلی وزکیها وتزکی واستعلی ومانند ادنی وادنی
وازکی واعلی وبدان که شیخ شاطبی که در معرفة افعال اقتصار بر رد کردن فعل بنفس

متکلم کرده حیث قال وان اردت الیک الفعل صادفت منهلا از جهت اختصار است
واکر نه معرفت افعال بر تشبیه نیز حاصل میشود مثل رمیا وعفوا وبضایع نیز مثل
یرمی ویعفو ویصد ونیز چنان که الرمی والعفو و هم چنین امالہ می کنند ایشان
هر بیسر هو الف تانیث که بر وزن فعلی بضم یا بفتح یا بکسر فا باشد مانند طوبی
وبشری والقصوی والقربی والدنیا وعقبی ومانند الموتی والسلوی والتقوی
ومانند ذکری واحدی وسیماهم وضیزی وکوکبان وقرا الف موسی
وعیسی ویحیی را الحاق باین قسم کرده اند از جهت اعتبار مناسبت لفظی نیز از جهت اعتبار
حقیقت چه جماعتی کفته اند که ایشان مشتق نیستند تا امالہ شان کنند زیرا که الف ایشان
نه الف تانیث است بلکه ایشان سه اسم عجمی اند که از برای تعریف وعجم لا ینصرفند
و شیخ محمد فاسی می کوید که این قول اظهر است **و هم چنین** هر بیسر امالہ می
کنند هو الف جمع بر وزن فعالی بضم یا بفتح فا باشد مانند کسالی واساری
وفرادی ومانند الیتامی والنصاری والحوایا **و هم چنین** امالہ
می کنند هو الف چه در مصاحف عثمانی بیا نوشته مثل متی وبلی وعسی وانی
ویا اسفی ویا ویلتی ویا حسرتی غیر از حتی وعلی ولدی ومازکی منکم
و هم چنین امالہ می کنند هر اسمی واوی که اول او مضموم یا مکسور بود
مثل العلوی ذالعلی والضحی وضحی والربوا ومکسور الاول یعنی از این نیست
و هم چنین او اخر آیات سوره هائی که بیا است امالہ کنند وآن
یازده سوره است طه والنجم والمعارج والقیمة والنازعات وعبس والاعلی
والشمس واللیل والضحی والعلق **فصل** کسائی تنها می شود بامالہ احیاکم
وفاحیا واحیاها وقتی که از پیش او واو نباشد که اکر از پیش او واو باشد حمزه
وخلف موافقت با او می نمایند وآن اماث واحیا است در والنجم فقط **و هم
چنین** کسائی تنهای شود بامالہ خطایا نا وخطایاکم وخطایاکم ومرضات
ومرضاتی هر جا که بیاید وحق تقاته در آل عمران وقد هدان در انعام ومن عصانی

در ابراهیم وما انسانیه در الکهف واتانی الکتاب واوصانی هر دو در مریم
وامن الله در النمل ومحیاهم در الجاثیه ودحیها در والنازعات وتلاها
وطحیها هر دو در والشمس وسجی در والضحی ورؤیای در دو موضع
یوسف ودر الرؤیا معرف در یوسف وبنی اسرائیل والصافات والفتح
خلف موافق او می کند در امالہ الرؤیا بخلاف و در رؤیای بخلاف **فصل**
کسائی بروایت دوری منفرد می کردد بامالہ هدی در البقرة وطه ویارئکم
در دو موضع در البقرة وانصاری در آل عمران والصف والجار در دو موضع
در النساء وجبارین در المائدة والشعرا ومحیای در الانعام ورؤیاک
مثوی هر دو در یوسف واذا نهم واذا ننا وطغیانهم وسارعوا ونسارع
ونسارع هر جا که واقع شوند ومشکوة در النور والجوار در الشوری والرحمن
والتکویر وبامالہ ابناری در الحشر ولیکن بخلاف در این یک کلمه خاصه
ودر شاطبیه امالہ فقط اورده وابو عمرو از طریق دوری از طریق طیبه
در الجار موافقت او نموده بخلاف **فصل** دوری از طریق ابو عثمن ضریر منفرد
می شود بامالہ ادری در المائدة ویواری در المائدة والاعراف ودر
شاطبیه اعراف را ذکر نکرده وبامالہ فتحه عین الفعل از عاد فیهم در الکهف واذ
انصاری والنصاری واساری وکسالی والیتامی وسکاری ودوری را
در این جمله دو وجه باشد ولیکن می باید دانست که در یتامی النساء در
النسا ودر النصاری المسیح در التوبه اکر وقف کنند بر یتامی والنصاری
ابو عثمن را امالہ تا و صاد نیز باشد واکر وصل کند او را فتح باشد
وامالہ عین الفعل این کلمات غیر از انصاری در شاطبیه نیست **فصل**
ابو عمرو از این مذکورات در هر چه در او راهست وبعد از او الف مثل اساری
وذکری وبشری ونصاری واساری موافقت با ایشان می کند بخلاف وابن
ذکوان بخلاف یعنی از طریق صوری بامالہ واز طریق اخفش بفتح ودر شاطبیه

از ابن ذکوان فتح فقط اورده وازرق از ورش بین بین دارد واصفهانی فتح
اما ازرق را در دیکهم در الانفال دو وجه است **فصل** بدان که ازرق
از ورش مجموع ذوات الیا را بین اللفظین میخواند ولیکن بخلاف یعنی بامالہ
بین بین از طریق صاحب عنوان وطرطوسی وفارس وخاقانی وصاحب تیسیر
از طریق تیسیر وبفتح از طریق عبد المنعم بن غلبون وطاهر بن غلبون ومکی ابن
بن شریح وابن سفیان ومهدوی وابن الفحام وابن بلیمه مکر در اواخر آیات
این یازده سوره مذکوره که خواه واوی وخواه یائی بین اللفظین فقط میخواند
ولیکن اکر در اواخر ها والف باشد مثل ضحیها ودحیها وتلاها ورعیها
وآن خود در والنازعات والشمس بیش نیست ازرق را دو وجه است الا
در ذکریها که امالہ فقط است بدان که شیخ محمد فاسی در شرح این بیت که
ولکن رؤس الای قد قل فتحها لدغیر ما ها فیه فاحضر مکملا چنین
فرموده که مقصود شیخ شاطبی رحمه الله از این بیت انست که اواخر آیاتی
که بر ها والف باشد حکمش غیر حکم اواخر آیات این یازده سوره است
یعنی هم چنان که غیر اواخر آیات اکر واوی بوده امالہ بین بین شد واکر یائی بوده
دارای دو وجه می خوانند واکر رائی بوده یکوجه امالہ فقط در این جا نیز در
ضحیها وطحیها وتلیها ودحیها که واوی اند بفتح خالص خوانند ودر ذکریها
بامالہ بین بین فقط ودر غیر اینها بفتح وبین بین اما فتح از طریق هادی
وهدایه وتبصره وکافی وابن بلیمه وپسران غلبون ودانی هم چنین
بر ابو الحسن خوانده ودر تیسیر هم چنین ذکر کرده وبین بین مذهب دیکران است
ودانی هم چنین بر ابن خاقان وابو الفتح خوانده واصفهانی خود در مجموع فتح
دارد مکر در رها ویاد راول مریم که بین بین دارد ومکر در کلمه التورية
که امالہ تام دارد وورش بامالہ بر فتح مرضات وکمشکوة واو کلاهما والربوا
متفق است واکر چه ظاهر جامع البیان وعنوان مشعر است از امالہ الربوا

فقط وابو عمرو موافقت ورش می نماید در امالہ ذوات الیا در هر چه بر وزن فعلی
بفتح یا بضم یا بکسر فاء الفعل بود وموزونشان این است السلوی ودعویهم
وسیماهم وتوبی وعقبی والموتی والانثی والهوی والدنیا والتقوی والنجوی والاولی
والحسنی ومرضی واحدی وزلفی هر جا که بیایند واولیهم والرؤیا ورؤیای
والوثقی وبقوی وشتی هر یکی دو موضع والقتلی والوسطی وبجوی وبجویهم
والعلیا والقصوی والسفلی وطوبی وکلتا والسوی وصرعی ورؤیاک
وللرؤیا واولیهما هر یکی یک موضع وکلمات موسی وعیسی ویحیی نیز در این حکم
ملحق بر این الفاظ کردانیده اند در کلمه ویحیی من حی در سوره الانفال ابو
عمرو را امالہ بین بین نباشد از آن جهت که فعلست ودر سایر قرآن که امالہ
می کند اسم است **پس اکر کوئی** چونست که لا یموت فیها ولا یحیی در طه و
سبح اسم با وجود آن که فعلند امالہ می کند **جواب** کوئیم که در این
دو موضع امالہ از برای تناسب است یعنی از آن جهت است که تا اواخر
آیات موافق یکدیکر باشند هم چون ترضی ویری ویجزی ومانند آن که
با وجود فعلیتشان امالہ می کند و هم چنین موافقت می نماید در امالہ اواخر
آیات آن یازده سوره مذکوره و هم چنین موافقت می نماید ازرق را بر دوری
در الف تأنیث میسر ودر یا ویلتی ویا حسرتی ویا اسفی ولکن از اول تا آخر
مجموع بخلاف زیرا که در فعلی بحرکات ثلاث جمهور عراقیان وبعض مصریان فتح
خوانده اند ودر کتب مغاربه مثل تیسیر ومتابعان مغاربه امالہ اورده اند
ودر انی ویلتی وحسرتی بین بین روایت کرده اند ودیکران فتح ودر اسفی
صاحب تیسیر نص بر تحقیق نموده وغیر او بین بین ودر شاطبیه در همه بین بین
فقط اورده وجماعتی امالہ بین بین در متی وعسی وبلی نیز از دوری روایت کرده اند
وطایفه امالہ محضه در الدنیا هر جا که واقع شود پس در هر یکی از اینها

ازدوری دو وجه باشد و اینها در شاطبیه نیست بدان که انّی استقها میدر در قرآن
بیش از اینب دهفت موضع نیست سه در البقره و چهار در آل عمران و یک در
المائده و دو در الانعام و یک در توبه و دو در یونس و دو در مریم و یک
در مؤمنون و یک در عنکبوت و یک در سبا و یک در فاطر و یک در یس
و یک در زمر و یک در مومن و یک در زخرف و یک در دخان و یک در قتال
و یک در منافقون و یک در نجم و انّی فاقی الارض در انبیا و ام تحسبون انی
در زخرف و انا ظننا در الجن این هر سه خارج باشد **ذیل** بدان که احکام
اواخر ابات بحسب مذاهب جماعتی که در عدد آن اختلاف کرده اند
متغیر می شود و این در پنج ایه است **۱** امی هدی **۲** زهرة الحیوة الدنیا
در طه و در طه که نزد مدنیان و مکی و بصری و شامی ایه اند **۳** ولم
یرد الا الحیوة الدنیا در والنجم که نزد کوفی و مدنیان و مکی و بصری ایه است
۴ فاما من طغی در والنازعات که نزد بصری و شامی و کوفی آیه است
۵ ارایت الذی ینهی در العلق که نزد کوفی و مدنیان و بصری و مکی
ایه است پس حدیش که از مدنیان است هر جا که آیه شمرد او را بین بین
فقط باشد و انجا که نشمرد دو وجهش باشد و ابو عمرو و بصری نیز
هر پنج که ایه شمرد بین اللفظین خواند **فصل** ابو عمرو و دوری
از کسائی بی خلاف و ابن ذکوان از طریق صوری اماله می کنند هر الفی را
که بعد از او راء متطرف مجرور باشد مانند الدار والنار والابصار
والغار وابصارهم و اوبارها و بقنطار اما دوری از کسائی را در الغار
دو وجه است و در شاطبیه اماله فقط اورده و در مجموع از ابن ذکوان
دو وجه باشد و شاطبی فتح تنها را ذکر کرده و ازرق هر را بین بین
می خواند مکرر در الجار و جبارین که او را دو وجه است بین بین از طریق تیسیر

وکافر

وکافر وغیرها و دانی بر فارس و خاقانی هم چنین خوانده و فتح از طریق غلبون و پدرش
عبد المنعم بن غلبون و ابن سفیان و ابن بلیمه والمهدوی و دانی بر ابوالحسن هم چنین خوانده
و حمزه در القهار والبوار موافقت با ورش می کند و اگر این راء متطرف مکرر شود مانند
الابرار والاشرار ابو عمرو و کسائی و خلف بی خلاف و حمزه و ابن ذکوان هر دو بخلاف
ان را اماله تامه می کنند و ازرق بین بین و وجه دوم حمزه بین بین است و از آن ابن ذکوان
فتح و اماله تامه از ابن ذکوان از طریق صوری است و از حمزه از طریق عنوان و مبهج و تلخیص
ابی معشر و تجرید از طریق عبد الباقی و صاحب تیسیر هم چنین بر ابو الفتح خوانده و بین بین
از طریق دیگران که شاطبی از ایشانست و از این جهت در شاطبیه از حمزه بین بین فقط ذکر کرده
و از ابن ذکوان فتح فقط و قومی اماله فقط و المحضر را از خلف از حمزه نقل کرده اند و فتح از
خلاد بخلاف و این یک مسئله بطریق تیسیر است **فصل** بدان که حمزه الفی که عین
الفعل است از ده فعل اماله می کند از جا و شاء و زاد و ران و خاب و خاف
و زاغ و طاب و ضاق و حاق هر چون که واقع شوند غیر از زاغت در احزاب
و ص و ابن عامر از طریق داجونی در خاب موافقت می نماید او را ولیکن بخلاف
یعنی با اماله و بفتح و آن در چهار موضع است در ابراهیم در یک موضع و در طه
دو موضع و در والشمس یک موضع و خلف و ابن ذکوان هم چنین موافقت می نمایند
حمزه را در جاء و شاء بی خلاف و ابن ذکوان در فزادهم الله مرضا در اول البقره
هم چنین بی خلاف و در باقی قرآن بخلاف یعنی از طریق ابوالاخرم از اخفش
بفتح و از طریق نقاش هم از اخفش و ابن طریق صوری با اماله و هشام در جاء و شاء و
زاد هر سه بخلاف می خوانند یعنی از طریق داجونی با اماله و از طریق حلوانی بفتح
و در شاطبیه ابن عامر را در خاب فتح فقط است و هشام را در این سه لفظ هم فتح
والله اعلم این بود اصول اماله که بیان کرده شد و آنچه هر فصل چند کلمه که از
قاعده خارج شده هر یکی در موضع خود بیاید ان شاء الله تعالی **فصل**
وقف بسکون و ادغام مانع اماله نمی کردند زیرا که ایشان هر دو عارض اند

والعارض کالمعدوم پس هر جا در وصل از جهت کسره اماله تامه یا بین بین کرده باشند
در حالت وقف و در حالت ادغام هم چنان اماله و بین بین بر قرار خود باشد
یعنی نگویند که کسره که موجب اماله بود چون بسبب وقف یا بسبب ادغام زایل گشت
پس اماله نباشد چنانچه جماعتی بدان رفته اند مانند الناس والمحراب والدار
والنار ربنا والابرار ربنا والغفار لا جرم در فی النار لحونه خود هیچ بحثی نیست
زیرا که در حالت ادغام کسره باقی است و در ذکر ادغام اشارت باین معنی رفت

والنّار م

فصل فی الخاتمه بدان که هر الفی اماله که از جهت حرفی ساکن که بعد از او واقع شده
آن الف در وصل از لفظ افتاده و اماله در او ممتنع گشته پس اگر وقف کنند هر کس
در اماله و فتح و بین بین بر اصل خود باشد خواه که این تنوین باشد یا غیر آن

ساکن م

مثال تنوین هدی للمتقین و اجل مسمی و عن مولی و فی قری محصنة
و قری ظاهرة و او کانوا غزی و مفتری و در شاطبی از حمزه و کسائی و ابو عمرو
در تنوین در وقف اماله و فتح هر دو آورده حیث قال وقد فخموا التنوین وقفا
و رققوا و در تنوین منصوب ترجیح فتح بر اماله نهاده کما قال و تفخیمهم فی النصب
اجمع اشملا و مراد از تفخیم فتح است و مقصود از ترقیق اماله چنانچه در اول باب
گفته شد اما جماعتی از شراح نص نموده اند و علامه جزری مد ظله بر موافقت ایشان
در مجموع مصنفات خویش تصریح فرموده که اصلا فتح جایز نیست و اذا بجمله
عبارتش در نشر این است که ندانسته ام و نشناخته ام هیچ یکی را از ائمه قراء که
بر این قول رفته یا قایل باین معنی شده یا در سخن خود اشاره باین مسئله کرده
و هم چنین نمی دانم این مسئله را در هیچ کتابی از کتب قراءة بلکه فتح در این
کلمات مذهب نحویانست و قرا را هیچ تعلقی بآن نیست و مثال غیر تنوین
موسی الکتاب و فی القتلی الحر و جنی الجنتین و ذکری الدار و نری الله و طغی
الماء و لیکن روایت کرده اند از سوسی که او را در وصل در ذوات الراء مثل
النصاری المسیح و سیری الله والقری التی و ذکری الدار دو وجه است

فتح

فتح و اماله بشرط آن که الف که بعد از راست بسبب جزم ساقط نشده باشد که اگر ساقط گشته بود
مثلا و لو یری الذین و یری الانسان فتح فقط باشد و جماعتی در حالت اماله در مثل نری الله
تفخیم را نیز در کلمه الله جایز داشته اند بنا بر نقل پس سه وجه باشد والله اعلم

باب بیستم در بیان مذهب کسائی در اماله هاء تانیث و ماقبلش در وقف

بدان که این هائیست در آخر
اسم که در وصل تا می باشد و در وقف مبدل به ها می گردد و بعضی از عرب آن را اماله
می کنند و سیبویه گفته که تشبیه کرده اند این ها را با الف تانیث در اماله و این باب مخصوص
بکسائی است و بر سه قسم است **اول** آن که برا اماله او اتفاق کرده اند
و این پانزده حرفست که در این ترکیب فجثت زینب لذود شمس
مجموع گشته و عدد هر حرفی از آن این است **ف** ۲۱ **ج** ۸ **ث** ۴
ت ۴ **ز** ۶ **ی** ۶۴ **ن** ۳۸ **ب** ۲۸ **ل** ۴۵ **ذ** ۲ **و**
۱۷ **د** ۲۸ **ش** ۴ **م** ۳۲ **س** ۳ مثل خلیفه و لیجه مبثوثه بغتة
همزه خشیة الجنة حبه لیله لذه ربوه بلده الفاحشة المرحمة
دوم آن که وقف بر او بفتح کنند و آن ده حرفست که در این ترکیب
حق ضغاط عص خظا جمعشان کرده اند و عددشان در قرآن این است
ح ۷ **ق** ۱۹ **ض** ۹ **غ** ۴ **ط** ۳ **ع** ۲۸ **ص** ۶ **خ** ۳
ظ ۳ **ا** ۶ مثل النطیحة الحاقة قبضة صبغة بسطة القارعة خصاصة
الصاخة موعظة الصلوة والزکوة ومثواه و چون کسائی بر کلمه هیهات
و ذات بهجة و لات حین واللات وقف بها می کند هم از این قبیل باشد
که اماله نکنند **سوم** آن که در حالتی که اماله کنند و در حالتی دیگر نه
و آن چهار حرفست که در کلمه اکهر جمع است **حالت** اماله آنست که اگر ما قبل
آن چهار حرف یا ساکن باشد یا کسره اماله شان کنند و اگر نه چنین باشد

اماله نکنند این مقدار هست که اگر در میان کسره و ها یا کسره و را حرفی ساکن واقع
شود آن ساکن مانع اماله نگردد و عدد هاء هوشش قسم بشنو که همزه که
ماقبل او یا ساکن واقع شده کهیئة وخطیئة است لاغیر و همزه که ماقبل او
کسره آمده در پنج لفظ است مانند مائة و همزه که ماقبل او ضمه چنین است
چهار موضع است مثل النشأة **وکاف که ماقبل او یا ساکن** می باشد
الأیکة است لاغیر وانچه ماقبلش کسره می آید چهار است هم چون ضاحکة
وانچه غیر این دو قسم آمده شش است مثل مکة والشوکة **وها که ما**
قبلش کسره است در لفظ بلیشو بیت الهة و فاکهة وها که ماقبل او یاء
ساکنه باشد در قرآن نیامده و آن چه در میان کسره و ها فاصله واقع شده
وجه است لاغیر وانچه ماقبلش نه چنین است که اماله نمی کنند سفاهة است
لاغیر **وراکه** بعد از یاء ساکن آمده شش است مانند کبیرة و آن چه
بعد از کسره آمده یا در میان کسره و را فصل واقع گشته سی موضع است
مثل الآخرة ولعبرة ومرة واما در فطرة در الروم دو وجه آورده اند
و در شاطبیه اماله فقط است و آن رائی که نه چنین است در اینجا دو محل آمده
مثل جهرة وبررة الجارة و بعضی ها و همزه را الحاق بحروف ده گانه
که اماله در شان نمی کنند کرده اند و این روایت از طیبه است و طایفه از
کسائی روایت کرده اند اماله را در مجموع حروف غیر از الف مثل الصلوة پس اگر
کسی خواهد که بجمیع روایات خواند وظیفه آن که در قسم اول حتی اماله
می کند و قسم دوم را دو وجه می خواند و قسم سوم را اگر ماقبلش کسره بود
یا یاء ساکن اماله فقط می کند و اگر نه دو وجه می خواند بی در طیبه آورده
که بعضی این اماله را از حمزه نیز روایت کرده اند والله اعلم بالصواب

باب بیست و یکم در بیان تفخیم و ترقیق راءات

بدانکه

بدانکه تفخیم عبارت از ضعیف گردانیدن حرف است و تفخیم فربه گردانیدن حرف
و تفخیم و تغلیظ هر دو یکی اند این قدر هست که تفخیم را در را استعمال می کنند
و تغلیظ را در لام و اصل در راءات تفخیم است و ترقیقش بنا بر سببی می باشد
بدلیل آنکه مثل اصحاب النار را در وصل بسبب کسره را ترقیق می کنند و چون وقف
کردند و این سبب زایل شد باصل خود که تفخیم است باز می گردد و بعضی می گویند
که را خود از صفت تفخیم و ترقیق عاریست و هر یکی از این دو صفت بنا بر سبب عارض او
می گردد مثل قرطاس که از جهت هستی حرف استعلاء تفخیمش می کنند و مانند
فردوس که از برای نیستی حرف استعلاء مرققش می خوانند و چون این دو
مدعی ثابت شد دیگر بدان که این سبب اتفاقی می باشد و اختلافی نیز می آید
و اتفاقی مکسور بودن راست مانند بابصارهم یا مکسور بودن ماقبل
راء ساکنه بکسره لازمی مانند مریه و اختلافی مکسور بودن ماقبل را مفتوحه
و مضمومه است بکسره اصلی الاخرة و یحزون یا واقع شدن یا ساکنه است
از پیش را مثل خیرا که اگر این راء یا ماقبلش که مکسور رند مفتوح یا مضموم بودندی
یا یاء ساکن نبودی تفخیم کردندی و چون مجاوره حرف را کسره و یا داخل بود
مکیف بودن کسره براو ترقیقش کردند تا خفت ترقیق با ثقل کسره و یا مقاومت
نماید و لفظ معتدل آید و از ورق از ورش از میان قراء بسبب خود باختلاف
مخصوص شده وا و را در آن مذاهب است و بر سبیل اختصار باین کفتار بیان
می باید که هر رائی که ماقبلش یا ساکن باشد مثل خیر و غیر و ضیر والخیرات
و قدیرا و بصیرا و کبیرة از ورق همه را ترقیق می کند غیر از حیران در
الانعام که در شاطبیه و طیبه دو وجه آورده اند و غیر از عشیرتکم در
التوبه که در طیبه دو وجه روایت کرده اند و در شاطبی ترقیق فقط تمام چنین
هر رائی که ماقبلش کسره بود بترقیق می خوانند الا در سه صورة که به تفخیم

می خوانند

اول آنکه این کسره عارضی بود مثل برسولهم و بروح القدس و لوقیت والولیک البنات
دوم آن که بعد از حرف استعلاء بود مثل صراطچون که بیاید و فراق در الکهف
والفراق در القیمة لاغیر والتی که در میانه را و حرف استعلاء واقعست وجود ندارد
سوم آن که را مکرر بود مثل ضرار در البقره والفرار در الأحزاب و فرارا در الأحزاب
ونوح اما در شاطبیه در ارم ذات تفخیم فقط روایت کرده و در طیبه در ارم و در طهرا
وحصرت وافتراء و ذراعیه و مراء و ذراعا و سراعا تفخیم و ترقیق آورده و
هم چنین بترقیق می خوانند هر رائی که در میان او و در میان کسره ماقبلش حرفی ساکن
واقع شود مانند لعبرة ولاکراه واجرامی والسحر والشعر والذکر مگر در چهار قسم
که تفخیم می کند **اول** آن که این ساکن طا یا صاد یا قاف باشد مانند قطرا
او فطرة الله و امرا و مصرا و اصرهم و بمصر و مصر و وقرا لاغیر **دوم**
آن که را در او مکرر باشد مثل مدرارا و اسرارا لاغیر **سوم** آن که بعد از را
حرف استعلا باشد هم چون اعراضا و اعراضهم والاشراق لاغیر اما در الاشراق
خلاف کرده اند بعضی به تفخیم خوانده اند و بعضی بترقیق حمل بر لفظ فرق چنانچه
بعد از این می آید **چهارم** آن که این را در اسمی عجمی بود چنانکه ابراهیم و اسرائیل
و عمران لاغیر ولیکن در طیبه در حذرکم و اجرامی و عشرون ولعبرة و وزرا
و وزرک و ذکرک تفخیم و ترقیق نقل کرده دیگر بدان که جماعة راویان ازرق
اختلاف کرده اند در انچه راء در او منون باشد و مفتوح بود در وزن که بیاید مثل
شاکرا و مبصرا و مهاجرا و مغیرا و مقتدرا و خضرا و ستر او مستقرا و سرا
و خیرا و بصیرا و کبیرا و تقدیرا و قواریرا و زمهریرا و منیرا و مستطیرا
ابو الحسن بن غلبون و جماعتی دیگر مطلق ترقیق کرده اند و ابو طاهر بن غلبون و قومی دیگر
تفخیم و جمهور مثل ابو عمرو الدانی و شاطبی و غیره تفصیل نموده اند بآن که این شش
کلمه را ذکرا و سترا و وزرا و حجرا و امرا و صهرا لاغیر تفخیم کرده اند و باقی را
ترقیق در حالتین و جمعی از ایشان در این باقی در وقف ترقیق کرده اند و در وصل تفخیم

و جمهور

و جمهور تفصیل کنند که در صهرا باز دو گروه شده اند بعضی ترقیق کرده اند و بعضی
دیگر مثل شاطبی و دانی تفخیم و هم چنین جمهور قراء از ازرق راء اول را از کلمه بشرر
در والمرسلات در حالتین ترقیق کرده اند و شاطبی از ایشانست و دیگران در
حالتین تفخیم می کنند و تفخیم کنندگان در وقف بسکون راء دوم را نیز می کنند و در
وقف بروم ترقیق و اگر را مضموم بود و ماقبلش یا ساکنه یا کسره یا میان کسره و را
ساکنی فاصله شود خواه که این را در میان کلمه بود یا در آخر و خواه که منون باشد
یا نه مانند سیروا و کبیرهم و قدیر و بصیر و بخبیر و شاکر والساحر
و کافرون و یغفر و ذکرکم والذکرى بکو جمهور اهل اداکه شاطبی از ایشانست
از برای ازرق همه ترقیق کرده اند و دیگران تفخیم و این جماعة ترقیق کنندگان در عشرون
و کبر ما هم ببالغیه لاغیر باز دو فرقه گشته اند بعضی ترقیق کرده اند و بعضی دیگر
تفخیم و شاطبی از ترقیق کنندگانست دیگر بدان که هر رائی ساکن که ماقبل او
مفتوح باشد یا مضموم همه قراء تفخیم می کنند مانند مریم و قریه و یرجون
و ترجون و اگر ماقبلش مکسور باشد ترقیق می کنند مثل فرعون و مریه مگر آن که
بعد از حرف استعلا واقع شود مثل قرطاس و ارصادا و مرصادا ولبالمرصاد
و فرقة که آن زمان تفخیم باید کرد مگر در لفظ فرق در الشعراء که همه قراء در آن
دو وجه است و مکور در فرقه در التوبه در قراءة کسائی چون او را اماله کنند
همین دو وجه باشد قیاس بر فرق و مکران که کسره عارضی باشد مثل ارجعی
ربک ارجعوا الذی ارتضی لهم و من ارتضى که هم چنین از همه قراء تفخیم است
دیگر بدان که چون وقف کنند بروم یا باشمام بر رائی که در طرف بود بنگرند
اگر ماقبلش کسره باشد مانند بعثر یا ساکنی باشد بعد از کسره مانند السحر
یا یا ساکن مانند قدیر یا الف ممالة مانند النار الأبرار ترقیق کنند و اگر ماقبلش
را یکی از اینها که ذکر رفت نباشد تفخیم باید کرد خواه که این را در وصل مکسور می باشد

باشد مانند دسوا النّار الجو والشواکو وقف بروم کنند نظر کنند هر جا که در وصل ترقیق می‌کردند در حالت روم نیز ترقیق کنند **خاتمة** در آن که اکثر ایشان ابن بعاد در قراءة آن کس که همزه وصل و کسر نون می‌خوانند وقف بسکون کنند و قفش به ترقیق باشد و نگویند که چون کسره عارضی است تفخیم باید کرد هم چون ام ارتابوا زیرا که هم چنان که کسره عارضی است سکون نیز عارضی است و هیچ کدام اولی از یکدیگر نیستند و دیگران که بناء اعتبار کسره عارضی بر آنست که او را اصل بر اصل مضارع حکم کنند پس چون در ارتابوا که بر ثابت تفخیم هست در او نیز نباشد تا هر یکی لا آنه بر اصل خود کند و هم چنین است حکم در و اللیل اذا یسر در الفجر در قراءة کسی که بحذف یا می‌خواند و دیگران که اصلا دارا در مصر و عین القطر در حالت وقف بسکون دو مذهب است بعضی تفخیم می‌کنند و بعضی ترقیق و علامه جزری سلمه الله گفته که من در مصر تفخیم اختیار می‌کنم و در القطر الترقیق نظرا للوصل و عملا بالاصل والله اعلم

باب بیست دوم در بیان تغلیظ و ترقیق لامات

بدان که تغلیظ فربه کردانیدن حرفست چنان که از پیش گفته شد و اصل در لام ترقیق است بخلاف را از آن جهت که لام را تغلیظ نمی‌نمایند الا بسبب مجاورت حروف استعلاء تغلیظش واجب نیست بلکه جایز است و از این جاست که بعضی تغلیظ می‌کنند و جمهور ترقیق اما اگر بجاور حرف استعلا نیست ترقیقش واجب است و مصریان این تغلیظ را از طریق ازرق و غیر ازرق از ورش روایت کرده اند چون از پس لام یا از پیش لام یا از هر دو طرفش حروف استعلا واقع شود مانند ولیتلطف و صلوة و خلطوا اما جمهور تغلیظش وقتی می‌کنند که ماقبل او صاد یا طا یا ظا باشد بشرط آن که لام مفتوح باشد و این حروف سه کانه هم مفتوح باشد یا ساکن و مثال صاد خواه مفتوح و خواه ساکن همین است الصلوة و صلوة و صلوات و اصلاتک و صلاتهم و صلح

دوقفت

و فصلت و یوصل و فصل طالوت و فصّل و مفصّلا و مفصّلات و ما صلبوه و صلی و یصلی و مصلی و یصلبوا و یصلحا و فصالا و تصلی و سیصلی و یصلیها و سیصلون و یصلونها و اصلوها و فیصلب و من اصلابکم و اصلح و اصلحوا و اصلاحا و الاصلاح و فصل الخطاب و مثال طا نیز هم چنین الطلاق و انطلق و انطلقوا و اطلع و فاطلع و بطل و معطلة و طلبا و للمطلقات و طلقتم و طلقکن و طلقها و طال و مطلع الفجر و مثال ظا هم چنین سبیل ظلم و ظلموا و ظلمناهم و ظلام و ظللنا و فظلت و ظل وجهه و من ظلم و اذا ظلم و لا یظلمون و فیظللن و لیکن در مثل یوصل و بطل و ظل که لام در طرفست در وقف دو وجه است و تفخیم ارجح آمده و در صلصال تفخیم نیز روایت کرده اند و اصح ترقیق است چنان چه در شاطبیه او رده و هم چنین در فصالا در البقرة و ان یصالحا در النساء و در افطال در طه و طال در انبیا و فطال در الحدید دو وجه است در حالتین و گفته اند که تفخیم اوجه و اشهر و اقیس است و هم چنین در و لا اصلی در القیمة و فصلی در سبح اسم و اذا صلی در العلق لا غیر که اخوایه اند در حالتین و در مصلی در البقرة در وقف و در یصلیها در سبح و در و اللیل و در یصلی در الانشقاق و در یصلی در الغاشیة و سیصلی در المسد در حالتین دو وجه اند و اینقدر هست که در این سه کلمه که اخوایه اند ترقیق اولی است و در این شش لفظ دیگر تفخیم و از برای آن در مصلی و فصل وقف کرده شد که اگر وصل کنند تفخیم فقط باشد و این مسئله را معلوم باید کرد که در روایات الیا تغلیظ و فتح لام باشد و ترقیق و امالة بین بین والله اعلم **فصل** همه ائمه قرا اجماع کرده اند بر تغلیظ لفظ الله وقتی که ماقبلش مضموم یا مفتوح باشد مثل قال الله و شهد الله رسل الله و قالوا اللهم پس اگر ماقبلش مکسور باشد ترقیق خواهند کرد مانند بسم الله و الحمد لله و قل اللهم و اگر ابتدا کنند تفخیم باید نمود بر اصل خود و در مثل برء الله خلاف کرده اند و در آخر باب را ات گفته شد و الله

الموفق والمعین

باب بیست و سوم در بیان وقف بر اواخر کلمات

بدان که وجوه وقف یعنی چیزی چند که در وقف عارض می‌شود و در وصل نه و نزد ائمه قرا و اینها مستعمل کشته نه است **۱ اسکون ۲ روم ۳ اشمام ۴ الحاق** مثل ها سکت در مانند یتسنه و هوه و فلمه و غیر آن **۵ اثبات** مانند هادی که در وقف یا در او ثابت است و در وصل نه **۶ حذف** هم چنان که یاآت زواید که در وصل ثابت اند و در وقف نه **۷ ادغام** در مثل شئ و قرو در وقف حمزه و هشام **۸ نقل** مانند شئ و دفء هم در وقف ایشان **۹ ابدال** و آن سه قسم است ۱ مثل رحیما که در وقف تنوینش بدل بالف می‌شود ۲ مانند نعمة الله که تاء او در وقف مبدل بها می‌شود ۳ مثل شاء و نشاء و من السماء که در وقف حمزه و هشام همزه شان قلب بالف می‌شود و این شش وجه اخر را هیچ تعلق باین باب نیست بلکه مقصود از این باب بیان چیزیست که وقف بسکون و روم و اشمام بر آن می‌توان کرد پس بدان که عادة قراء آنست که وقف بسکون کنند زیرا که اصل در وقف سکون است هم چنان که اصل در وصل حرکت است زیرا که سکون اخف است از روم و اشمام از آن جهت که او یک چیز است و روم اسکان است حرکت است و اشمام حرکت است اسکانیست و ام شفتین و معین است که یک چیز از دو چیز اخف است و دیگران که هر جا که ایشان جایز ندانند اسکان نیز جایز است بلا عکس و دیگران که معنی وقف بریدن و رها کردن بود چنان که عرب می‌گوید وقفت عن التحریک یعنی رها کردم حرکت را پس سکون عبارت از فارغ گردانیدن حرف باشد از حرکات سه کانه و جمهور راویان قراءة از ابو عمرو و حمزه و کسائی و خلف و بعضی از عاصم و شطوی از ابو عمرو نص بر وقف بروم و اشمام کرده اند و لیکن اختیار اهل ادا و مشایخ قراء آنست که از همه قراء روم و اشمام کنند و روم عبارة از تلفظ است ببعض حرکت و اشمام آنست که هم چنان که لبها را باهم می‌آورند

بکفتن

بکفتن ضمه در وصل در وقف نیز هم چنان کنی بی آوازی بدان آن که حرف آخر را ساکن کرده باشی و فایده وقف بروم و اشمام آنست که سامع از روم و ناظر از اشمام معلوم کند که حرکت حرفی که وقف بر آن می‌کند چه چیز است و در وصل این حرکت دارد پس باید دانست که روم در مرفوع می‌باشد مثل الله الصمد و نخلق و در مضموم مثل من قبل و من بعد و یا صالح و در مجرور مثل یوم الدین و در مکسور مثل هؤلاء و اشمام در مرفوع و مضموم در می رود و بس و نزد قرا روم در منصوب و مفتوح جایز نیست و نزد نحویان جایز است مثل ان الله و العالمین و ان یضرب و لا ریب فیه و ضرب و بعضی از قراء روم را در مفتوح مشدد جایز داشته اند مانند و صواف قب و لکن و محی الحق از برای بیان تشدید و از جهة احتراز از اجتماع ساکنین علی غیر حده در وقف اما علامه جزری اعلی الله شانه فرموده که این خطا است و صواب وقف بسکونست زیرا که التقاء دو ساکن در وقف مطلقا جایز است و هم چنین در مثل الدوا و مضار و تضاد و هذان و اللذین و تبشرون با وجود تشدید اجتماع ساکن هم در وقف بسکون و هم در وقف بروم جایز است بخلاف ادایت و مسالت در حالت ابدال که چون از تشدید خالی است جایز نیست زیرا آن که اینجا که تشدید است زبان دو نوبت عمل می‌کند یعنی گویا که حرف مشدد یک حرفست و اینجا که تشدید نیست سه نوبت عملش می‌باید کرد دیگر بدان که روم و اشمام در تاء تانیث نمی‌باشد زیرا که تا در وقف مبدل بهاء ساکنه می‌شود و حرکت در وصل از آن تا است که ها عوض اوست پس هر جا که بتاء دراز نویسند مثل بغت و رحمت روم و اشمام در آن باشد و هم چنین روم و اشمام در میم جمع نمی‌باشد زیرا که میم جمع باتفاق همه قرا در وقف ساکن است و نگویند که علیهم چون عنهو است که چون وقف بر ها کردند روم و اشمام جایز می‌آید و در میم نیز هم چنین باشد زیرا که ها پیش از صله متحرک می‌باشد و میم ساکن و چون و صلش کردند او را مضموم می‌کردانند از برای التقاء ساکنین و هم چنین روم

واشمام داخل حرفی نمی‌شوند که حرکت او عارض بود بسبب نقل مثل وانحر ان من استبرق فلا وحی یا بسبب التقاء ساکنین مانند قل ادعوا الله اشتروا الضلالة قم اللیل زیرا که اصل در این‌ها سکون است و حرکتشان بنا بر علتیست اما در هاء ضمیر خلاف کرده‌اند و در تیسیر و چند کتاب دیگر آنست که مطلق روم و اشمام در او جایز است و از ظاهر کلام شاطبی و غیر آن چنان معلوم می‌شود که مطلق جایز نیست و جماعتی تفصیل کرده‌اند بآن که در هر هاء مضموم که ماقبلش مضموم باشد یا واو ساکن و در هر هاء مکسور که ماقبلش مکسور بود یا یاء ساکن جایز نبود از جهت خروج از ضمی بضمی دیگر و اشارة بضم و هم‌چنین خروج از کسر بکسری دیگر و اشارة بر کسر ثقیل است بر تخصیص در ها که او را خفائی و بعد مخرج هست و قاری از جهت اظهار آن محتاج بتکلف می‌شود و در شاطبی هر دو قول را آورده و طایفه گفته‌اند که مطلقا جایز نیست و سبط الخیاط گفته که اگر ماقبل ها ساکن است روم جایز است و اگر متحرک است جایز نیست مانند یعلمه وامره ولیرضوه و به و ربه والیه وفیه و در غیر اینها جایز باشد مثل منه وعنه وهدیه واجتبیه و یتقه در قراءة حمزه و سکون قاف والله اعلم باب

بیست و چهارم در بیان وقف بر مرسوم الخط

یعنی وقف کردن بر کلمات قرآنیه بدان طریق که خط مصاحف عثمانیه که با قالیم فرستاده‌اند از آن دارند یعنی در آن مصاحف چنان نوشته تا اهل عالم از آن نقل کنند و ایشان را پیشوائی کنند بدان که این خط بر دو قسم است قیاسی و اصطلاحی اما قیاسی آنست که خط موافق لفظ باشد یعنی چنانچه نویسند هم‌چنان خوانند و اما اصطلاحی آنست که خط در یکی از این پنج چیز مخالف لفظ بود ۱ در زیادتی مثل لا اوضعوا و انا لکم که الف بعد از لام و نون در لفظ نیست ۲ در حذف مانند حاش لله

اظهار آن

در قراءة

در روایت ابو عمرو وابن الله در روایت ورش که در خط الف یا نیست و در لفظ حاشا لله وابن الله با اثبات الف و یاء مفتوحه می‌خوانند ۳ در ابدال هم چون غفورا وشکورا که در خط الف است و در لفظ نون تنوین ۴ در فصل مثل ال یاسین که در خط دو کلمه است و در لفظ یکی ۵ در قطع مانند هؤلاء و یا ادم و ینؤم که در خط یک کلمه‌اند و در لفظ در اصل دو یا سه و در وقف کردن بر این خط هم چنین دو قسم محل بد اول آنکه لفظ در این امور پنج کانه موافق خط باشد مثل و قالا الحمد لله و مرسلوا الناقة و حاضری المسجد الحرام در اثبات و مثل سندع و یمح الله در حذف و عفو را و جما در ابدال و عن ما در اعراف وان ما نرینك در الرعد در قطع و عما و اما در دیگر مواضع در وصل پس در آنچه مقطوع نویسند مثل فی ما وان لا خاه بر کلمه اول و خواه بر کلمه دوم وقف توان کرد و در آنچه موصول باشد بر کلمه آخر دوم آنکه لفظ در قراءة بعضی در یکی از این امور خمسه مخالف خط و مقصود از این باب خود بیان این قسم است چنانچه خواهد آمد دیگر بدان که این وقف اختیاری و اختباری و اضطراری هر سه می‌تواند بود اما در این باب اختیاری و اضطراری مناسب تر است از جهت آن که قاری را امتحان می‌کنند از کیفیت کتابت کلمه که بر آن وقف کرده در مذاهب قراء صاحب وقوفست یا نه دیگر آن که او را نفس یاری ندهد و بضرورت ابقاف کند دیگر بدان که وقف بر مرسوم از نافع و ابو عمرو و عاصم و حمزه و کسائی و ابو جعفر و خلف منقولست از روی نص و اداء و از ابن عامر از روی نص فقط و از باقیان از روی استحباب و ائمه عراقیان از همه قراء روایت کرده‌اند از روی نص و اداء و مختار نزد اهل اداء ائمه قراء این است والله اعلم

بیان اختلاف در ابدال

و این در هر تاء تانیثی باشد که در مصحف عثمانی بتاء دراز نوشته و این در اصل مطرد آمده و کلمه چند مخصوص و اصل مطرد بر دو قسم است متفق علی الافراد یعنی واقع شده

باشد این کلمات هم بر صیغه در قرآن بر صیغه افراد فقط و مختلف فی الافراد والجمع یعنی واقع شده باشد این کلمات هم بر صیغه جمع و هم بر صیغه افراد و قسم اول در سی و نه کلمه است که شش از آن مکرر می‌شود اول رحمت در هفت موضع یرجون رحمت الله در البقرة وان رحمت الله قریب در الاعراف و رحمت الله و برکاته در هود و ذکر رحمت ربك در مریم و الی اثر رحمت الله در الروم و اهم یقسمون رحمت ربك و رحمت ربك خیر هر دو در الزخرف دوم نعمت در یازده محل در البقرة نعمت الله علیکم و ما انزل و در ال عمران نعمت الله علیکم اذ کنتم و در المائده نعمت الله علیکم اذ هم و در ابراهیم نعمت الله کفرا و نعمت الله لا تحصوها و در النحل و بنعمت الله هم یکفرون نعمت الله و واشکروا نعمت الله و در لقمن فی البحر بنعمت الله و در فاطر نعمت الله علیکم هل و در والطور بنعمت ربك بکاهن سوم امرات در هر جا که مضاف بشوهر شود در هفت مکان امرات فرعون در ال عمران و امرات العزیز تراود و امرات العزیز الان هر دو در یوسف امرات فرعون در القصص و امرات نوح و امرات لوط و امرات فرعون هر سه در التحریم چهارم سنت در پنج موقع در الانفال سنت الاولین و در فاطر سنت الاولین و لسنت الله تبدیلا و لسنت الله تحویلا و در غافر سنت الله التی پنجم در دو محل لعنت الله علی الکاذبین در ال عمران وان لعنت الله علیه در النور ششم و معصیت الرسول دو موضع در قد سمع الله و غیر مکرر هفت است کلمت ربك الحسنی در الاعراف و بقیت الله خیر لکم در هود و قرت عین در القصص و فطرت الله در الروم و شجرت الزقوم در الدخان و جنت نعیم در الواقعة و ابنت عمران در التحریم و قسم دوم هشت است و تمت کلمت در الانعام و ایت للسائلین و غیابت الجب دو موقع هر دو در

وحقت کلمت ربك دو موضع در یونس و کذلك حقت کلمت ربك در غافر ۳

یوسف

در یوسف وایت من ربه در العنکبوت و فی الغرفت امنون در سبا و علی بینت منه در فاطر و ما تخرج من ثمرت در فصلت و جمالت صفر در والمرسلات پس هر کس که بافراد خواند و مذهبش وقف بها باشد وقف بها کند و اگر مذهبش وقف بتا بود وقف بتا کند و آن کس که بجمع می‌خواند البته وقفش بتا خواهد بود و اما کلمات بیشتر که مخصوص‌اند هر یکی در موضع خود بیاید ان شاء الله

بیان اختلاف در اثبات

و این در هاء سکت است که آن را هاء الحاق می‌گویند و در حروف علتی که از جهت التقاء ساکنین محذوف شده باشد مثل واق و واد النمل اما هاء سکت در پنج اصل مطرد می‌باشد اول ما استفهامیه که الفش محذوف بود در پنج کلمه لمه و فیمه و بمه و عمه و مه دوم واو از هو و یا از هی هر جا و هر چون که بیاید سوم نون مشدد از جمع مؤنث مثل علیهن و فیهن و بهن و مثلهن چهارم یا مشدد مبنی مثل علی والی و بیدی و بمصرخی پنجم نون مفتوح هم چون العالمین و الذین و المفلحون یعقوب و بزی بخلاف از هر دو شان در اول وقف بها می‌کند و یعقوب فقط در دوم و پنجم بی خلاف و در سوم و چهارم بخلاف الا آن که روایت بخم قوة آن چهار دیگر ندارد والله اعلم و بیان کلمات مخصوص و حذف مثبت و وصل مقطوع هر یکی در محل خود گفته شود ان شاء الله

فصل

بهرچند که در اول باب اشارتی بمقطوع و موصول متفق علیها رفته اما در این جا مستوفی یاد کرده شود تا فایده آن عامتر بود بدان که اصل در هر کلمه که در حروف یا بیشتر آنست که منفصل بود از کلمه که بعد از اوست خواه که این کلمه حرف بود یا فعل یا اسم مگر در لام تعریف و یا ندا و ها تنبیه و ضمیر متصل و حروف مقطعات مثلا الارض و یا ادم و هؤلاء و ضربت و یس و حم مگر در چیزی که در مصحف عثمانی نوشته که در این شش قسم موصول نویسند هر یکی بنا بر علتی و از مقطوعات آنچه ضرورتست

باشد

تنبیه بران نموده هیجده حرف اول ۱ ان لا بفتح همزه در ده موضع ان لا اقول وان
لا یقولوا علی الله هر دو در اعراف وان لا ملجا در التوبه وان لا اله الا هو وان لا تعبدوا
الا الله انی اخاف هر دو در هود وان لا تشرک بی شیئا در الحج وان لا تعبدوا الشیطان
در یس وان لا تعلوا علی الله در الدخان وان لا یشرکن بالله در الممتحنه وان لا
یدخلنها الیوم در نون واما در لا اله الا انت سبحانک در الانبیا خلاف کرده اند
در بیشتر مصاحف مقطوع نوشته و در بعضی موصول ۲ انّ ما بکسر همزه وتشدید
نون در سورهٔ الانعام انّ ما توعدون لآت و در ان ما عند الله هو خیر لکم
در سوره النحل اختلاف یعنی در بیشتر مصاحف موصول نوشته و در
بعضی مقطوع ۳ انّ ما بفتح همزه وتشدید نون در الحج ولقمن وانّ ما
تدعون من دونه وانّ ما غنمتم در الانفال اختلاف کرده اند الا آنکه
در بیشتر مصاحف موصول است ۴ وان ما بکسر همزه وتخفیف نون
در الرعد وان ما نرینک ۵ اینما هر جا که واقع شود غیر از فاینما
تولوا فثم وجه الله در البقره واینما یوجهه در النحل که این هر دو باتفاق
موصولند اما در اینما تکونوا یدرککم الموت در النسا واینما کنتم تعبدون
در الشعرا واینما ثقفوا در الاحزاب خلاف کرده اند ولیکن در النساء
در بیشتر مصاحف مقطوع است ۶ ان لم بفتح همزه در همه قرآن
مثل ان لم یکن وان لم یره احد ۷ ان لم بکسر همزه مانند فان لم تفعلوا
فان لم یستجیبوا لک الا فان لم یستجیبوا لکم در سورهٔ هود که باتفاق موصول است
۸ ان لن هر جا که بیاید غیر از الن نجعل لکم در الکهف والن نجمع عظامه
در القیمة که این هر دو متفق علی الوصلند ۹ عما نهوا در الاعراف لا غیر
۱۰ من ما ملکت در النسا والروم واما در مما رزقناکم در المنافقین خلاف است
۱۱ ام من در چهار موضع در النسا ام من یکون علیهم و در التوبه ام من
اسس و در والصافات ام من خلقنا و در فصلت ام من یاتی آمنا

سوم

۱۲ عن من یشاء در النور وعن من تولی در النجم لا غیر ۱۳ حیث ما هر جا که بیاید
۱۴ من کل ما سألتموه در ابراهیم واما در کلما ردوا در النسا وکلما دخلت امة
در الاعراف وکلما جاء امة در المؤمنون وکلما القی در الملک خلاف است ولیکن مشهور در
اینها وصل است ۱۵ ولبئس ما در پنج موضع ولبئس ما شروا در البقره ولبئس ما کانوا
سه موضع ولبئس ما قدمت هر چهار در المائده وبئس ما یشترون در آل عمران
جز اینها قبیل است اما در قل بئسما یأمرکم به اختلاف کرده اند در البقره
۱۶ فی ما هاهنا آمنین در الشعرا که باتفاق مقطوع است و در ده موضع
دیگر مختلف فیه الا آنکه بیشتر بر قطعند فی ما فعلن فی انفسهن من معروف
در البقره ولیبلوکم فی ما آتیکم در المائده وفی ما اوحی وفیما آتیکم هر دو در
الانعام وفی ما اشتهت انفسهم در الانبیا وفی ما افضتم در النور وفی ما رزقناکم
در الروم وفی ما هم فیه وفیما کانوا فیه هر دو در الزمر وفیما لا تعلمون در الواقعه
۱۷ لکی لا یعلم در النحل ولکی لا یکون علی المؤمنین حرج در الاحزاب ولکی لا یکون
دولة در الحشر لا غیر ۱۸ ولکیلا یکون علیک حرج در الاحزاب ولکیلا تاسوا
در حدید ولکیلا تحزنوا در آل عمران موصول است و در باقی مقطوع یوم هم
بارزون در غافر ویوم هم علی النار یفتنون در والذاریات لا غیر اما در و
لات حین در ص در مصاحف امصار بعد تا جدا از حین نوشته و ابو عبید
روایت کرده از مصحف امام که بپیوسته نوشته یعنی ولا تحین ولیکن این نوشته مشهور
نیست ووی‌کان و وی‌کانه در قراءة ابو عمرو که بر کاف وقف می‌کند و در قراءة کسائی
که بر یا وقف می‌نماید در مجموع مصاحف موصول نوشته اند و فمال هؤلاء در النسا
ومال هذا الکتاب در الکهف ومال هذا الرسول در الفرقان وفمال الذین کفروا در المعارج
خواه در قراءة ابو عمرو و کسائی وخواه در قراءة دیگران در مجموع مصاحف مقطوع نوشته‌اند
والا یسجدوا در النمل خواه در قراءة کسائی وخواه در قراءة دیگران یا را پیوسته بسین نوشته‌اند
واجمعوا غیر اینها است از وصل و فصل تا آخر هم موصول باید نوشت متابعة مصحف امام را

والله الموفق والمعین

باب بیست و پنجم در بیان فتح وسکون در یاآت اضافه

بدان که یاء اضافه نه از نفس کلمه است بلکه یاء ضمیر متکلم است که متصل باسم
و فعل و حرف شده مثل بیتی واجری وحشرتنی ولیحزننی وانی ولی اگر چه احیانا
منصوب می‌باشد اما بو سبیل غلبه او را مضاف الیه می‌گویند و نشانه یاء آن مضاف
آنست که هر جا که حرف کاف وها صحیح آید او نیز صحیح آید مانند بیتک وبیته
وبیتی وحشرتک وحشرته وحشرتنی وانک وانه وانی وفرق میان یاء اضافه
و یاء زایده آنست که یاء اضافه در مصحف ثابت می‌باشد واو و دیگران که یاء اضافه
اصلی می‌باشد وهم زیاده و دیگران که خلاف کرده یاء اضافه می‌باشد در فتح و
اسکان و در او در اثبات وحذف چون این مقدمه معلوم شد بدان که یاء
اضافه بر سه قسم است **اول** آنکه همه قراء بر اسکانش متفق اند مثل انی جاعل
خلقتنی بتبعنی عصانی ومجموع آن پانصد وشصت وشش آمده **دوم** آنکه
همهٔ قراء بر فتحش اتفاق دارند مثل نعمتی التی وهدای وعلیّ ولدیّ وآن نود
هشت موضع است چنانچه هر دو قسم هفتصد وشصت چهار موضع باشند
وقسم سوم آنکه در اسکان وفتحش خلاف کرده اند در وصل وآن
دویست دوازده موضع است وابو عمرو والدانی وغیر او دویست چهارده
آورده اند چه ایتینی الله در النمل وفبشر عباد الذین در الزمر از یاء اضافه شمرده اند
وغیر ایشان دو موضع دیگر بران زیاده کرده اند الا تتبعن در طه وان یردن
الرحمن در یس چنانچه ابو جعفر خوانده ولیکن این چهار یا از زواید کردن اولی است
زیرا که در رسم محذوفند باتفاق ویا عبادی لا خوف علیکم در الزخرف چون
شاطبی وغیر او در این باب ذکر کرده اند بر عدم اجتماع مصاحف بر حذف او
دیگران نیز در این باب ذکر می‌کنند تبعا للصغیر والکبیر واین قسم بر شش نوع است
۱ آنست که بعد از او همزهٔ مفتوحه بود مانند انی اعلم واصل در فتح این یا از آن
نافع وابن کثیر وابو جعفر وابو عمرو است که دیگران در بعضی با ایشان موافقت
می‌نمایند که

موضع

می‌نمایند وبعضی مخالفت وآن نود نه یا است ۲ آنست که بعد از او همزه مکسوره باشد
مثل منی الا واصل در فتحش از آن نافع وابو عمرو وابو جعفر است وبعضی با ایشان
موافق می‌نمایند وجمعی مخالف وآن پنجاه دو یا آمده ۳ آنست که پس از او همزه مضمومه
بود چون انی اعیذها وفتحش از آن نافع وابو جعفر است وبرآن ده محل است
۴ که از پس او لام تعریف بود چنانکه عهدی الظالمین وآن چهارده یا بیش نیامده
که حمزه باسکان مخصوص شده وبعضی با او موافق گشته اند ۵ آنست که ما بعد او
همزهٔ وصل بود بی لام مانند انی اصطفیتک وآن هفت موضع است ۶ آنست
که بعد از او دیگر حروف بیاید وآن سی مکانست که اصل در فتحش حفص است و دیگر
با او اتفاق نموده اند در بعضی و در بعضی خود مخالفت کرده وچون بیان در فرش
ان شاء الله مذکور خواهد گشت در این جا محتاج بتکرار نیست اما بباید دانست
که همه قراء اتفاق بر سکون یا از نوع اول نموده اند در فانظر الیک در الاعراف
ولا تفتنی الا در التوبه وترحمنی اکن در هود وفاتبعنی اهدک در مریم واز نوع دوم
بر سکون نه یا انظرنی الی در الاعراف وفانظرنی در الحجر وص ویدعوننی الیه
در یوسف ویصدقنی انی در القصص وتدعوننی الی وتدعوننی الیه در غافر وذریتی
انی در الاحقاف واخرتنی الی در المنافقون واز نوع سوم در دو یا در
بعهدی اوف در البقره وآتونی افرغ در الکهف والله اعلم بالصواب

باب بیست و ششم در بیان اثبات وحذف زوایاآت زایده

یعنی یاءهایی چند که زیاده کرده اند بر رسم وآن
این جهت زوایدش می‌گویند واین یا اکثر آخر منادی محذوف باشد
یاء اضافه خواهد بود مثل یا قوم یا رب وهمهٔ قراء بر حذف آن متفق اند
الا در یا عبادی الذین آمنوا اسرفوا در الزمر که بعکس ابو جعفر بر اثبات آن اتفاق
دارند والا در یا عبادی لا خوف علیکم در الزخرف که در آن خلاف کرده اند والا

چهار

در یا عباد فاتقون در الزمر که رویس با ثبات ان مخصوص شده واکر این یا از اخر اسما غیر منادی یا از افعال محذوف بود می توان که لام الفعل باشد مثلا المنادی و یاتی و می توان که یا اضافه باشد در موضع جر و نصب مانند دعائی و فاتقونی و مقصود ازین باب بیان این قسم است زیرا که قراء در این قسم اختلاف دارند در حذف و اثبات در وصل فقط یا در وصل و وقف و این قسم بازده قسم شده اول انکه در میان امر بود و آن سی و پنج یا است و این نیز باز دو قسم آمده یاان که یا اصلی بود در سیزده موضع مانند الداعی و یاتی و غیره و یاان که زیاده بود در بیست و دو موضع مثلا عانی واتبعنی و مانند ان دوم ان که در اخر ایه باشد و ان هشتاد و شش یا است که پنج یا از او اصلی است المتعالی و التلاق و التناد و یسر و بالواد و هشتاد و یک یا دیگر زیاده اند مثل فارهبون و فاسمعون و فاتقون و چون هر یکی در محل خود بیان خواهد یافت در اینجا احتیاج بتعداد آن نیست اما قاعده چند هست که نیکو معلوم باید کرد تا در هر محلی اعاده نباید کرد و این قواعد آنست که نافع و ابوعمرو و حمزه و کسائی و ابوجعفر این یا را در وصل ثابت می دارند و در وقفشان حذف باشد و ابن کثیر و یعقوب و هشام در حالین ثابت می دارند و باقیان در حالین نیز حذف کنند و آن نیز هست که بعضی از ایشان ازین قواعد خروج می نمایند و در موضع خود گفته شود ان شاء الله تعالی و مجموع این یا ات مختلف فیها صد و بیست و یک امده و اگر تسئلنی را در الکهف با ایشان ضم کنند صد و بیست و دو شود والله الموفق والمعین

باب بیست و هفتم در بیان خواندن قراات بانفراد و جمع

بدانکه این بابی بغایت عظیم القدر کثیر النفع جلیل الفایده است بل که لباب کتاب و فهرست ابواب و ثمره این اصول و نتیجه مقدمات این فصول همین بوده

و مقدمات که این باب را مفتوح نکو داینده انداز انست که ایشان را حرص بر تحصیل علوم قراات و شعف بر استیعاب و اکثار روایات به کیفیتی بوده که یک روایت را بر یک استاد چندین نوبه مکرر گسا ختند و ازین جهت بدان نیز راختر چنانچه اورده اند که استاد ابوالحسن حصری قراات سبعه را بر نود ختم در مدت ده سال بر استاد ابوبکر قصری خانده و ائمه را هم چنین عادت بوده از صدر اول تا با ثنا سنه خمسمائه از هجرت که زمان ابوعمرو الدانی ست و بعد از ان جمع قراات در یک ختم خواندن که آن را جمع الجمع می گویند ظاهر گشته و هم چنین تا این وقت استمرار یافته و جمعی از ائمه آن را مکروه می دارند بنا بر ان که عادت سلف نبوده ولکن میان مشایخ قرا عمل بر آن قرار گرفته و فوا کرفتن بان استحکام پذیرفته اما بشرط آن که قاری اول قراات را دروایت روایت بل که طریق طریق خانده باشد چنانکه علامه جزری جل الله ظلاله حکایت فرموده که قراءة ابوعمرو و حمزه را روایت روایت بر شیخ امین الدین ابن السلار خاندم پس سوره جمع خاندن نمودم مراد سوره فلاد و فرمود که تو هم روایت را بر من مفرد مفرد نخانده یعنی هیچکونه جمع را نخانی این قدر هست که اگر کسی قراات را یعنی روایات را مفرد مفرد جمع بر استادی معتبر خانده باشد و اجازه گرفته دیگر چون خاهد که بر دیگری جمع بخاند با او مضایقه نکنند در مفرد خانده وا زاو استماع جمع نمایند چنانکه استاد ابوالعز قلانسی که صاحب ارشاد است در بغداد با استاد ابوالقاسم هذلی رسید و جمع قراات را بطریقه کتاب کامل که تالیف او ست بر او خوانده دیگر بدانکه عادة ائمه در صدر اول ان بوده که از تلامذه بیشتر از یک عشر استماع نمی نمودند و جماعتی دیگر بعد از ایشان ان مقدار که طالب را قوة ان بوده بر او فرا می گرفته اند تا آن که عمل بیشتر مشایخ بر ان قرار گرفته که در هر روز آیات

حزبی می شنیده اند و در جمع نصف حزب و قومی دیگر بیشتر از حزبی اختیار کرده اند بدلیل ان که ابن مسعود ره در یک مجلس از اول النسا فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید و جئنا بک علی هولاء شهیدا بر حضرة امام ائمه عالم صلی الله علیه و آله و سلم خانده و گفته اند که سلف یک یک عشر فرا می گرفته اند بر حسب تلقین بوده نه بر حسب استماع قراءة و جماعتی در یک روز یا در یک شب یک ختم نیز خوانده اند مثل شیخ شهاب الدین احمد بن الطحان که قراءة ابوعمرو را از هر دو روایت کرده در یک روز بر شیخ ابوالعباس بن نحله خوانده و مثل شیخ مکین الدین اسمر که تمام قران را بجمع قراات سبع در یک شب بر شیخ ابو اسحق اشبیلی عرض نموده اکنون مقصود ازین مقدمات و مخلص این کلمات ان که هر طالبی که این مطلوب را جوید و هر سالکی که این طریق را پوید و هر تشنه که این سلسال زلال را نوشد و هر عاشقی که بوستان این محبوب گوید و خاهد که او را نیکو رام سازد و بجا خود را با او پردازد وظیفه او آنست که کتابی تام در این فن یاد گیرد تا قواعد اختلاف قراءة در فضاء خاطرش استحکام پذیرد و اولا اصلاح ان کتاب را در تفرقه آن و معرفت طرقش را از خبرات دارد و مجموع قراات عشر یا سبع را روایت روایت بل که طریق طریق از سر تحقیق بر شیخی که با استادی حقیق بود عرض کند و بعد ان احکام احکام قراات پراکنده چون خاهد که جمع خاند باید که در اختلافات نکرد انچه در یکی دیگر داخل باشند بر یک وجه اکتفا نماید مثل صله در و بالآخرة هم یوقنون در قراءة ابوجعفر و ابن کثیر و یک وجه روایت قالون و انچه داخل نباشد اگر بر یک کلمه باد و کلمه که باز خاندان خلاف خانده شود چنان کند که ما ننان که کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا را بعد طویل و تغلیظ لام و کسر ها علیهم از برای ازرق خانده و چون حمزه در مد متفق اوست

و در تغلیظ و کسر ها نیز و اذا اظلم را به تغلیظ و علیهم را بضم ها باز خواند تا حمزه را خانده باشد یعنی از کلما اضاء لهم باز خواندن حاجت نیست و اگر باین نوع میسر نشود انچه خواهد از سر گیرد تا خلاف دیگر قراءة کفته شود مثلا از برای سوسی ابوعمرو خاند و اذا قیل لهم امنوا کما امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء با دغام لا هو قصر مدات و ترک همز و بعد از ان می خواهد که از برای راویان اظهار و مد بخواند اگر ابتدا از انؤمن می کند او را جایز نیست تا از سر ابتدا نکند ترک ادغام از برای ادغام باز نگیرد و می باید که هیچ وجه فرو نگذارد و وجهی که با دیگری خالی شده مکرر نسازد و این هم که گفته شد وقتی میسر می شود که فرق میان قراءة و روایت و طریق و خلاف واجب و خلاف جایز و وجه بداند پس بدان که هر خلاف که در میان دو قاری بود یا بیشتر آن را قراءة خوانند و اگر خلاف از راوی قاری باشد آن را روایت نامند و اگر از راوی راوی بود یا از زیر تر ان را طریق گویند و اگر نه باین کیفیت بود یعنی قاری هر کدام از ان که خاهد خاند ان را وجه خانند هم چنان که گوئی اثبات بسمله در میان دو سوره قراءة ابن کثیر و عاصم و کسائی و ابوجعفر و روایت قالون از نافع و طریق اصبهانی از ورش است و هم چنین گوئی کسی که در میان دو سوره بسمله کند او را سه وجه می رسد و نه گویند که سه قراءة یا سه روایت یا سه طریق و خلاف واجب اختلافست در قراات و روایات و طرق مثل ان که یکی از قراء مثل ابن کثیر یعملون افتطمعون بغیب خوانده و دیگران بخطاب یا یکی از راویان همزه را بحمزه روایت کرده مثلا ابوبکر و غیر او بواو هم چون حفص یا یکی از راوی راوی مثلا ازرق تغلیظ لام را روایت کرده و اصبهانی ترقیق پس هر کس که خاهد که میان قرائتین و روایتین یا طریقین جمع کند تا هر دو را بعمل نیاورد ان را تمام نخانده باشد و خلاف جایز وجهی چند است

کہ قاری هر یکی از آن کہ خواند از غیر آن مستغنی گردد و مثل وجوه هفت کانه در
نستعین و غیر آن چنان کہ در ذکر بسمله بآن اشارتی رفت و بعد از آن کہ قاری
این مطالب را سپرد و راه بر مطلوب برد معلوم شود باید کرد کہ این مطلوب را
چهار صفت هست تا بر هر صفت کہ این طالب خواهد مطلوب برو منجلی شود
اول جمع بوقف **دوم** جمع بحرف **سوم** جمع بآیه **چهارم**
جمع مرکب اما جمع بوقف آنست کہ قاری ابتدا بآیتی کند و آن را بر یک وجه
از برای قاری خواند تا بجائی رسد کہ وقف است بعد از آن آیه را از سر گرفت
و از برای قاری دیگر کہ موافق قاری اول است بخواند تا بجائی وقف رسید
و هم چنین از اول تا آخر آیه را مکرر می کند تا مجموع وجوهات را استیفا نمود
و این مذهب شامیانست و در استحضار شدید تر از این نیست بنا
بر رونق قراءة و زینت تلاوة و طول زمان وصال بر اهل کمال را
و اما جمع بحرف آنست کہ قاری کلمه را کہ در آن خلافست همان کلمه فقط
چندان مکرر ساخت کہ کل وجوهات را خواند بعد از آن اگر این کلمه خود وقف است
وقف کرد و ابتدا بما بعد آن نمود و اگر نه وصل کرد و هم چنین استیفاء وجوهات
در هر کلمه می کند تا بوقف رسید و اگر چنانچه اختلاف در دو کلمه حاصل شود
مثل مد منفصل و سکت بر ساکن منفصل مانند بما انزل و من آمن وقف بر کلمه
دوم کند و این نوع جمع مذهب مصریان و اهل غرب و در خواندن آسان تر
و مختصر تر و در استیفاء خلافات محکم تر است الا آنکه از رونق و زینت
قسم اول نازل تر و اما جمع بآیه آنست کہ آیتی را تمام از برای قاری خوانند
و از برای قاری دیگر هم چنین تا همه را بخوانند اما جمع مرکب جیدو است کہ علامه
جزری بارک الله فی عمره بحکم خیر الامور اوسطها از جمع بوقف و جمع بحرف ترکیب
نموده و الحق مذهبی مذهب طراز و راهی راست ساز و گلی بستان
حسن بغایت تازه و عروسی در زیبائی بی حد و اندازه آمده و طریق

خواندنش

خواندنش همانست کہ از پیش نموده شد کہ ابتدا بآیتی کنند و بوجهی از برای قاری بخوانند
تا بوقف رسند و بعد از آن از برای قاری دیگر کہ نزدیک تر باین قاری بود اگر بر یک کلمه
باشد و کلمه کہ از آخر آیه باز خوانند میسر شد بگو و الا از سر آیه گیرند و هم چنین از
نزدیک تر و دیگر نزدیک تر می خوانند تا آخر شود و لیکن سالک این طریق را
چهار شرطست **اول رعایة وقف** بآن کہ در مثل و ما من اله الا الله
و لا اله الا الله از برای استیعاب نقل و سکت در مثال اول و از جهة استیفاء وجوه
مد و قصر و توسط در مثال دوم بر اله وقف نکند و هم چنین در مثل و ما ارسلناک
الا مبشرا و نذیرا و مانند آن وقف بر ارسلناک جایز ندارند و هم چنین
در مثل و ان کانت واحدة فلها النصف و لابویه وصل بر النصف و وقف
بر و لابویه ننمایند **دوم رعایة ابتدا** بآن کہ در مثل قالوا ان الله فقیر و نحن
اغنیا و قالوا ان الله هو المسیح بن مریم و قالوا ان الله ثالث ثلاثة و مانند
این نکنند و هم چنین از ابتدا کردن بما نند و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم و لسنا
مرسلا و لنا ان نتخذ ولیا من دونک و لنا ان نشرک بالله و لکم ان تؤذوا رسول الله
و انا احی و انا متوفیک و امثال آن احتراز نمایند **سیم ترک ترکیب**
قراءتی در قراءتی یا روایتی در روایتی یا طریقی در طریقی کردن مثلا اگر
اول آیتی یا بعض آیتی را بقراءتی یا بروایتی یا بطریقی خواند و بعد از آن آیتی دیگر را
یا باقی آن آیه را بقراءتی یا بروایتی یا بطریقی دیگر خواند مثال روایتی در روایتی
در قراءة ابو عمرو و اذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس بادغام و قصر در روایة سوسی
و قالوا انؤمن کما آمن السفهاء بمد و همزه در روایة دوری و مثال ترکیب طریقی
در طریقی در روایة قالون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم بصله از طریق حلوانی
و علی ابصارهم غشاوة بی صله از طریق ابو نشیط و در روایة ورش آمنا بالله بقصر از
اصفهانی و بالیوم الآخر بمد از ازرق مثال ترکیب روایتی در روایتی در قراءة
عاصم اغیر دین الله یبغون بخطاب در روایة ابو بکر و یرجعون بغیب در روایة حفص

و مثال ترکیب قراءتی در قراءتی بلی من اسلم وجهه لله بامالة و سکت از حمزه
و هو محسن فله اجره بسکون ها و مد و توسط از کسائی مثال ترکیب در جمع
ءانذرتهم ام بادخال و تسهیل و صله از برای ابو جعفر و قالون از طریق حلوانی
و بادخال و تسهیل و غیر صله از ابو عمرو و هشام از حلوانی و قالون از
طریق ابو نشیط بتحقیق و عدم صله از برای ابن ذکوان و عاصم و کسائی و بسکت
از برای حمزه و بعد از آن ام لم تنذرهم و را بصله از برای قالون از سر گیرند و این هم
قطعا جایز نیست بلکه طریق آنست کہ در مثال اول چون اول آیه را بصله خاند باقی
آیه هم چنین بصله خاند و در مثال دوم چون لفظ اول را بقصر خوانده کلمه دوم نیز
بقصر خواند و در مثال سوم چون کلمه اولی را بخطاب از برای ابو بکر خوانده کلمه دوم
نیز بخطاب بخواند و اگر جهة اختصار یبغون را از برای ابو بکر بخطاب خواند و از
برای حفص بغیب پس باید کہ یرجعون را او بغیب خواند هم از برای حفص تا هر دو را
از یک روایت خوانده باشد و بعد از آن خطاب را از برای ابو بکر بخواند و چون آیه اول را
بروایت سوسی خوانده تمام آیه بدین روایت خواند و بعد از آن از اول تا آخر بروایت
دوری خواند و در مثال چهارم چون ءانذرتهم ام را بسکت از حمزه خانده باید کہ ام
لم تنذرهم لا یؤمنون را بترک صله و ترک همزه خواند هم از برای او و دیگر ابتدا کند
و اگر خواهد از قالون بر آید و اگر خواهد از عاصم بیاید و چنان کہ در ترتیب بیاید
چهارم حسن ادا یعنی تجوید و تحقیق و آنچه تعلق بخواندن می دارد
چنانکه در اول کتاب رفت و نیکو رعایت کند و رعایت عدم ترکیب هم در جمع بوقف
و هم در جمع بحرف بجای باید آورد الا آن کہ در جمع بحرف واجب تر است چنان کہ در آن
چهار مثال نموده شد و در جمع بوقف مثلا آنک و لهم عذاب الیم بما کانوا یکذبون را
بسکت از برای حمزه خواند و بر یکذبون وقف کرد بعد از آن چون ابتدا بقوله تعالی و
اذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض نمود هم چنین او را از برای حمزه بر الارض سکت
می باید کرد دیگر بدان کہ جماعتی ترتیب میان قرا شرط گرفته اند و لیکن علامه جزری

ابقاه الله

ابقاه الله تعالی ظلاله فرموده کہ شرط نیست بلکه استاد ماهر متبحر کسی است کہ چون
بر قراءتی وقف بر چیزی نمود ابتدا بما بعد او هم باین قراءة نماید نه آن کہ شخصی را معین کند
کہ پیوسته ابتدا بقرائت او می نماید اما بعضی مناسبه را رعایة نموده اند بآن کہ اگر قصر خوانده
بعد از آن بالاتر از آن خواند دیگر بالاتر دیگر بالاتر دیگر بالاتر کہ آخر مراتب مد است
بطریق تیسیر و غیره و اگر مد مشبع خوانده هم چنین مرتبه مرتبه بزیر رود تا بقصر
رسد و اگر ابتدا بفتح کرده دیگر بین بین را بخواند دیگر اماله محض را و هم چنین اگر
بنقل نهاده دیگر بتحقیق را خواند دیگر سکت اندک را دیگر سکت بیشتر را دیگر سکت
بیشتر را و در امثال این وجوهات رعایة طرد و عکس را بجا می آورد چنان کہ در مد گفته شد
اما کسی کہ ضعیف الاستحضار بود طریقش آنست کہ یک نوع را از ترتیب رعایة می نماید
و از آن تجاوز ننماید و جماعتی ترتیب کتب مشهوره را رعایة کرده اند بآن کہ ابتدا
بقالون نموده اند دیگر بورش دیگر بابن کثیر هم چنین تا آخر و لیکن علامه جزری
فرموده کہ من بر جمله مشایخ چه در مصر و چه در شام و چه در دیگر بلاد ابتدا بورش
کرده ام از طریق ازرق دیگر باصفهانی دیگر بقالون دیگر با بو جعفر دیگر بابن کثیر
دیگر با بو عمرو دیگر بیعقوب دیگر بابن عامر دیگر بعاصم دیگر بحمزه دیگر
بکسائی دیگر بخلف و فرموده کہ من نیز غالبا آنست کہ هم چنین بر تلامذه
خوانیده ام اکنون طریقی خوانده جماعتی روایة روایة را و قراءة قراءة را جمع
قرات را در بعضی آیات تمثیل کرده می شود تسهیلا للامر علی الطلاب فاقول و الله
الملهم للصواب **قراءة نافع** بروایة قالون طریق خواندنش آنست کہ
استعاذه را بجهر گویند و در مجموع قرات عشر حکم استعاذه اینست و در مجموع
اوایل سور بسمله کند و اسر وجهی غیر از سورة براءة و هو بکل از میم جمع و مد
منفصل را دو وجه خوانند مگر در مثل لا اله الا الله از غیر طریق شاطبیه
کہ بعضی گفته اند کہ صاحب قصر را در او مد است پس هر کسی کہ او را در مد دو وجه باشد
اینجا مد فقط خاند مثل قالون و ابو عمرو و یعقوب و اصفهانی و اگر مد منفصل

وهیم جمع بهم رسند چهار وجه باشد بطریق طیبه صله وامد وقصر وترک
صله وامد وقصر وبطریق شاطبیه مد واصله بنا مده ازان جهت که صاحب تیسیر
بر ابو الفتح قصر واصله یا ترک صله خوانده وبر ابو الحسن بن غلبون مد واترک صله فقط خانده
پس اکر بقصر اخر کرده باشد ابتدا بصله یا ترک صله تواند غود اما اکر بمد اخر کرده
البته او را بر ترک صله ابتدا باید غود واکر بر ترک صله اخر کرده اکر خواهد ابتدا کند
واکر خواهد بقصر ولیکن اکر بصله آخر کرده او را بر قصر ابتدا باید کرد واکر این مد سبب صله
حاصل آید بطریق طیبه سه وجه باشد وبطریق شاطبیه دو وجه از برای آنکه
چون صله بنا کنند مد بنا شد وهم چنان که از پیش کفته شد که اکر خلافی از طریق خانند
خلافی دیکر که پیوا زان بیاید هم ازان طریق بخانند تا در مثل وما انزلت التوریة
سه وجه خانده شود ۱ مد واماله بین بین ۲ قصر واماله بین بین واین دو وجه
از طریق شاطبیه وتیسیر است ۳ قصر وافتح اما مد وافتح نیست زیرا
که راوی مد وافتح را دو ایت نکرده ودر مانند قل فاتوا بالتوریة فاتلوها
ان کنتم صادقین ودر مثل وقفینا علی اثارهم بعیسی بن مریم مصدقا لما بین
یدیه من التوریة هشت وجه باشد ۱ مد واماله بین بین صله ۲ مد وافتح
واترک صله وافتح ۳ قصر واصله وافتح ۴ قصر واترک صله وافتح
۵ قصر واصله واماله بین بین ۶ قصر واترک صله واماله بین بین
۷ مد واصله واماله بین بین ۸ مد واترک صله واماله بین بین
وبطریق شاطبیه چهار وجه ۱ صله وافتح ۲ صله واماله بین بین وامد
واکرچه از پیش کفته شد که صله وامد بنا مده اما علامه جزری بارک الله
فی عمره بعلا زان بخط اشرف اجازه فرموده که بظاهر شاطبیه بخوانند ۳
ترک صله واماله بین بین وامد ۴ ترک صله واماله بین بین واقصر وبطریق تیسیر
سه وجه باشد ۱ قصر واصله وافتح ۲ قصر واترک صله وافتح واین جهر دو
وجه از ابو الفتح است ۳ مد واترک صله واماله بین بین واین وجه از ابن غلبون است

وافتح

ودر مثل ولوانهم اقاموا التوریة چهار وجه باشد ۱ قصر واصله وافتح ۲ مد واصله
وافتح ۳ قصر واماله بین بین ۴ قصر واترک صله واماله ودر مثل عندهم
فی التوریة چهار وجه باشد ۱ صله واماله ۲ ترک صله واماله ۳ صله وافتح
۴ ترک صله وافتح ودر اجتماع همزتین در یک کلمه بادخال وتسهیل همزه دوم
کویند ودر اقسام هشت کانه اجتماع همزتین در دو کلمه در مفتوحتین سقاط
همزه اولی باشد وامد وقصر در مکسورتین ومضمومتین تسهیل همزه اولی بود
وهم چنین وامد وقصر ودر مثل السفهاء الا ابدال همزه دوم بود بواو ودر
جاء امة ودر مثل شهداء اذ تسهیل همزه دوم باشد ودر مثل یشاء الی
در همزه دوم تسهیل کالیا بود یا ابدال بواو ودر مثل خطبة النساء او ابدال
همزه دوم باشد بیا **وبروایة ورش** از طریق ازرق طریقش آنست
که در میان هر دو سوره سکت ووصل وبسمله واسه وجهش بخوانند واکر
هر دو طریق ورش با جمع نافع نیز خوانند چون همین پنج وجه را بعمل آورند
کافی باشد مکر آن که در کلمی از پیش یا از پس بسمله مخالفتی میان ایشان روی غاید
مثل یاتیک الیقین بهمز وترک همز وافی امر الله با امالة بین بین وفتح وطول
وتوسط وقصر که آن زمان از برای هر یکی جدا کامه را باید خواند ودر مثل شیء
وسوء در حالتین دو وجه طول وتوسط ودر ذوات الیاء مطلق دو وجه اماله
وفتح خوانند مکر در ان یازده سوره مذکوره که در او اخر ایات آن بین بین
فقط خانند مکر در مثل وضحیها که اخر ایه برها والف بود که دو وجه خوانند
مکر در ذکریها که بین بین فقط خانند ودر مثل النار وافتری هم چنین بین بین
تنها خانند واکر این مد واین اماله متفق شوند مانند فتلقی ادم چهار
حاصل آید ۱ وسط واماله ۲ مد واماله ۳ قصر وافتح ۴ مد وافتح
این طریق شاطبیه است وبطریق طیبه یک وجه دیکر زیاده می‌شود

وسط وافتح واکر این مد بر لفظ شیء رسد مانند وما اوتیتم من شیء چهار وجه خانده شود
۱ قصر ووسط ۲ وسط واوسط ۳ مد وامد ۴ قصر واشباع واین
طریق شاطبیه این یک وجه نیست زیرا که این طریق عنوانست واکر اماله وایشان جمع شود
مثل وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا این هر سه وجه را وافتح بخوانند ووسط
واوسط واماله نیز بخوانند واکر بعوض لفظ شیء لفظی دیکر واقع شود مانند بالاخرة
مثل السوء سه وجه باشد مد وامد ووسط واوسط وقصر واقصر واکر
اماله نیز با وی جمع شود مثل بالاخرة مثل السوء ولله المثل الاعلی همان یک
وجه مد که بر آن زیاده کنند واکر اماله در یائی ولفظ شیء بهم رسند مثل ان الله
لا یخفی علیه شیء چهار وجه بود ۱ فتح وامد ۲ فتح واوسط ۳ اماله واوسط
۴ اماله وامد وبطریق شاطبیه وجه اول کم می‌شود وبطریق تیسیر
وجه اول ووجه چهارم واکر این مد در لفظ شیء بود مثل مثل السوء ولله
المثل الاعلی پنج وجه حاصل آید اول قصر وافتح دوم وسط وافتح سوم
مد وافتح چهارم وسط واماله ودر سواء علیهم وسواء تکم چهار وجه بود
قصر واو واسه وجه همزه ووسط هر دو ودر مثل وتوا الکتاب والامیین
ءاسلمتم شش وجه باشد که از ضرب سه وجه او توا الکتاب در دو وجه
ءاسلمتم حاصل آید وبطریق شاطبیه دو وجه توسط وابدال وقصر وتسهیل
وبطریق تیسیر توسط وابدال لا غیر واکر مدی مبدل هم بمدی مبدل
رسد چنانچه امنا بالله وبالیوم الاخر لفظ نکند که باعتبار سه وجه
اول در سه وجه اخر ضرب کند نه وجه تواند خواند بل که هر دو واهم سه وجه
باشد اول قصر واقصر دوم وسط واوسط سوم مد وامد این وقتی باشد
که اعتبار حرکت عارضی نکند که اکر اعتبار ش کند دو وجه دیکر باشد اول امد
واقصر دوم توسط واقصر ولامات را در مثل الصلوة وبطل وظلم واظلم
واصلاحا وطل ومطلع تغلیظ کنند ولیکن در ذوات الیاء که اخر ایه باشد

مثل لا یصلیها در حالتین ودر لام متطرف مانند بطل در وقف دو وجه خوانند
اما تغلیظ اولیست ودر ذوات الیا که اخر ایه باشد هم چنین در حالتین دو وجه را
خوانند اما ترقیق اولی باشد وهمزه دوم را از همزتین در یک کلمه تسهیل کنند
بی ادخال وبروایتی مصریان همزه دوم را از همزتین مفتوحتین ابدال بالف کنند
وان زمان از جهت التقاء ساکنین مدی باید کشید مثلا ء نذرتهم وهمزه دوم را
از همزتین متفقتین در دو کلمه تسهیل کنند یا ابدال کنند بالف اکر مفتوح بود
وبیا اکر مکسور بود وبواو اکر مضموم بود ودر هؤلاء ان کنتم در البقرة ودر
علی البغاء در النور همزه دوم را بیاء مکسوره نیز کنند پس در این دو مکان او را
سه وجه باشد ودر مختلفتین موافق قالون ورا اث را چنانچه در
باب مذکور شده بتر قیق خوانند وحرکت همزه اول کلمه دوم بساکن اخر کلمه سابق
دهند مثل من امن ومیم جمع صله کنند بواو وقتی که بعد از میم همزه قطع باشد
مانند علیهم ءانذرتهم وهر همزه که فاء الفعل بود مثل مؤمنون ویومنون
ابدال کنند مکر مثل فاووا وماویهم وماویه والماوی وتووی که ابدال
نکنند ودر لفظ بئس والذئب وبئر اکرچه عین الفعل است ابدال کنند
ودر مثل لؤاخذها همزه را بواو بدل کنند **ودر طریق اصفهانی**
در میان هر دو سوره بسمله فقط را سه وجهش خوانند ومد مبدل وحرف
لین را بقصر کویند ومد منفصل را بطریق طیبه دو وجه خوانند وبطریق
شاطبیه قصر فقط وراات را تفخیم ولامات را ترقیق غایند واماله را نه
کنند الا کلمه التوریة را که اماله تامه کنند والا ها ویا را از کهیعص بین بین
خوانند ومیم جمع که بعد از او همزه قطع بود وصل کنند وهر جا که ازرق نقل می‌کند
او را وی نیز بخوانند ودر تسهیل همزتین در یک کلمه یا در دو کلمه موافق ازرق است
الا در ابدال هؤلاء ان ذرتهم در ابدال همزه دوم بیا مکسوره از هؤلاء ان کنتم
صادقین در البقرة والبغاء ان اردن در النور که در اینها مخالفست اما در

ابدال همزه بواو در مثل یؤاخذ نا و یولف موافق است و مجموع همزات ساکنه را ابدال
می کند مگر پنج اسم البأس والبأسا و هرچه ازین لفظ است دوم وکأس و کأسا
سیم والرأس و رأسه چهارم و رئیا پنجم اللؤلؤ ولؤلؤ و مگر پنج فعل
اول جئت و هرچه از مجئ مشتق بود دوم نبئ و انبئهم و هرچه ازین لفظ با
سوم قرأت و هرچه از قرأت گرفته باشد چهارم هیئ و هیئ پنجم تؤوی و تؤویه
و اختلافات متفرقه در فرش می آید و اگر چنانچه هر دو طریق را جمع خوانند
وظیفه آنکه هر جائی که ازرق ترقیق می کند و هو لائی که تغلیظ می نماید دو وجه خوانند
و مد منفصل بطریق طیبه سه وجه و بطریق شاطبیه دو وجه و در مد مبدل دو وجه
شئ در هر یکی چون تنها باشد سه وجه بود و عند منفصل بمذهب ازرق که در مد متصل
نیز تفاوت می نهد دو وجه طول و توسط و در امالهٔ یائی و رائی دو وجه خوانند
مگر که مانع ظاهر شود مثل فتلقی آدم که در او سه وجه باید خواند از برای ازرق
ترقیق و اماله و فتح و از برای اصفهانی تفخیم و فتح و در موضعی که اصفهانی
ترک همزه کند و ازرق نه مثل نبئهم و فادارأتم بلکه در هرچه ازرق مخالف اصفهانی بود
دو وجه باشد و در مثل علیهم ءانذرتهم چهار وجه باشد بطریق طیبه
اول صله و امد و اتسهیل دوم صله و امد و الابدال سوم صله و التوسط و التسهیل
چهارم صله و القصر و التسهیل و از طریق شاطبیه توسط کم می شود و در مثل ثم استوی
الی السماء هم چنین از طریق طیبه چهار وجه باشد فتح و بین بین هر یکی و امد طویل
از ازرق و فتح و التوسط با قصر از اصفهانی و از طریق شاطبیه توسط نیست
و در مثل ابی و استکبر و کان من الکافرین سه وجه خانند اول فتح ابی و ابین
بین الکافرین دوم بین بین در ابی و در الکافرین سیم فتح در هر دو و در مثل
فانجیناکم من النار همین حکم است و در مانند النصاری علی شئ همین سه وجه خوانند
اماله بین بین در النصاری و امد و توسط شئ و فتح النصاری و قصر شئ و اگر جمع
قراءة نافع را خانند وظیفه آنست که هم چنان که گفته شد ذات مرقعه و لامات

منذر

مغلظه را دو وجه خانند مگر که مانعی باشد مثل یتاخرون که سه وجه بایستی خانند
اول همز و التفخیم از قالون دوم ترک همز و الترقیق از ازرق سوم ترک همز و التفخیم
از اصفهانی و مانند یصلونها و بئس که هم چنین سه وجه بود اول ترقیق و ا
تحقیق از قالون دوم تغلیظ و اترک همز از ازرق سوم ترقیق و اترک ترقیق همز
از اصفهانی و در هر جا که نقل باشد دو وجه خانند مثل قد افلح الان که خلافی
دیگر بایستی از پس یا از پیش او بیاید مثل من امن که چهار وجه بود ترک نقل و اقصر
از قالون و نقل و اقصر از ازرق و اصفهانی و نقل و اوسط و ملاذ از ازرق و ما
الذا و لوالالباب که قصر و توسط از قالون و اصفهانی است الآن که اصفهانی
نقل می کند و ازرق مد طویل و نقل دارد پس چهار وجه بود بطریق شاطبیه
و پنج وجه بطریق طیبه و هم چنین هر جا که میم جمع باشد دو وجه باید خواند
صله و ترک صله مانند انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا مگر که از پس او همزه قطع باشد
مثل لیجمعنکم الی یوم القیمة که در او چهار وجه حاصل آید مد و قصر و توسط هر سه و ا
و ترک صله و سزاوار است که در مثل این صورة اگر ابتدا بقالون می نماید اول ترک صله
دیگر صله و اقصر دیگر صله و التوسط از برای قالون و اصفهانی در وجه دوم و سوم
موافق قالون باشد بطریق طیبه و در وجه دوم فقط بطریق شاطبیه صله و ا
مطول از برای ازرق و اگر ابتدا به ازرق می کند بعکس خوانند یعنی طول و قصر و توسط
هر سه و اصله و بعد از آن ترک صله خوانند و ما شاء الله انتم اعلم که در او هفت وجه با
اول ادخال و اتسهیل و اصله و اقصر دوم همین وجوه و اوسط سیم ادخال و التسهیل
و اترک صله هر سه از قالون چهارم نقل و اتسهیل و اصله و امد مطول پنجم
همین توجه الا آنکه بجای تسهیل ابدال بخوانند این هر دو از ازرق ششم نقل و التسهیل
و اصله و اقصر هفتم همین وجوه الا آنکه بجای قصر توسط خانند از طریق طیبه این هر دو
از اصفهانی و در هر یکی از مد منفصل و مد مبدل و مد شبه مبدل سه وجه خانند
مگر که اختلافی دیگر روی نماید مثل مما اتیتموهن الآن بخافا الا که در او هفت

بیتا

وجه جایز است قصر و وسط هر دو و اعدم نقل از قالون و قصر و وسط و انقل از اصفهانی
و قصر و اوسط و وسط و اوسط و مد و امد هر سه از ازرق و در مثل من الرجال ان
کنتم مؤمنین هم چنین هفت وجه بود و در مد متصل اگر تفاوت نهد دو وجه خوانند
و در ذوات الیا و ذوات الرا چون دو وجه بخوانند کافی باشد مگر که خلافی دیگر با او
جمع شود مثلا ان ابته الله که در او شش وجه بود ترک نقل از قالون و ان پنج که در
لا یخفی علیه شئ گفته شد و اما نقل و اقصر و افتح از ورش بحال خود بود و آن چهار دیگر
از ازرق و مانند النصاری علی شئ که در او سه وجه بود فتح و اقصر از قالون و
اصفهانی و بین بین و اوسط و مد از ازرق و مثل و علی ابصارهم که در او پنج
وجه می آید چهار وجه قالون چنانکه گفته شد و اصفهانی با او و خارج می شود
و مد طویل و بین بین از ازرق **قراءة ابن کثیر** قواعد شریفت
که بسمله هم چون قالون می کند و مد منفصل را نمی کشد مگر در مثل لا اله الا الله
و لا اله الا هو که می کشد چنانچه در روایت قالون گفته شد و میم جمع را وصل
می کند بواو و ها ضمیر مفرد مذکر که اگر مضموم است وصلش بواو می کند و اگر مکسور است
بیا و هر جا که میان بزی و قنبل اختلاف است دو وجه خانند و اگر یکی را از دو یا
در کلمتی دو وجه باشد چون دو وجه را از راویان بخوانند کافی آید و در تسهیل
همزه دوم از یک کلمه موافق ورش است و بروایت بزی در تسهیل همزه اولی از
همزتین متفقتین در دو کلمه موافق قالون است و بروایت قنبل از طریق ابن مجاهد
موافق ورش است و از طریق ابن شنبوذ که طریق طیبه است موافق ابو عمرو است
پس و در این مد و قصر باشد پس چهار وجه حاصل آید و چون در مفتوحتین
بزی نیز اسقاط دارد پس چون اسقاط را وامد و قصر از روایت بزی و طریق
ابن شنبوذ بخوانند کافی باشد و بعد از آن بین بین همزه دوم و ابدالش را از طریق ابن
مجاهد بخوانند چنانچه چهار وجه شود و باعتبار شش وجه باشد و لیکن در مفتوحتین
و مکسورتین شش وجه را بیاید خواند تسهیل همزه اولی وامد و قصر هر دو از بزی

هرووم

دو سقاط

و اسقاط همزه اولی و امد و قصر و بین بین همزه دوم و ابدالش هر چهار از قنبل
و در مختلفتین ابن کثیر بکاله موافق نافع است **قراءة ابو عمرو** و طریق
خاندنش این است که در بین السورتین همان پنج وجه ازرق خوانی و از طریق
شاطبیه سکت و وصل لا غیر و مد منفصل را از هر دو راویان دو وجه خوانی
و از طریق شاطبیه از برای دوری دو وجه و از برای سوسی قصر فقط و ادغام
کبیر را از هر دو راویان بخلاف خوانی یعنی ادغام و اظهار و از طریق شاطبیه
اظهار را از دوری دانی و ادغام را از سوسی مگر در بیت طائفه در النساء
که خواه از طریق شاطبیه و خواه از طریق طیبه از هر دو راویان ادغام فقط را
خوانی و از ذوات الیا هر چه بر وزن فعلی یا فعلی یا فعلی باشد مثل الموتی و الانثی و احدی
از هر دو راویان با ماله بین بین و بفتح خوانی و از طریق شاطبیه بین بین فقط
و تخفیف همزه و تحقیقش را هم چنین از هر دو راویان شمری و از طریق شاطبیه
تحقیقش از دوری و ابدالش از سوسی و لیکن بدانی که ادغام کبیر و اقصر منفصل
و ابدال همزه باید خوانی خواه در روایت دوری و خواه در روایت سوسی اما اظهار
هم وامد می توان و هم قصر و هم چنین اظهار هم و ابدال هم می توان و هم والتحقیق
و اگر روایت روایت جامع خانند باید که از دوری با ظهار ادغام کبیر و التحقیق
همز و امد یا قصر منفصل و اماله بین بین یا و بفتح در فعلی و یا فعلی و یا فعلی
خوانی از طریق ابن مجاهد و از طریق دیگران اظهار و ابدال و امد فقط یا ادغام
و ابدال و اقصر فقط و از سوسی اظهار و امد و التحقیق همز یا ابدالش خوانی
یا ادغام و اقصر و ابدال پس هر دو راوی در ادغام و اقصر و ابدال شریک باشند
پس اگر جمع خوانند از هر دو راوی بر یک نوبت اکتفا باید نمود و اگر خواهند
که در روایتین را با یکدیگر خوانند خواه بطریق شاطبیه و خواه بطریق طیبه
چون هر یکی را از مد منفصل و ادغام کبیر و ترک همز را دو وجه بخوانند

کافی باشد مکران که چند خلاف بریک دیکر رسند مثل واذا قیل لهم امنوا کما
امن الناس قالوا انؤمن کما امن السفهاء که در او چهار وجه باید خاند اول
اظهار واقصر والتحقیق دوم اظهار والمد والتحقیق سوم اظهار والمد والابدال
چهارم ادغام والقصر والابدال ومثل قال لهم موسی القوا که شش وجه باشد
اول اظهار والامالة بین بین والقصر مد دوم اظهار والامالة والمد سوم
اظهار والفتح والقصر چهارم اظهار والفتح والمد پنجم ادغام والامالة والقصر
ششم ادغام والفتح والقصر ومثل قالوا الان که چهار وجه شود اول قصر والامالة
دوم مد والامالة سوم قصر والفتح چهارم مد والفتح و در هر یکی از این مثال
که مذکوره شد بطریق شاطبیه بیش از سه وجه نباشد اما در مثال اول
اظهار والقصر با مد هر دو والتحقیق از دوری وادغام والقصر والابدال از سوسی
و در مثال دوم اظهار والبین بین والقصر با مد از دوری وادغام والبین بین
والقصر از سوسی و در مثال سوم مد وقصر هر دو والامالة بین بین از دوری
وقصر والفتح از سوسی و در مثال جاء آل لوط چهار وجه باشد مد وقصر
والاظهار از هر دو راوی بطریق طیبه واز دوری بطریق شاطبیه ومد وقصر
والادغام از سوسی فقط واز طریق شاطبیه واز هر دو راوی از طریق طیبه
و در مثل هؤلاء ان کنتم سه وجه خانده شود قصر هر دو وقصر اول ومد دوم
از هر دو راویان ومد هر دو از دوری فقط بطریق شاطبیه واز هر دو
راویان بطریق طیبه واکر دو خلاف بهم رسند که یکی از راویان در هر یکی از آن
دو خلاف دو وجه باشد نظر باید کرد اکر دو خلاف اول را در دو خلاف
دوم ضرب می توان کرد که چهار وجه نیکو بخاند نیکو و پسندیده مثل جاء آل لوط
و در روایت سوسی فقط بطریق شاطبیه واز هر دو راوی بطریق طیبه والا
انچه میسر شود بخوانند مثل علی اعین الناس در روایت دوری که بیش از سه وجه نمی توان

خاند اول قصر والفتح دوم مد والفتح وبطریق شاطبیه سوسی در وجه اول اخل باشد
وبطریق طیبه در هر دو وجه سوم مد والامالة وبدان که قصر والامالة
زیرا که از کسی که نقل قصر است امالة را روایت نکرده ومثل فتوبوا الی بارئکم
ولقومه ان الله یامرکم که در او قصر واختلاس نیامده و در مانند علیهم
القتال وبهم الاسباب را کسرها کویند و در تسهیل وادخال در همزتین
در یک کلمه و در تخفیف حدی الهمزتین در دو کلمه از هر دو روایت موافق
قالون خوانند مکرر در مکسورتین ومضمومتین که از ابو عمرو اسقاط کنند
هم از طریق شاطبیه وهم از طریق طیبه ومثل النار ونصاری واسری
والکافرین ویوبک را امالة محض خوانند از طریق هر دو کتاب یعنی شاطبیه
وطیبه و در انی استفهامیه و در یا ویلتی ویا اسفی ویا حسرتی دوری را
از طریق شاطبیه بین بین فقط است واز طریق طیبه بین بین وفتح وسوسی را
فتح فقط است وهم چنین دوری را در الناس مجرور امالة محضه است
وفتح وسوسی را فتح فقط **قراءة ابن عامر** از طریق خانده هشتاد
پنج وجه مذکور است در بین السورتین بر طریق طیبه و بر طریق شاطبیه
سکت ووصل لا غیر وخانده مد منفصل است بسه وجه پنج الف از اخفش وسه
الف از داجونی وصوری ویک الف از حلوانی از طریق طیبه واز طریق شاطبیه چهار الف فقط
پس متصل را بعد حسب ذکر که در او تفاوت می نهد دو وجه می باشد پنج
الف وسه الف و در همزه متطرفه که هشام از طریق حلوانی تخفیفش کند وجوه
تخفیف را بجا آورد واز ابن ذکوان تحقیق خوانند مکر که بین الطریقین مخالفه
بود در مد یا در غیر آن که استیفاء اختلافات را باید نمود مثل السفهاء که حلوانی را
پنج وجه باشد و داجونی وصوری را تحقیق والمد سه الف واخفش تحقیق والمد
پنج الف ومانند من علا الا عما شاء که حلوانی را قصر منفصل بود واسه وجه تخفیف

همزه شاء والفتح و داجونی وصوری را مد منفصل ومتصل بود بقدر سه الف
واخفش را مد هر دو بقدر پنج الف وایشان را هر سه تحقیق همزه باشد والامالة
وبطریق شاطبیه در هر دو مثال دو وجه بود تخفیف از طریق حلوانی و
تحقیق از طریق اخفش بی تفاوت مد و در مثل انما الهکم اله واحد بطریق طیبه
از روایت ابن ذکوان وبطریق اخفش مد پنج الف باشد واسکت از طریق صاحب
ارشاد ومد سه الف واسکت از طریق صاحب مبهج وابو العلاء الهمدانی وهذلی
ومد پنج الف وسه الف واعدام سکت از دیکر طرق اخفش پس چهار وجه باشد و
لیکن معلوم باید کرد که ابو العلاء سکت را در مثل من امن ولام تعریف وشیء
فقط نقل کرده وصاحب مبهج وصاحب ارشاد در متصل ومنفصل بغیر حرف مد
وهذلی در منفصل فقط وهم چنین هر جا که بین الراوین مخالفه بود دو وجه خاند
واکر در روایتی بین الطریقین اختلاف افتد مثل جاء وشاء فزاده که هشام از
طریق داجونی که طریق طیبه باشد در امالة موافق ابن ذکوانست واز
طریق حلوانی بفتح می خوانند وهم چون النار والابرار والکافرین که ابن ذکوان
از طریق صوری بامالة می خاند واز طریق اخفش بفتح ومانند کلمه اعراب وادخال که حلوانی
دو کرا ادخال نزد داجونی هر دو از هشام ومثل عمران بامالة از یک طریق اخفش وبفتح از
یک طریق یکرا از اخفش واز صوری هر دو از ابن ذکوان چون دو وجه بخوانند کافی آید
زیرا که هشام در امالة جاء وشاء فزاده با ابن ذکوان اتفاق دارد در طریق طیبه
وابن ذکوان در فتح مثل النار والکافرین والقرار با هشام موافقت نموده
وهم چنین ابن ذکوان در عدم ادخال با هشام متفق است وهشام در فتح عمران
با ابن ذکوان موافق آمده مکر که خلاف دیکر بیاید که البته چهار وجه باشد وچه
بباید خاند مثل ذکریا المحراب ولقد جاکم وتوفنا مع الابرار واذ تسوروا
المحراب که هشام در مثال اول بقصر سه الف و دو الفی می خوانند والفتح وابن ذکوان

از طریق اخفش بمد پنج الف والامالة واز طریق صوری بفتح ومد سه الف و در مثال دوم
ادغام والفتح ومد دو الف از طریق حلوانی وادغام والامالة والمد سه الف از طریق
داجونی واظهار والامالة والمد پنج الف از طریق اخفش واظهار والامالة والمد سه الف
از طریق صوری پس در هر یکی از این دو وجه چهار وجه باشد و در مثال سوم
عدم سکت والفتح از هشام واخفش وسکت والفتح از اخفش وعدم سکت والامالة
از صوری و در مثال چهارم هشام با دغام والفتح واخفش با ظهار والامالة وصوری
با ظهار والفتح پس هر یکی از این دو وجه باشد وهم چنین در مثل اءنذرتهم

مثال سه

سه وجه بباید خاند باین ترتیب اول ادخال والتسهیل دوم ادخال والتحقیق
این هر دو از حلوانیست سوم قصر والتحقیق از ابن ذکوان و داجونی و در اءنزل
واءلقی چون همین سه وجه بخوانند کافی باشد چه هر دو راوی در قصر را
تحقیق متفق اند و باعتبار چهار وجه بود **قراءة عاصم** بدانکه
از هر دو روایت مد منفصل ومتصل را بطریق شاطبیه متوسط بچهار الف
می کشند چنان چه کفته شد بی سکت اما بطریق طیبه حفص را از طریق عبید بن
الصباح از طریق اشنانی مد است وهم از طریق اشنانی از بعض طرق وحفص را سکت است
بر متصل ومنفصل که نه حرف مد باشد چنان که در ابیات سکت مذکور کشت
از طریق وضر واز طریق تجرید بر منفصل که نه حرف بود وبر لام تعریف وبر
شیء لا غیر واز طریق عمرو بن الصباح از طریق فیل او را سکت است وقراءت
وعدم سکت سهل از ابو بکر واز عبید از غیر طریق اشنانی واز عمرو
واز غیر طریق فیل مد باید خاند وسکت نه باید کرد واز طریق اشنانی
هم باشد وهم سکت واز طریق فیل قصر باشد بی سکت و در هر جا که بین
الطریقین در روایتی مخالفه بود مثل عیسی که از ابو بکر دو وجه است ومانند
ضعف که از حفص دو وجه آمده چون دو وجه خانده شود از هر دو روایت کافی آید

مکو در بعض مواضع مثل وکل آتوه داخلون کسه وجه باشد اوّل عدم سکت
وامد وضم تا الا ابو بکر دوّم عدم سکت وقصر وفتح لام سوّم سکت وقصر
وفتح هر سه از حفص ومثل قال الذین افرغ که باعتبار چهار وجه باشد
اوّل سکون همزه وامد دوّم ابدال وامد این هرد واز ابو بکر سوّم ابدال وامد
چهارم ابدال واقصر این هرد واز حفص اما چون سه نوبت بخواند کافی بود
زیرا که هرد و راوی در مد وابدال متفق اند والله اعلم **قراءة**
حمزه بدان که بهر چند که احکام ساکن منفصل ومتصل در وقف ودر
وصل مذکور گشت اما شک نیست که در همه حالی جمعیت بر پراکندگی شرف دارد
ومقصود که مقتدی مرعی شود تا هر مشکلی که مبتدی را دروی غایت چون جمع
بیان کند نتیجهٔ اختلاف را و ظاهر شود وچون میان این مسئله ودیگر مسائل
جامع بود قیاس ایشان بر او کند پس بدان که در حالت وصل ابن غلبون وطایفهٔ
دیگر بر لام تعریف وبر شیٔ فقط هم از خلف وهم از خلاد سکت بود وبر مثل من
امن عدم سکت بر ابو الفتح وجماعتی دیگر بر مجموع یعنی از خلاد ودر حالت وقف
ابن غلبون وقومی دیگر بر لام تعریف سکت دارند وابو الفتح وجمعی دیگر نقل
ودر مانند من امن ابن غلبون وان قوم عدم سکت دارند وابو الفتح وتابعان
سکت وصاحب شاطبیه وبعضی دیگر نقل نیز ودر مثل من امن نقل کرده اند
اکنون اگر روایت خلف بخواند وظیفه آن که در حالت وصل در مثل من امن دو وجه
گویند سکت وعدم سکت وبر لام وبر شیٔ سکت فقط ودر حالت وقف بر مثل
من امن سه وجه خوانند سکت وعدم سکت ونقل ودر لام تعریف سکت گویند
ونقل **ودر روایت خلاد** در حالت وصل در مانند من امن عدم سکت
ودر لام تعریف وشیٔ سکت وعدم ولیکن در حالت وقف بر لام تعریف بعینه روایت
هیچ تفاوتی نیست ودر مثل من امن عدم سکت باشد پس بنا بر این قاعده اگر در خلاد

از این دو قسم بهم رسند در این چهار صورة اوّل مثل من یا ام اخر دوّم مانند
الأنثی بالأنثی سوّم مثل من امن بالله والیوم الآخر چهارم مانند والانجیل
ورسولا الی خلف را در وصل بر صورة اوّل بر قاعدهٔ خود دو وجه باشد سکت وعدم
سکت ودر صورة دوّم سکت فقط ودر صورة سیم سکت واسکت وعدم سکت
واسکت ودر چهارم سکت واسکت وسکت واعدم سکت وخلاد را در صورة
اوّلین هم چنین بر اصل خود در هردو عدم سکت بود ودر صورة دوّمین دو وجه
سکت وعدمش ودر صورة سوّمین عدم سکت واسکت وعدم سکت وا
عدم سکت ودر صورة چهارمین سکت واعدمش وعدم سکت در هردو
واگر بر خلاف اخوین وقف کند خلف را در صورة اولی سکت واسکت بود وعدم
سکت واعدمش وبعد از آن ابتدا از کلمه من نکند بل که بگوید یا ام اخر بر نقل زیرا
که اگر ابتدا بکلمه من می کند البته یا سکت خواهد کرد یا عدمش وبا هیچ یکی از این هردو
از طریق شاطبیه نقل نیست این قدر هست که سکت بر اوّل ونقل در دوّم بطریق
کامل
وکافی ودر روضه وارشاد آمده ودر ثانیه سکت واسکت وسکت ونقل
ودر ثالثه سکت وانقل وعدم سکت واسکت ودر رابعه سکت واعدم سکت
وسکت در هردو وخلاد را در اوّل صورة عدم سکت واعدمش وبعد از آن
نقل یا اخر ودر دوّم صورة سکت واسکت وعدم سکت وانقل ودر چهارم
صورة سکت واعدم سکت وعدم سکت در هردو وبعد از آن بگوید ورسولا
الی نقل از طریق شاطبیه باسکت وانقل بخواند از طریق کامل وروضه وغیره
ودر مثل هل لنا من الامر من شیٔ قل ان الامر که غیر لام در میان دو لام است
خلف را دو وجه است اوّل سکت واسکت وانقل دوّم سکت واعدم سکت
واسکت وخلاد را هم چنین دو وجه است اوّل این وجه اخر که مذکور گشت دوّم
عدم سکت واعدم سکت وانقل واگر بر شیٔ وقف کند خلف را از طریق ابو الفتح
سکت واادغام باشد وخلاد را عدم سکت واادغام واز طریق ابن غلبون

هم خلف وهم خلاد را سکت وانقل باشد ودر مثل بیوتا والواتهم بادون فی الاعراب
سکت واسکت وعدم سکت واسکت واعدم سکت باشد وبعد از آن بگوید
عن ابنائکم بر نقل وخلاد را همین وجه آخرین باشد ویک وجه دیگر عدم سکت
واعدم سکت واسکت وهم چنین که گفته شد نقلش نیز باشد وهر یک دو وجه
که خواند ابنائکم را دو وجه گویند مد وقصر هردو واتسهیل واگر چنان چه
جمع روایتین خاند وظیفه آن که دو وجه اول را بخواند را دو وجه ابنائکم دیگر وجه دوّم
نقل عن ابنائکم که میان ایشان مشترکست بخواند را دو وجه ابنائکم دیگر نقل
عن ابنائکم را دو وجهش بخواند دیگر وجه سوّم که وجه دوم خلاد است
را دو وجه ابنائکم بخواند ودر مانند قوله تعالی اذا انشاکم من الارض واذا انتم
ان دو وجه خلف می خاند وبعد از آن نقل می کند ودیگر دو وجه خلاد را خاند
وبعد از آن نقل کند این وقتی باشد که هر روایتی را جدا گانه خانند که اگر جمع کند
چنانچه گفته شد سه وجه را بخاند وبعد از آن نقل کند واگر چنانچه بر قوله تعالی
اجنة وقف کند نقل نباشد زیرا که ساکن میم جمعست واکثر بران رفته اند که در میم جمع
نقل نیست ودر مثل ان الذین اشتروا الکفر بالایمان لن یضروا الله شیا ولهم عذاب الیم
چون از خلف خواند مجموع را سکت باید خاند وبعد از آن در عذاب الیم عدم سکت
ونقل زیاده کند وچون از خلاد خواند دو محل اوّل سکت بخواند ودر عذاب الیم عدم
سکت کند ودیگر همه را بعدم سکت بخواند وبعد از آن در عذاب الیم نقل را زیاده
کند ودر مثل قل ان الاوّلین والآخرین اخذه بجمله سه وجه باشد اوّل
عدم سکت واسکت ۲ سکت واسکت وانقل ۳ عدم سکت
واعدم سکت وانقل واگر جمع روایتین خانند وظیفه آن که من وفی الارض
وشیٔ در وصل دو وجه گویند سکت وعدم سکت وهم چنین در مثل من یقول
ویومئذ یصدعون ومن واق ویومئذ واهیه را دو وجه خوانند عدم غنه
وابقاء غنه مکر آن که هر یکی از غیر لام تعریف ولام تعریف وکلمه شیٔ وعدم غنه

درغیر لام است خلف را ۳ بعکس من ابنائکم زیرا که در میان

ووجود غنه نزد یک خلاف شوند که هر یکی از خلف وخلاد را در آن دو وجه بود
که آن زمان سه وجه یا چهار وجه باید خاند مثل رضا ولهم وعذاب الیم عماکران
خلف دو بار خانده اعدم غنه واسکت ۲ عدم غنه وانزک سکت واز خلاد وجود غنه
واعدم سکت ومانند من یقول امنا بالله والیوم الآخر وما هم بمؤمنین که از خلف
عدم غنه واسکت خانند واز خلاد دو وجه اوّل وجود غنه واسکت دوّم وجود
واعدم سکت وهم چنین در مثل ویمدهم الیه صراطا سه وجه خانند سکت
واشمام وعدم سکت واشمام از خلف وعدم سکت واخلاص صاد از خلاد
ودر مثل ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین که سکت بر لام وعدم غنه و
سکت بر غیر لام است چهار وجه بخوانند اوّل سکت واعدم غنه واسکت ۲
سکت واعدم غنه واعدم سکت این هردو از خلف ۳ سکت ووجود غنه
واعدم سکت ۴ عدم سکت در هردو ووجود غنه واین هردو از خلاد باشد
وچون لفظ شیٔ در وصل حکم لام تعریف دارد پس هر حکمی که در لام تعریف در وصل
در هر دو روایت گفته شد در او نیز جاری باشد پس در مثل شیئا ولا یقبل یسرق بود
یکی از خلف ودو از خلاد ودر مانند زادا دشیئا ان یقول همان چهار وجه
ولکم فی الارض مستقر بیاید ودر صورتها چهار کانه در حالت وصل ووقف نظر کند
در هر جا که خلف وخلاد موافق یک دیگر باشند یک وجه خانند ودر جایی مخالف
اند دو وجه بدان که این مجموع که گفته شد بطریق شاطبیه بود اما بطریق
طیبه چون نظر بر ساکن متصل ومنفصل بحرف مد یا بغیر حرف مد در حالت وصل
سکت کرد از عهدهٔ مجموع روایات بیرون آمده ودر مذهب آن کس که در لفظ شیٔ
ملا از حمزه روایت کرده در ساکن منفصل البته سکت باید کرد ودر احکام وقف
بین الکتابین هیچ مخالفتی نیست ودر مانند بهم الاسباب ویریهم الله در
وصل بضم ها خانند ودر وقف بکسر ها ولفظ علیهم والیهم که بعد از هیچ آن الف لام
بود در حالت بضم ها گویند مثل علیهم الذلة والیهم اثنین ودر احکام وقف

بو غیر ان چه مذکور گشت و در امالۀ رجوع جا با بهشان کند و تواکر ذکر شان
در این جا باطناب می انجامد والله اعلم **وقراءة کسائی** بدان که
کسائی بین السورتین را بسمله می کند با سه وجه ان وجموع ذوات الیاء
و ذوات الرّاء را امالۀ می کند و مد را خواه منفصل وخواه متصل بقدر
سه الف می کشد مگر در روایت قتیبه از طریق طیبه که مد پنج الف کشد و هر جا
که بین الرّاوییں یا بین الطریقین مخالفه بود مثل النار و هدای و مثوای
و محیای و اواری دو وجه خاند و احکام امالۀ هاء تانیث چون در باب
من هب الکسائی فی امالة هاء التانیث فی الوقف مذکور شد از انجا در نظر آورند
و مثل علیهم القتال و قلوبهم العجل در وصل بضم ها خاند **قراءة ابوجعفر**
بدان که ابوجعفر بین السورتین بسمله کند چون ابن کثیر و مد منفصل را
قصر می کند و همزات ساکنه را بجمع ابدال می کند الا انبئهم و نبئهم و همات
جمع را وصل بواو می کند و نون ساکن و تنوین را که در لام و را ادغام کرده اند
غنه ایشان باقی میدارد ولیکن بخلاف بس در مثل رؤف رحیم سه وجه خاند
تلیین همزه و عدم غنه از طریق حسنه و تحقیق و ابقاء غنه از طریق نهروانی
و تحقیق و عدم غنه از طریق دیگران و هم چنین در مثل امن لا یهدی
سه وجه باشد ابقاء غنه یا عدم غنه هر دو و اسکان ها و تشدید دال
از ابن وردان و عدم غنه و اسکان ها با اختلاس فتحه هر دو و اتشدید دال از
برای ابن جماز و در فسحقا لاصحاب السعیر در الملک ضم حا و عدم غنه
از ابوجعفر مطلق بود و اسکان و اغنه از ابن وردان و در ان لم یره احد در
البلد غنه و اشباع با قصر و اعدم غنه از ابن وردان است و اشباع و اعدم غنه
از ابن جماز هم چون دیگران هم چنین موافقة طریق و الطریق را احتیاط می باید نمود
و نون ساکن و تنوین را در عین و حا اخفا می کند غیر از ان یکن غنیا و
المنخنقة و فسینغضون و همزتین در یک کلمه هم چون قالون می خانند و در دو کلمه

حمزه

همزه دوم را خواه از متفقتین و خواه از مختلفتین بین بین می گوید مگر
در مانند یشاء الی که ابدال بواو صریح نیز دارد و در مانند من السماء او
والسفهاء الا ابدال بیا و واو می کند و همزات متحرکه را مثل یولف و فئه
و یوی ابدال می کند چنانچه در فرش خواهد آمد ان شاء الله تعالی
وقراءة یعقوب بدانکه یعقوب بین السورتین چون ابوعمرو
سکت و وصل دارد بی بسمله از روایت رویس از طریق قاضی ابوالعلا سکت
دارد در منفصل و متصل بغیر حرف مد چون رسا کن منفصل و راد و وجه
باشد سکت و عدمش و در مثل فلا اخذ تم سه وجه ا سکت با اظهار از طریق
قاضی ۲ عدم سکت با اظهار ۳ عدم سکت با ادغام از دیگر طرق رویس
و روح در این یک وجه متفق اوست و هم چنین در مثل قوم و اخذتم
علی ذلکم اصری سه وجه باشد ا تسهیل و اظهار و اسکت از طریق قاضی
۲ تسهیل و اظهار و اعدم سکت ۳ تسهیل و ادغام و اعدم سکت
و روح را تحقیق و ادغام و اعدم سکت باشد و در مثل و جهد بهم الی صراط
سه وجه ا سکت و اسین ۲ عدم سکت و اسین ابن هرد و از طریق
رویس باشد ۳ عدم سکت و اصاد از روح و در مثل و من اصدق من
الله قیلا هم چنین سه وجه است ا سکت و اشمام ۲ عدم سکت
و اشمام ۳ عدم سکت و اعدم اشمام و روح در این وجه با رویس
اتفاق دارد و در مثل ملکت ایمانهن هم چنین سه وجه است ا سکت
و اها ۲ عدم سکت و اها ۳ عدم سکت و اعدم ها و در این یک وجه
روح متفق اوست و هم چنین در مثل و یلههم الامل سه وجه است
ا کسر ها و اسکت ۲ ضم ها و اعدم سکت ۳ کسر ها و اعدم سکت و این یک
وجه روح نیز دارد و در اغابوکم هم لیوم تخفف عنهم الابصار دو وجه است ا بد
انون و اسکت ۲ یا و اعدم سکت و روح در دو وجه دوم با او موافقه است

ورویس همزه دوم را از همزتین در یک کلمه تسهیل می کند ام چون فتبل درای و را
در مثل علیهم اانذرتهم و قلاء فتم والامیین ا اسلمتم دو وجه باشد
ا سکت با تسهیل ۲ عدم سکت با تسهیل و روح را عدم سکت با تحقیق است
پس سه وجه شود و رویس اسقاط همزه اولی را در ان همزتین متفقتین
در دو کلمه و امد با قصر و تخفیف همزه دوم از متفقتین و مختلفتین نیز دارد
و روح در مجموع خود تحقیق دارد پس یعقوب را در متفقتین چهار وجه باشد
و در مختلفتین دو وجه مگر در مثل یشاء الی که سه وجه باشد و یعقوب
در مثل علیهن و علی ولدی و بمن و بمه و فیمن و عمن بعد از نون و یاء و میم
الحاق ها سکت می نماید در وقف با اختلاف و در نون مفتوحه مثل
العالمین والذین با اختلاف و هم چنین بعد از واو هو و یاء هی ها را در
می کند بی اختلاف و رویس در ثم بفتح ثاء مثلثه با اختلاف و ها ضمیر
مثنی و مجموع خواه جمع مذکر و خواه جمع مونث چون ما قبلش یا ساکن
بود بضم ها می خواند مثل علیهما و فیهم و ایدیهن و در مد منفصل دو وجه
دارد مد و قصر پس در مثل و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله او را شش وجه بود
ا اشمام با سکت و قصر ۲ اشمام با سکت و امد ۳ اشمام با عدم سکت
با قصر ۴ اشمام با عدم سکت با مد ۵ عدم اشمام با عدم سکت با قصر
۶ عدم اشمام با عدم سکت با مد و این هر دو از روح است و در مثل
علیهم القتال و یریهم الله و بهم الاسباب انجا که ما قبل ها یا ساکن بود
در حالتین ها را مضموم می سازد و در انجا که ما قبل ها کسره باشد بر کسر ها
و میم می خواند و مجموع در اصول مذکور گشته **قراءة خلف** که خود
اختیار کرده از قراءة حمزه و کسائی و روایت ابوبکر خارج نیست مگر در قوله
و حرام علی قریة در سورة الانبیاء که مخالف ابوبکر است و مگر در سکت
بین السورتین از طریق ارشاد که در ان مخالفه هر سه شان کرده پس او را دو وجه

باشد و در بین السورتین وصل و سکت فقط و از این جهت گفتیم که از این
هر سه قراءة خارج نیست که مد چون کسائی سه الف می کشد و هر جا که حمزه
و کسائی هر دو امالۀ می کنند او نیز امالۀ می کند مگر در جاء و شاء که موافقه
حمزه می نماید و مگر در کلمۀ الرؤیا و رؤیا که موافق کسائی می آید ولیکن
در معرف بی خلاف و در منکر بخلاف و مگر در هر جا که را مکرر شود مثل الابرار
والاشرار که در امالۀ محضه هم چنین موافقه کسائی می کند و هم چنین در مثل فمن
اضطر و اذ عبد والله و او انقض و قل ادعوا الله و فتیلا انظر و در مثل
علیهم القتال و اخذهم الربوا موافق کسائی است و در صد و بیت موضع مخالفه
با حمزه دارد والله الموفق والمعین **مثال جمع الجمع** الذین
یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون بغیر صله از
برای یک وجه قالون و ابوعمرو و از برای ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی
و یعقوب و خلف دیگر بگوید و مما رزقناهم ینفقون بصله از برای یک وجه دیگر
دیگر قالون و ابن کثیر دیگر باز گردد و بگوید یومنون بالغیب با ابدال و یقیمون
الصلوة و مما رزقناهم ینفقون بصله از برای ابوجعفر دیگر بگوید و مما رزقناهم
ینفقون بغیر صله از برای یک وجه دیگر ابوعمرو و اصفهانی دیگر باز گردد
و بگوید و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون بتغلیظ لام از برای ازرق دیگر
چون ختم آیه بطریق ازرق کرده ابتدا می کند بعد از او هم بطریق ازرق نماید
و بگوید والذین یؤمنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک بتطویل
و بالاخرة بی نقل و وجوه سه گانه و اثر فیق دیگر باز گردد و بگوید بما انزل
الیک و ما انزل من قبلک بتوسط و بقصر و دیگر بگوید و بالاخرة بنقل
و اتفخیم از برای اصفهانی دیگر بگوید و بالاخرة هم یوقنون بی نقل و بی صله
تا ابوعمرو در وجه ابدال واو خارج شود دیگر بگوید هم یوقنون بصله از
برای ابوجعفر دیگر باز گردد و بگوید یومنون بالغیب بهمزه و بما انزل الیک

وما انزل من قبلك بمد و قصر دیکر نکوید و بالآخرة هم یوقنون بصله از برای یکی وجه قالون و ابو عمرو در وجه تحقیق و از برای ابن کثیر و ورش و حفص در وجه قصر برکوید هم یوقنون بصله از برای وجه دوم قالون و ابن کثیر دیکر باز کردد و برکوید بما انزل الیک و ما انزل من قبلك بمد متوسط و بالآخرة هم یوقنون بی خلاف از برای ابن عامر و کسائی و خلف در اختیار پس دیکر برکوید و بالآخرة هم یوقنون بسکت از برای ادریس دیکر باز کردد و برکوید بما انزل الیک و ما انزل من قبلك بمد متوسط و بالآخرة بی سکت از برای ابو بکر دیکر برکوید و بالآخرة بسکت از برای حفص دیکر از سر کیرد والذین یؤمنون بهمزه بما انزل الیک و ما انزل من قبلك بمد طول و بالآخرة بسکت و عدم سکت از برای حمزه و اخفش از ابن ذکوان دیکر باز کردد و برکوید بما انزل الیک و ما انزل من قبلك بمد طول و بعد از مد سکت بر الف و بالآخرة بسکت هم یوقنون از برای تمامی قراءة حمزه اکنون تمثیل بجزئیات نمود تا کلیات را بران قیاس میکنند و بهر چند که نوشتند تا خاتمه و ارباب دانند ولیکن حسن نظر و صفاء بصر و ذهن ثاقب در طالب نیز مطلوبست والله الموفق والمعین

فصل بدانکه لازم است سکوت از مهمات و از محکم ترین واجبات در مجلس قران خاصه در حضور اخوان سکوت و وقار در حضرة استاد بزرکوار و ادب و از و از نزدیک و دور و حفظ حرمت او در غیبت و حضور و نظر کردن بجمال و بعین کمال و او را افزون نهادن از همسران او از جمال و در حضور او غیبت ناکردن و در مجلس او اشاره بدست و چشم نانمودن و به یکی یکی سخن پنهان نه کفتن و اکر او را ملالی یا کاهلی بود الحاح بر او نه نمودن و اکر در بستر بود در را نا کوفتن و آواز را بلند تر از آواز او نا دادن و بزانو در برابر او نشستن و با طرف نکریدن و او را بمحبتی زیاده از محبت دیکران مخصوص کردانیدن و سخنی مخالف سخن او نا کفتن و غیبت او را نا شنیدن بلکه اکر تواند هم در ان مجبته

ردّان کردن و الّا از ان مجلس برخاستن و اکر بر نتواند خواست تغافل نمودن و چشم را در روی او رها کردن و در هر زمان ملال و شغل و غم و کرسنکی و تشنکی و خواب کردن و اضطراب نمودن او بر او قران ناخواندن و وقت نشاط و شادمانی او را غنیمتی تمام شمردن و بر انواع جفا و بد مزاجی و بد خلقی او صابر بودن و اکر منکری از او مشاهده رود او را بتاویلات نیکو بپوشاندن و اکر بسبب جفا بسیار آزرده ظاهر کردد خود عذر خواهی او کردن و چنان نمودن که کناه از طرف من بوده تا این عتاب بر من روی نموده و تا او دستوری نه دهد ابتدا تلاوت نکردن و اکر چه که متعلم از استاد بسن و ورع و صلاح و حسب و نسب بیشتر بود او را واجب است این آداب را و استاد بنقد بر رسانیدن و او را حقیر نشمردن چنان که در خبر است که مَنِ استخف اُستاذه ابتلاه الله بثلاث نَسِيَ ما حفظ و كلّ لسانه و افتقر في آخر عمره یعنی هر کس که استاد خود را سبک و حقیر شمرد خدای تعالی او را بسه چیز مبتلا کرداند هر چه خوانده فراموش کند و زبانش کند شود و در آخر عمر درویش و دلریش کردد و هم چنین منقولست که من قال للاستاذ لِمَ لا يفلح ابدا یعنی هر آن کسی که استاد را کوید که فلان چیز چرا چنین است بر سبیل معارضه هرکز رستکاری نیابد زیرا که نسبت استاد و متعلم و شیخ و مرید هم چون نسبت پیغمبر است با امت چه حالیا امروز دین را از او فرا می کیرد و هر متعلم و هر مرید که مخالفت استاد و شیخ نمود ند بمذهب اهل طریقت مرتد اند پس از اینجاست که ائمه کبار و اولیاء نامدار و علماء عالی مقدار رضی بران نموده اند که هر صاحب توفیق که بخواهد بی نیازی و سرافرازی عقبی جوید و طریق فلاح و مسلک نجاح پوید بر او باد که بر این آداب متحلی شود و باین انوار متجلی کردد والا فقد انه اشو بعکس افتد چه حضرة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده من علّم عبداً آية من القرآن فهو مولاه

ردّ

یعنی هر کس که امور زاید بنده را یک آیه از قران باید پس که او بنده اوست و هم چنین در صحیح بخاری بر نهایت صحت و غایت ثبوت رسیده که الله سبحانه و تعالی حضرة داود را وحی فرمود که یا داود من علّمك حرفا فانت عبده یعنی ای داود هر کس که ترا حرفی تعلیم نمود پس باید بدانی که تو بنده او هستی و هم در این معنی فرموده مرتضی علی بن ابی طالب رضی الله عنه کرم الله وجهه من علّمني حرفا فقد صيّرني عبدا یعنی هر کس که آموخت مرا یک حرف پس باید دانست که کردانید او مرا بنده خود و امام نافع نیز در این معنی کفته من قرأ علي عشر آيات فانا عبده یعنی هر آن کس که مشرف کشتم بتعلیم خواندن ده حرف بر او پس باید دانست که نیستم من او را الا بنده و عادة جماعتی از سلف رحمهم الله آن بوده که چون بدرس پیش استاد می رفته اند در راه صدقه بسیار می داده اند و این دعا میخوانده اند اللهم استر عيب معلمي مني و لا تذهب بركة علمه مني یعنی ای معبود سزاوار بمعبودی باز پوشان عیب معلم من از من و دور مکردان برکت علم او از من که مبادا صورتی از او ظاهر شود و در باطن متعلم انکاری روی نماید و از عالم معنی دل استاد از او برکردد و از تعلیم او منتفع نشود اللهم وفقنا لما تحب و ترضى من القول و العمل و جنّبنا لطول الامل و احرسنا من الخطاء و الزلل و التحريف و الخلل

باب بیست و هشتم در بیان تکبیر در قراءة ابن کثیر

و این باب منفصل می کردد بچهار فصل **فصل** در بیان سبب ورود تکبیر بدان که بعضی کفته اند که سبب ورود تکبیر آن بود که چون مشرکان مکه بر تعلیم یهود خیبر التماس نمودند از حضرة رسول الله صلی الله علیه و سلم که بکو که روح چیست و قصه ذو القرنین و اصحاب الکهف و بروایتی قصه ذو القرنین و قصه یوسف چکونه بود آنحضرت جواب فرمود که فردا جواب کویم و کلمه ان شاء الله نفرمود پس غیرة خدای در حرکت آمد و مدتی وحی منقطع شد که غایتی که مشرکان

فاتمام

کفتند که خدای تعالی محمد را رها کرده و خاطر مبارک آنحضرت ازین معنی بغایت غمناک می کشت تا جبرئیل علیه السلام سوره والضحی را بیاورد پس آنحضرت از غایت شادمانی نور در امد و همه با بشکران که خدای تعالی مشرکان را بدروغ باز زد و تصدیق او نمود فرمود الله اکبر و در حدیث دیکر چنین است که بعد از ان که حضرة پیغمبر ابی بن کعب را فرمود که چون بسوره والضحی میرسی در آخر هر سورتی تکبیر را می کوی تا قران را ختم کنی و احادیث بسیار در این باب روایت کرده اند والله اعلم

فصل دوم در بیان ان که تکبیر از که منقول کشت و محلش کجا است بدانکه تکبیر در اصل سنت اهل مکه بوده در نزد ختم قران خواه در نماز و خواه در غیر نماز و چون امام قراء مکه ابن کثیر بود تکبیر از او منقول کشت از هر دو راوی اش اما انتشار از بزی یافته هم چون ترک همز که از ابو عمرو اشتهار یافت ولیکن از سوسی شهرة کرفته و تکبیر از سوسی نیز روایت کرده اند ولیکن در وجه بسمله زیرا که راوی تکبیر غیر از بسمله اجازه نداده و بعضی از برای همه قراء تکبیر را کفته اند و دیکران را نیز بدان فرا کرفته اند و جماعتی در اول هر سورتی از اول قران تا با آخر فرا کرفته اند **دیکر** بدانکه اختلافست که تکبیر در اول سوره می باید کفت یا در آخر سوره صاحب تیسیر و حسن بن غلبون و پدر او و ابو الطیب و صاحب عنوان و صاحب کافی و صاحب هدایه و صاحب هادی و ابن بلیمه و ابو معشر و مکی و هذلی و شنبوذی و غیر ایشان بر آنند که از آخر والضحی است و صاحب مستنیر و ابو العز و ابو العلا و صاحب تجرید و ابو الحسن خیاط و غیر ایشان بران رفته اند که از اول الم نشرح است و صاحب روضه روایت کرده است که از اول والضحی است اما این وجه را جماعتی نسبت به بزی فقط کرده اند و بعضی به هر دو راوی و ابو شامه در نموده و علامه جزری سلمه الله تعالی فی السفر والحضر متابعت او نموده که مراد بکلام شاطبی حیث قال و بعض له من آخر اللیل وصلا والضحی است

زیرا که هیچ کس غیر از شاطبی باین کیفیت نقل نکرده و تکبیر که از سوسی روایت کرده اند
از اول الم نشرح است ولیکن دیگر بدان که از کسی که تکبیر را از آخر سوره می گیرد
در آخر سوره الناس تکبیر بگوید و از کسی که از اول سوره می شمرد در آخر سوره الناس
تکبیر نگوید اکنون و علی کلا التقدیرین بر حسب وصل سوره بسوره و وقف
هشت وجه حاصل می آید و در شاطبیه سه وجه بیش بنا فرموده و از این وجوه
هشت که اند این یک وجه جایز نیست نحو صل الله اکبر صل الرحیم قف
الم نشرح و از این وجوه سبعه جایزه دو وجه بر تقدیر آنست که تکبیر از آخر
سوره باشد اول نحو صل الله اکبر قف الرحیم صل الم نشرح
و این وجه دوم شاطبیه است و صاحب تیسیر این وجه را اختیار کرده
و از این جهة ابتدا باین نموده دوم نحو صل الله اکبر قف الرحیم
قف الم نشرح و دو وجه دیگر بر تقدیر آنست که تکبیر از اول سوره باشد
اول نحو قف الله اکبر صل الرحیم صل الم نشرح و این وجه اول
شاطبیه است و سوم تیسیر و صاحب روضه و ابو العلاء الهمدانی این وجه را
اختیار نموده اند دوم نحو قف الله اکبر صل الرحیم قف
الم نشرح و سه وجه دیگر آنست که احتمال دارد که تکبیر یا از اول سوره بود یا
از آخر سوره اول نحو صل الله اکبر صل الرحیم صل الم نشرح
و این وجه سوم شاطبیه است و دوم تیسیر و ابو الطیب و پسر او
ابو الحسن که هر دو مشهورند بابن غلبون این وجه را اختیار کرده اند
دوم نحو قف الله اکبر قف الرحیم صل الم نشرح سیم
نحو قف الله اکبر قف الرحیم قف الم نشرح فصل
سوم در بیان صیغه تکبیر بدان که لفظ تکبیر الله اکبر است پیش از بسمله
و این طریق ابی ربیعه است از بزی و طریق جماعتی از مغربیان و مصریان که از

قنبل

قنبل نیز روایت کرده اند و ابی الحباب و غیر آن از بزی روایت کرده اند که پیش از
تکبیر تهلیل گفتنی و هم چنین جمهور عراقیان از طریق ابن مجاهد از قنبل نیز تهلیل نقل
کرده اند و عبد الواحد بن عمر از ابی الحباب بعد از تکبیر و لله الحمد نیز زیاده کرده
پس هر کس که خواهد که میان هر سه روایت را جمع کند چنین گوید لا اله الا الله و الله اکبر و لله
الحمد دیگر بدان که هر آخر سورتی را که خواهند که با تکبیر وصل کنند بنگرند اگر حرف آخر
ساکن باشد یا منون آن را مکسور گردانند مثل فحدث الله اکبر و توابا الله اکبر
و فارغب الله اکبر و حامیة الله اکبر و حسدا الله اکبر و اگر آخر سوره متحرک باشد
و منون نباشد بر حال خود بگذارند و همزه وصل را حذف کنند مانند الحاکمین الله اکبر
و هو الابتر الله اکبر و عن النعیم الله اکبر و اگر آخر سوره هاء ضمیر موصول بواو
باشد صله را حذف نمایند چنانکه ربه الله اکبر و شرا یره الله اکبر و این وقتی باشد
که او را پیوسته با الله اکبر کند که اگر تهلیل گویند صله را حذف نکنند و اگر منون
باشد تنوین را در لام لا اله الا الله ادغام نمایند مثل لخبیر لا اله الا الله و کو
وقتی که تهلیل را از برای همه قرا گوید که از برای ابو جعفر دو وجه خوانند یعنی
ادغام و اغنه و بی غنه چنانچه معلوم شد و جایز است که از جهة تعظیم در
مذهب قصرخوانان مد را بکشند چنانچه در باب مد مذکور شد و اگر بر قاعده مد منفصل
قصر می کنند آن نیز جایز است و اگر ان مجموع قرا تکبیر خوانند هر کس که بین السورتین
وصل دارد سکت کنند و ابتدا بهمزه الله نمایند زیرا که سکت حکم وقف دارد
و در مذهب حمزه وصل کنند هم چون مذهب دیگران زیرا که سکت او حکم وصل دارد
و در وصل حمزه وصل ساقط می گردد و اگر بر قاعده مد منفصل قصر می کنند آن نیز
جایز است فصل چهارم در بیان چیزی چند که تعلق بختم

فواید دارد

بدان که از ابن کثیر نص وارد شده که چون قل اعوذ برب الناس را ختم می کرد دیگر
افتتاح بفاتحة الکتاب می نمود و تا اولئک هم المفلحون می خواند و دعا ختم می خواند
بنا بر حدیثی چند که با و رسیده بود از ابی بن کعب که حضرت رسول صلی الله علیه و آله

چون قل اعوذ برب الناس را می خواند افتتاح از الحمد می نمود و تا اولئک هم المفلحون می خواند
و بعد از آن دعاء ختم می فرمود و بعد از آن بر می خاست و ایستاده دعا می فرمود
از جهة تواضع و بعضی مستحب داشته اند که در سجود دعا کنند بسوی رحمة بلاد
اسلام در مجموع قرائت این معنی را بعمل آورده اند و کسی که این معنی بجای می آورد
او را حال مرتحل می خوانند یعنی فارغ شونده از ختم و ابتدا کننده بر ختم دیگر و تشبیه این
کس را بمسافری نموده اند که چون بمنزلی رسید نزول کرد و دیگر چون اراده سفر کرد
ابتدا سیر کردن نمود و احادیث بسیار در این باب وارد گشته چنانچه ابن عباس
نقل فرموده که مردی گفت یا رسول الله کدام یک از عملها بهتر است فرمود که بر تو
باد که ملازم حال مرتحل باشی یعنی عمل حال مرتحل زیرا که مضافی مقدر است پس آن مرد
گفت چیست حال مرتحل فرمود که حال مرتحل صاحب قرآنست که چون ختم آخر کرد
شروع در ختم دیگر نمود و هم چنین از سلف رحمهم الله نص وارد گشته که از عقب
ختم دعا کرده اند بنا بر حدیثی که روایت کرده شد و در حدیثی دیگر فرموده
هر آن کس که قرآن را بخواند باشد او را نزد خدای تعالی دعا مستجاب و در حدیثی دیگر
چنین است که در نزد هر ختمی دعوتی مستجاب هست یا آن که آن دعوة را زود
مستجاب فرمایند یا آن که در اجابت تاخیر نمایند تا بوقت مصلحت پس بر ذمه همه
امکان واجب و لازم است اقتدا بسلف نمودن اما دعا را چند چیز
در کار می باید چنانچه شیخ ابو سلیمن دارانی رحمة الله علیه فرموده که دعا را
ارکان و اجنحه و اسباب و اوقات است پس اگر دعا موافق ارکان می آید دعا
قوی می گردد و اگر موافق اجنحه می آید در آسمان طیران می گیرد و اگر موافق
اوقات می افتد فیروزی می یابد و اگر موافق اسباب می آید حاجت گذارده می شود
بعد از آن بیان فرموده که ارکان دعا حضور دل است و تنگی دل و استکانت و خشوع و
فروتنی کردن و دل را بخدای تعالی متعلق ساختن و از اسباب بریدن و اجنحه دعا
صدق است و اوقاتش سحرگاهان است و اسبابش درود است بر پیغمبر صلی الله علیه و آله

وسلم اما آنچه از قرآن و احادیث مصطفویه معلوم شده آنست که دعا از سر
اخلاص کند و ریا و سمعه را در آن مدخل ندهد و عملی چنین که از برای خدای کرده
باشد آن را وسیله سازد چنانچه در حدیث آن سه کس که در غار بوده اند آمده
دوم اجتناب از حرام سوم با وضو بوده چهارم استقبال قبله
پنجم هر دو دست را بر داشتن و از ادب آنست که هر دو دست برهنه دارد
چنانچه از ابو سلیمن مذکور منقولست که گفت شبی بغایت سرد در محراب بودم پس از
غایت سرما در دعا یک دست را پنهان کردم و یک دست را بر داشتم پس خواب
مرا غلبه کرد و دیدم که این دست برهنه را چیزی از بهشت در آن نهادند
بعد از آن هاتفی آواز داد که ای ابو سلیمن بدرستی که نهادیم در این دست آنچه
رسید باین دست پس اگر آن دست دیگر برهنه بودی در آن نیز بنهادیمی پس
با خود جزم کردم که خواه در گرما و خواه در سرما دعا نکنم الا بدست برهنه
ششم بر زانو نشستن هفتم در دعا رعایت سجع و تکلف نا نمودن
هشتم ثنای بر خدای تعالی در اول و آخر دعا و از این جهة مستحب داشته اند
که دعا را ختم کنند بقوله تعالی سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین نهم صلواة بر حضرة رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم هم در اول و هم در آخر چه منقولست از امیر المؤمنین علی ع که دعا موقوفست
در میان آسمان و زمین و بالا نمی رود تا آن زمان که صلواة بر حضرة او می فرستند
دهم آمین گفتن هم دعا کننده را و هم شنونده را یازدهم یقین اجابة
داشتن و دل خویش را حاضر گردانیدن دوازدهم بعد از فراغ از دعا
هر دو دست را بر روی مالیدن سیزدهم دعائی چند که از آن
حضرة ع ماثور شده اختیار نمودن چنانچه ابو منصور رجائی در کتاب فضایل
قرآن آورده از داود بن قیس رضی الله عنه که بود عادة مبارک حضرة رسول صلی الله علیه

که می فرمود در وقت ختم قرآن این دعا اللّهمّ ارحمنی بالقرآن واجعله
لی اماماً ونوراً وهدىً ورحمةً اللّهمّ ذكّرنی منه ما نسیتُ وعلّمنی
منه ما جهلتُ وارزقنی تلاوته آناء اللیل والنهار واجعله
لی حجّةً یا ربّ العالمین و هم چنین صحیح گشته از حضرت او صلی الله علیه وسلّم
این دعا که جامع خیر دنیا و آخرت است اللّهمّ انّی عبدك ابن امتك
ناصیتی بیدك ماضٍ فیّ حكمك عدلٌ فیّ قضاؤك اسألك بكلّ اسمٍ هو
لك سمّیتَ به نفسك او انزلته فی كتابك او علّمته احداً من
خلقك او استأثرت به فی علم الغیب عندك ان تجعل القرآن
ربیع قلبی ونور بصری وجلاء حزنی وذهاب همّی و در رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلّم در آخر حدیث این معنی را فرموده والله اعلم که بخواند
این دعا را هیچ کس الّا آن که خدای تعالی هم او را ببرد و بدل کند اندوه او را
بفرح و فرج اللّهمّ اجعل هذا الجمع سبباً لحج اشتاتنا و وسیلة لقبول اعمالنا
وستر القبایح افعالنا و موجباً لتحسین احوالنا وامننا فی الدارین حسنة
فانّك مجیب الدعوات وغافر الخطیئات اللّهمّ ربّنا آتنا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك یا ارحم الراحمین

یا ربّ تمام شد اصول کتاب منهاج الشرفی
القرآن الغرّ والله اعلم بالصواب

و به نستعین
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الذی جبلنی علی فطرة الاسلام وجعلنی من جملة حملة كلام
خیر الكلام والصلوة والسلام علی المنتهی سند القرّاء الغرّاء سیّد
الانبیاء الاجلّاء وعلی آله واصحابه الحافظین الراوین لاقواله
الناقلین بطرق شرعه واعماله ما قرء حافظ و وجد لافظ
وبعد عرض می کند فقیر کم بضاعت شیخ ابو سعید الابیوردی
بلغه الله او را در مناه و قرن سعادة اسمه عسی ماه که این رساله‌ایست
مبتنی بر تبیین و تشریح راویین امام عاصم بر وجهی که در ضمن قصیده
اندماج یافته یعنی بروایت حفص و ابو بكر بطریق عبید بن الصبّاح و
یحیی بن آدم القرشی و ذکر وقف و وصل کلم مختلف فیه و بعضی متفق علیه
غیر مشهور و معلوم که ناچار است قاری قرآن را دانستن آن تا آنچه
می خواند بیکدیگر مخلوط نسازد و از طریقه مرضیه این طایفه قدم
بیرون ننهد **باعث بر تحریر** این آن که در این ولا بعضی متعلّمین را
که قابلیت فطری داشت اهتمام تمام بود بتلاوة کلام ربّانی و حفظ
آیات سور قرآنی و چند نوبت بواسطه این التماس و استدعا نمود که نسخه
در کیفیت قراءة بعضی ائمه مذکوره بنویسد تا آنچه خوانده می شود
از روی وقوف و بصیرت باشد و این فقیر بنا بر قلت بضاعت
وعدم استطاعت در این صناعت تسویف و تاخیر می نمود تا آخر
الامر چاره جز تصدیق و اذعان این معنی متصوّر نشد با آن که خاطر
کلیل و ذهن علیل را انواع پریشانی و حرمان از امانی حاصل بود
اقدام اهتمام بر طبق ملتمس و مرام مبذول و مصروف شد و بیانی
ورقی چند در سلک تسوید منخرط کردانید مستنبط از کتب معتبره و زبر

مشهوره که در این فن مصنّف بوده‌اند را بموجب فحوای حدیث ادخال
السرور فی قلب المؤمن خیر من عبادة الثقلین باسم مسرّة الحفاظ
مسمّی کردانید که منشاء بهجت و سرور و وسیله امید ابتهاج جمهور نظّار
کردد و مبتدیان این طایفه را نافع و عاصم باشد **اما قاعده**
و طریقه ملتزم است که هر جا کیفیت قراءة کلمه گفته شود مرّة ثانیا
بذکر و تکرار قراءة مثل آن کلمه اگر متفق باشند خوض و شروع ننمود
اصالة و قصدا ایضا و چون معاجم هم از تعرّف و تعلّم بقراءة سبعه
در غایت قصارة اند مستحسن آن نمود که این اوراق مقصور بر این قرات
و مزیّن بر نبشتن این روایت باشد چون در اکثر امصار و بلاد متداول
و شایع این قراءة است و سند سلسله او بواسطه واحده منتهی
بکبار و ثقات اصحاب است که از آن جمله است امیر المؤمنین علی رضی الله عنه
کذا المذکور فی التیسیر و هو معیر کل غیر انه معین بالتلاوة و قرین بالقراءة
سورة البقرة ثم اتخذتم اختلاف و لا بین الراویین در این
کلمه است حفص با ظهار ذال معجمه می خواند و ابو بکر با دغام هر جا که واقع
شود خواه مدخول ثم باشد و خواه بنا شد جمع باشد یا مفرد باشد
ادغام در لغة ادراج و ادخال شئ است در شئ مطلقا و منه ادغمت
اللجام فی فم الفرس **و در اصطلاح** عبارتست از ادخال مخصوص
یعنی در آوردن حرف ساکن در حرفی که مثل وی باشد بر وجهی که هر دو
یک حرف مشدّد شوند و غرض از وی تخفیف است **و ادغام** اقسام دارد
واجب و جایز و ممتنع چنان چه در علم تصریف بتفصیل مذکور است
و عند القرّاء منقسم است بقسمین کبیر و صغیر که حرف اوّل در قسم اول
از ادغام متحرّک است و در قسم ثانی ساکن خواه مثلین باشد و خواه متقاربین

و ادغام

و ادغام کلمه مذکوره از قبیل قسم ثانی است **و اظهار** آنست که علی حاله
ثابت و بر وضع طبیعی خود واقع باشد و جمیع مواضع و مواقع کلمه مذکوره
یعنی ادغام ذال در تا بحسب عدد هفده است و در چهارده سوره یکی
این سوره و سوره آل عمران و انفال و هود و رعد و کهف و حج
و مؤمنون و فرقان و شعرا و عنکبوت و فاطر و مؤمن و جاثیه
هزوا حفص بواو می خواند بجای همزه و ابو بکر بهمزه در موضع واو مطلقا
و ضمّ زا متفق است و این کلمه در یازده موضع است و در هفت سوره
یکی این سوره و سوره مائده و کهف در هر یکی دو موضع و انبیا و فرقان
و لقمان دو موضع و جاثیه **تعملون اولئك** حفص بخطاب میخواند بتا
و ابو بکر بغیبت و بیا هر جا که واقعست و آن در چهار موضع است و در
چهار سوره یکی این سوره و سوره هود و نمل و منافقون و در باقی مواضع
اختلاف نیست **لجبریل** حفص بکسر جیم و کسر را مهمله و یاء ساکن می خواند
و ابو بکر بفتح حرفین و همزه مکسوره در موضع یا خواه مدخول جاره باشد
یا نباشد و این در سه موضع است و در دو سوره یکی در همین سوره
و دیگری در سوره تحریم لیکن آن چه در این سوره است بفتح لام است دوم
آنچه در سوره تحریم است بضم باتفاق **و میکال** حفص بحذف یاء
ساکن و حذف همزه ماقبل می خواند و ابو بکر باثبات همزه مکسوره و یاء
مذکوره و در غیر این سوره این کلمه واقع نیست **عهدی** حفص
باسکان یاء اضافه می خواند لیکن بحذف وی تا التقاء ساکنین لازم نیاید
و ابو بکر بفتح در وصل اما در وقف باتفاق باثبات و سکون یا می خواند
و مراد بیاء اضافه یاء متکلّم است که اتصال وی اختصاص بیکی از کلم ثلاث ندارد
بیتی حفص بفتح یاء اضافه می خواند و ابو بکر باسکان مخالف قراءة

سابق مطلقا واین کلمه در سه موضع است و در سه سوره یکی این
سوره و دیگری سوره حج و سورهٔ نوح **ام تقولون** حفص بخطاب
میخواند وابو بکر بغیبت و در وقف و وصل بر ما قبل که کلمه مخلصون است
نیز اختلاف دارند ابو بکر وقف می کند و حفص وقف نمی کند پس بر
کلمه مذکوره حرف لا را که رمز عدم وقف است بسیاهی باید نوشت و
حرف طا را که علامت وقف مطلق است بسرخی اگر اصل مصحف بقراءة
حفص مکتوب باشد **لرؤف** حفص باثبات همزه و واو میخواند
وابو بکر باثبات همزه فقط خواه لام در آمده باشد بر وی وخواه در نیامده
باشد وجمیع مواضع این کلمه یازده است و در هشت سوره یکی این سوره وآل
عمران وتوبه ونحل وحج ونور وحدید وحشر **خطوات**
حفص بضم طا میخواند وابو بکر باسکان هر جا که آید وان در پنج
موضع است و سه سوره این سوره و سوره انعام و سوره نور
لیس البر حفص بنصب را میخواند وابو بکر برفع و در موضع ثانی
که متصل بحرف عطف است یعنی ولیس البر اجماع است بر رفع وانچه مدخول
کلمه لکن است باتفاق بر نصب می خوانند **من موص** حفص بسکون
واو وتخفیف صاد میخواند وابو بکر بفتح واو وتثقیل وتشدید صاد
و در تنوین مجرور اتفاق است پوشیده نماند که مراد از تخفیف است که بتشدید
نباشد و بسکون یا بحرکت متصف باشد **ولتکملوا** حفص بسکون کاف
وتخفیف میم میخواند وابو بکر بفتح کاف وتشدید میم وباتفاق بر کسر میم
می خوانند **البیوت** حفص بضم با جمله میخواند وابو بکر بکسر
خواه معرفه باشد وخواه نکره مضاف باشد یا غیر مضاف وجمیع مواضع
وی سی وشش است و در پانزده سوره یکی این سوره ودیگری آل عمران ونسا

وطلاق
واعراف ویونس وحجر ونحل ونور وشعرا ونمل وعنکبوت واحزاب وزخرف وحجرات
فی السلم اگرچه در کسر این موضع بین الراویین اختلاف نیست اما ذکر این
بواسطه آنست که در بعضی مصاحف روایتین تصحیح کرده اند وان سهو است
وموضع اختلاف در این کلمه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **حتی یطهرن**
حفص بتخفیف طا وها میخواند وضم ها وابو بکر بر تثقیل وفتح حرفین که
در اصل یتطهرن بوده باشد تا را ادغام کرده اند در طا لاتحاد المخرج **قدره**
حفص بفتح دال میخواند وابو بکر بسکون و در موضع ثانی نیز کیفیت قراءة باین
طریق است **وصیة** حفص بر نصب تاء منونه میخواند وابو بکر برفع
وی وبر ما قبل که کلمه ازواج است بهر حال رقم وقف جایز است اما وصل
اجوز است از وقف چنان چه در جامع الوقوف وفوائد للامام سجاوندی
مذکور است **ویبسط** حفص بسین میخواند وابو بکر بصاد خالص و در
باقی مواضع باتفاق بسین میخوانند چنانچه بروایت حفص وابو بکر بضم هر جا که
باشد وان در سه موضع است و سه سوره یکی این سوره وسوره حجرات وسوره
زخرف لیکن در موضع اول و سیم بر تنوین منصوب باتفاق و در موضع
دویم بتنوین مرفوع باتفاق حفص بکسر عین میخواند وابو بکر نیز
لیکن حفص بحرکت تامه تلفظ میکند وابو بکر باخفا واختلاس وی
بطریق شاطبی وباین کیفیت میخوانند آنچه در سوره نسا است وکسر نون
در موضعین منقول است اما کیفیت تلفظ بقراءة ابو بکر موقوف بر سماع است
واز عبارة مستفاد نمیگردد بدان که اختلاس در این اصطلاح عبارت است
از خطف واسراع تلفظ بحرکت یعنی بحرکت ربوده بر وجهی که خصوصیت
حرکت ملفوظ عند السامع بینت ظاهر نشود **ویکفر** حفص بیا غیب
میخواند وابو بکر بنون تکلم و در رفع را متفق است و بر ما قبل که کلمه خبیر لکم است

بهر دو روایت وقف است مگر بقراءة جزم را که وقف خوب نیست چنانچه
در ایضاح اهوازی رحمه الله مصرح است وهو قوله ویحسن الوقف علی قوله تعالی خیر
لکم فی من رفع ویکفر سواء قرء بالنون او بالیا ولا یحسن فیمن جزم **فاذنوا**
حفص باسکان همزه مقصوره میخواند بعد از فا وفتح ذال معجمه وابو بکر بفتح
همزه ممدوده وکسر ذال مذکوره ظاهر است که مراد بقصر حذف وترک الف است
وبمد اثبات وابقاء وی و در عبارة صاحب شاطبی اراده معنیین مذکورین
شایع است **سوره آل عمران الم الله** در هدایه می گوید
در کلمه الم الله بقطع الف وسکون میم خوانده است ابو یوسف اعشی
که از تلامذه ابو بکر است و دیگران بوصل الف وفتح میم خوانده اند و در
کتاب مفردات قرشی می گوید که یحیی بن ادم دو روایت است وصل وقطع اما
اول اصح است و در مغنی می گوید که اعشی وبرجمی بسکون میم وقطع همزه خوانده اند
رضوان حفص بر کسر را مهمله میخواند وابو بکر بضم هر جا که واقع شود
مگر در موضع ثانی سورهٔ مائده وهو قوله من اتبع رضوانه که ابو بکر موافق
حفص است واختلاف نیست بطریق شاطبی از یحیی بن ادم اما بطریق هدایه ابو بکر را
در این موضع نیز ضم راست بروایت ابو یوسف اعشی که اضبط اصحاب وی است
چنان چه در ایضاح مصرح است وبطریق علیمی نیز ضم است از ابو بکر چنان چه در تیسیر
شیخ مذکور است وجمیع مواضع این کلمه سیزده است و در هفت سوره
یکی این سوره ودیگری سوره مائده وتوبه وقتال وفتح وحدید وحشر **من
المیت** حفص بر تثقیل وکسر یا میخواند وابو بکر بتخفیف واسکان وی
هر جا که واقع شود خواه معرفه وخواه نکره وان در ده موضع است و در شش سوره
یکی این سوره وسوره انعام واعراف ویونس وروم وفاطر **وجهی** حفص
بفتح یا اضافه میخواند وابو بکر باسکان وباین وجه آنچه در سورهٔ انعام

بما وضعت حفص بفتح عین وسکون تا میخواند وابو بکر باسکان عین
وضم تا وبر کلمه انثی که قبل از کلمه مذکوره است ابو بکر وقف می کند وحفص وقف نمی کند
وکفلها زکریا حفص بقصر وبی همزه میخواند مطلقا وابو بکر بمد وبه
همزه منصوب در موضع اول در سورهٔ انعام واول مریم وسوره انبیا و در
باقی مواضع برفع واین کلمه در هفت موضع است و در چهار سوره یکی این سوره
ودیگری سورهٔ انعام ومریم وانبیا **فیوفیهم** حفص بیا غیب میخواند
وابو بکر بنون تکلم **یؤده** حفص باشباع کسر ها میخواند وابو بکر بسکون
وی وهم چنین میخوانند در موضع ثانی لا یؤده است لیکن این اختلاف
در صورت وصل است و در حین وقف حفص موافق ابو بکر است ومراد
باشباع کسر ها آنست که بیان چه حرکت ها جزو او باشد تلفظ کنند وان
حرف یا است در این موضع پس بقراءة حفص در حین وصل بعد یا یک خوانند
یبغون حفص بغیبت میخواند وابو بکر بخطاب و در عدم وقف
اتفاق است **یرجعون** حفص بغیبت میخواند وابو بکر بخطاب و در
وقف متفق اند **حج البیت** حفص بر کسر حا میخواند وابو بکر بفتح
و در غیر این موضع اختلاف نیست واتفاق است بر فتح چنان چه بقراءة ابو بکر
وما یفعلوا حفص بصیغه غایب میخواند وابو بکر بصیغه خطاب
وباین طریق میخوانند در کلمه فلن تکفروه که بعد از وی است یعنی حفص
بیاء غیبت میخواند وابو بکر بتاء خطاب **قرح** حفص بفتح قاف میخواند
وابو بکر بضم معرفه کانت او نکره واین کلمه در سه موضع است
در این سوره دو موضع نکره ویک معرفه و در غیر این سوره نیست
نؤته حفص باشباع کسر ها مختلسه کنایه میخواند میخوانند وابو بکر
بسکون در وصل اما در وقف متفق اند وباین طریق میخوانند در موضع

و آن چه در سورهٔ الشوری است که عبارت از حم عسق است **مستم** حفص
موافق ابوبکر است و بضم می‌خوانند در دو موضع این سوره خاصة کما هو المذکور فی
التیسیر والشاطبی واللقیطه و در وایتین نیست چنانچه در بعضی مصاحف مکتوب است
و مواضع اختلاف مذکور خواهد شد انشاء الله **مما یجمعون** حفص بصیغهٔ
مغایب می‌خواند و ابوبکر بصیغهٔ مخاطب و در سورهٔ یونس باتفاق بغیبة می‌خوانند
لتبیننه حفص بلفظ خطاب می‌خواند و ابوبکر بغیبة و هم چنین می‌خوانند
در کلمهٔ ولا تکتمونه که بعد از وی است **سورة النساء وسیصلون**
حفص بفتح یا می‌خواند و ابوبکر بضم و بر کلمه نارا وقف است بروایت ابوبکر
اما بروایت حفص وقف نیست و محل آن اخر آیت است یعنی چنانچه در جامع الوقوف درج
یوصی بها حفص بکسر صاد می‌خواند و ابوبکر بفتح و در موضع ثانی حفص
تابع ابوبکر است و اختلاف نیست **مبینة** حفص بر کسر یا می‌خواند و ابوبکر
بفتح خواه مفرد باشد و خواه جمع و جمیع مواضع از شش است و در چهار سوره
و یکی در این سوره و دیگری سوره نور و احزاب و طلاق **واحل لکم**
حفص بضم همزه و کسر حا می‌خواند و ابوبکر بفتح حرفین و بر کلمهٔ علیکم که ماسبق
وی است ابوبکر وقف نمی‌کند و حفص را وقف جایز است **فاذا احصن**
حفص بضم همزه و کسر صاد می‌خواند و ابوبکر بفتح ایشان و در وقف بر ماقبل
که کلمه اخدان است متفق اند **کان لم تکن** حفص بتاء تانیث می‌خواند
و ابوبکر بیاء تذکیر **نوله** حفص باشباع کسرهٔ ها می‌خواند و ابوبکر بفتح ایشان
و در وقف باسکان و هم چنین می‌خوانند در کلمهٔ نصله که بعد از وی است
چنانچه گفته شد در کلمهٔ یؤده **یدخلون الجنة** حفص بفتح یا و ضم خا می‌خواند
یعنی بصیغهٔ معلوم و ابوبکر بضم یا و فتح خا یعنی بصیغهٔ مجهول و هم چنین در هرجا
که باشد و آن در سه سوره است و در چهار موضع در این سوره و سوره مریم و مؤمن

یکی

لیکن موضع دوم سوره مؤمن سیدخلون است و آن چه در سورهٔ اعراف است
ابوبکر موافق حفص است و اختلاف نیست **سوف یؤتیهم** حفص بیاء غیب
می‌خواند و ابوبکر بنون تکلم **سورة مائده شنان** بفتح نون اولی می‌خواند
و ابوبکر بسکون وی و بایں طریق می‌خواند در موضع دوم نیز و ضم نون ثانی متفق است
وارجلکم حفص بنصب لام می‌خواند چنانچه معمول به اهل سنة است و ابوبکر
بجر جوار که موجب لزوم مسح نیست چنان چه شعار اهل رفض است **یدی**
الیک حفص بفتح یاء اضافه می‌خواند و ابوبکر باسکان وی در وصل اما در وقف
متفق اند **رسالته** حفص بصیغه مفرد می‌خواند و نصب تا و ضم ها و ابوبکر
بصیغه جمع و جر تا و ها و باتفاق وقف است بر کلمهٔ رسالته و بایں طریق می
خوانند آن چه در سورهٔ انعام است **عقدتم** حفص به تثقیل قاف
می‌خواند و ابوبکر به تخفیف و حذف الف بین العین و القاف متفق است
استحق حفص بر فتح تا و حا می‌خواند و ابوبکر بضم تا و کسر حا می‌خوانند
الاولیان حفص بلفظ تثنیه می‌خواند چنان چه مذکور است و وقف
می‌کند بر کلمهٔ یقسمان و ابوبکر بلفظ جمع یعنی الاولین که جمع اول باشد
و وقف می‌کند بر اولین چنانچه در جامع الوقوف اورده **الغیوب**
حفص بضم غین می‌خواند و ابوبکر بکسر در هر موضع که باشد و آن در
چهار محل است و سه سوره یکی این سوره و سورهٔ توبه و سبا **انی**
حفص بفتح یاء اضافه می‌خواند و ابوبکر باسکان بطور یکه در کلمهٔ یدی
مذکور شد **سوره انعام من یصرف** حفص بضم یا و فتح را
می‌خواند بصیغهٔ مجهول و ابوبکر بفتح یا و کسر را بصیغه معلوم **فتنتهم**
حفص برفع تا می‌خواند که بعد از نون است و ابوبکر بنصب وی
ولا نکذب حفص بنصب با می‌خواند و ابوبکر برفع و نون متکلم

متفق است که قبل از کاف است **افلا تعقلون** حفص بتاء خطاب می‌خواند
و ابوبکر بیاء غیب و به هر تقدیر وقف تام است و هم چنین می‌خوانند آن چه در سوره
اعراف است لیکن کلمهٔ افلا تعقلون که در اخر سورهٔ یوسف است و سورهٔ یس و والصافات
متفق صیغهٔ خطاب و غیبت است اما آنچه بصیغهٔ خطاب است در سورهٔ یوسف
و والصافات است و آنچه بصیغه غیبت است در سورهٔ یس **انه من عمل**
و فانه باتفاق بفتح همزتین می‌خوانند و اختلاف نیست چنان چه بعضی گمان
برده اند و بر ماقبل که کلمه الرحمة است وقف جایز نیست باتفاق چنانچه در کواشی
گفته است **ولتستبین** حفص بتاء تانیث می‌خواند و ابوبکر بتذکیر
لیکن مختلف فیه تا است که بعد لام است و تاء ثانی متفق است **خفیة**
حفص بضم خاء معجمه می‌خواند و ابوبکر بکسر و هم چنین در سورهٔ اعراف
اما اگر ماقبل از خا باشد چنانچه در اخر سوره اعراف است اختلاف در آن هیچ
روی نیست و باتفاق به کسر خا می‌خوانند **رای کوکبا** تفصیل این مبحث
آنست که حفص حرفی را و همزه را به فتح می‌خواند مطلقا وقفا و وصلا
خواه بعد از ایشان ساکن باشد چون رای القمر و خواه نباشد چون کلمهٔ مذکوره
و ابوبکر باماله را و همزه می‌خواند اگر قبل از متحرک باشد اما در آن صورت
که بعد از ایشان ساکن باشد منفصل کالمذکور در اماله را ان همزه خلاف
دارند بطریق شاطبی و بیک وجه موافق حفص است و بفتح می‌خوانند پس وی را
اماله را باشد فقط و اماله همزه نیز اگر بعد از ایشان ساکن نباشد اما
این خلاف در صورتیست که آن ساکن منفصل باشد یعنی در اول کلمه دوم
باشد که اگر متصل باشد چون رانه و راوت قراء سبعه را باجماع فتح
حرفین است **بدانکه** فتح لغة گشادن را گویند مطلقا و اصطلاحا
عبارتست از استقامة نطق بالف و فتحه من غیر انحراف و منقسم می‌شود

بقسمین

بقسمین قسم اول را فتح شدید می‌گویند یعنی گشادن دهان بر نهایت و استعمال
این قسم بین القراء ممنوع است و قسم ثانی را فتح متوسط که عبارتست از تلفظ
بچیزی که میان فتح و اماله متوسطه باشد یعنی نه فتح محض باشد و نه اماله
محضه و این قسم اراده وی عند القراء مستعمل است که وی را ترقیق نیز گویند
چنانچه در نشر شیخ مذکور است و اماله در لغة خمیدانیدن و میل دادنست
مطلقا من الحرکة او غیرها و در این اصطلاح عبارتست از میل دادن
مخصوص یعنی انحراف نطق که مقرون بفتحه و الف باشد بر کسره و یا و اماله را
نیز دو قسم است اماله محضه که عبارتست از کثرة میل فتحه و الف بکسره
و یا و اماله بین بین که عبارتست از قلة میل و تلفظ میان فتح بین بین
و میان اماله محضه و کلاهما جایز فی القراءة جار فی لغة العرب کما هو
المذکور فی نشر الشیخ و مراد از اماله در این مقام قسم اول است تلفظ بفتح بین بین
و اماله بین بین در غایت صعوبت است و از السنه حذاق این فن توان دانست
نه از تقریر و هو الیسیر لحل العسیر حاصل که مواضع وقوع حرفین من
الراء والهمزة که میان ایشان در آن اختلاف است بحسب عدد بیست دو است
در چهارده سوره یکی این سوره و دیگری سوره هود و یوسف و نحل
و کهف و طه و انبیا و قصص و احزاب و والصافات و والنجم و تکویر
و اقرء **ولتنذر** بتاء خطاب می‌خواند و ابوبکر بیاء غیب **بینکم**
حفص بنصب نون می‌خواند و ابوبکر برفع و در غیر این موضع اختلاف
نیست و ابوبکر موافق حفص است **انها اذا جاءت** حفص بفتح همزه
می‌خواند بلا خلاف و ابوبکر را وجهین است بوجهی موافق حفص است
و بفتح همزه می‌خواند و بوجهی مخالف وی است و بکسر همزه می‌خواند پس
اختلاف من وجه باشد نه مطلق و بر ماقبل که کلمهٔ یشعرکم است

ابو بکر وقف می کند دران وجه که مخالف است و وصل می کند دران وجه
که موافق است چون حفص بدان که بر روایت فتح همزه وقف جایز است
چون ان بمعنی لعل باشد چنانچه در ایضاح مذکور است و در زاد القراء نیز
منقول از ابن انباری **منزل** حفص بفتح نون و تشدید زاء معجمه
می خواند و ابو بکر باسکان نون و تخفیف زاء مذکوره و در غیر این مواضع
اختلاف نیست **حرم علیکم** حفص بفتح حا و را می خواند بصیغه معلوم
و ابو بکر بضم حا و کسر را بصیغه مجهول و فتح میم متفق است و در کلمه فصل
لکم که قبل از وی است باتفاق بفتح فا و صاد می خوانند و در باقی مواضع
اختلاف نیست **حرجا** حفص بفتح را می خواند و ابو بکر بکسر و فتح حا
متفق است **یصعد** حفص بتشدید صاد و عین می خواند بحذف
الف بینهما و ابو بکر بتشدید صاد و تخفیف عین باثبات الف بین الحرفین
ویوم یحشرهم کما قبلا و کلمه یعلمون است نزد الظالمون حفص
بیاء غیب می خواند و ابو بکر بنون تکلم و هم چنین است کیفیت قراءة
در موضع ثانی سورهٔ یونس و آنچه در سورهٔ فرقان و سبا است
و این کلمه در چهار محل است و در چهار سوره که گفته شد **مکانتکم**
حفص بصیغه مفرد می خواند و قصر نون و ابو بکر بصیغه جمع و مد نون
و کیفیت قراءة باین طریق است در هر جا که باشد و مجموع امکنه وی
پنج است و در چهار سوره یکی این سوره و دیگری سورهٔ هود و یس و در
پوشیده نماند که مراد بقصر و مد همان معنی است که در کلمه فانذر در سوره
البقره گفته شد **وان یکن میتة** حفص بتذکیر می خواند
و یا و ابو بکر بتانیث و تا و نصب تا میتة علی الاتفاق است و در روایتین
نیست چنانچه بعضی گمان برده اند **تذکرون** حفص بتثقیل
کاف می خواند و ابو بکر بتثقیل ذال نیز هر جا که مذکور باشد

و مجموع مواضع آن هفده است و در سیزده سوره این سوره و سورهٔ اعراف
و یونس و هود و نحل و مؤمنون و نور و نمل و الصافات و جاثیه و الذاریات
و اذا وقعت و الحاقة **سورة اعراف لتنذر به** در جامع اورده از
نافع و ابو بکر که گفته اند وقف درین موضع حسن است **ولکن لا تعلمون**
حفص بخطاب می خواند و ابو بکر بغیبة و در موضعین اولین این سوره باتفاق
بخطاب می خوانند **یغشی اللیل** حفص باسکان غین معجمه می خواند و تخفیف
شین مثلثه و ابو بکر بفتح غین و تثقیل شین مذکورتین و همین طریق می
خوانند در سورهٔ رعد **بسطة** حفص بسین می خواند و ابو بکر بصاد
خالص باتفاق لیکن آنچه در سورهٔ البقره است باتفاق بسین می خوانند و خلاف
نیست **انکم** حفص بهمزه واحده مکسوره می خواند علی الخبر و ابو بکر بهمزتین
محققتین اولی مفتوح علی الاستفهام و بوقف بر عالمین زیرا که ما بعد وی جمله
مستانفه است باین قراءة چنانچه در کواشی می گوید و باین کیفیت می خوانند
در موضع اول سورهٔ عنکبوت که انکم لتاتون الفاحشة است لیکن در موضع
ثانی وی که ائنکم لتاتون الرجال است و آنچه در سورهٔ انعام و نمل و فصلت
است باتفاق بصیغه استفهام و بهمزتین می خوانند و حفص موافق ابو بکر است
فارسل معی حفص بفتح یاء اضافة می خواند و ابو بکر باسکان هر جا که آید
و آن یازده موضع است و در هفت سوره این سوره و سورهٔ توبه و کهف
و انبیا و شعراء و قصص و تبارک ثانی **ان لنا** حفص بیک همزه می خواند
و ابو بکر بدو همزه چنانکه در کلمهٔ انکم گفته شد و آنچه در سورهٔ شعرا است
باتفاق بدو همزتین است **تلقف** حفص باسکان لام و فتح قاف مخففه
می خواند و ابو بکر بفتح لام و فتح قاف مشدده در هر محل که مذکور باشد
و آن در سه موضع است و سه سوره این سوره و سورهٔ شعراء و طه

در وصل

ءامنتم حفص بیک همزه واحده ممدوده می خواند که بعد از همزه ساکنه است
و ابو بکر بدو همزتین ثانیه ممدوده و لیکن به تحقیق نه به تسهیل و هم چنین می خوانند در سوره
طه و شعراء و این کلمه مذکوره در سه موضع است و سه سوره چنانچه گفته شد
و الوجه ما ذکرناه انفا فی کلمة ائنکم **یعرشون** حفص بکسر را می خواند و ابو بکر بضم
و مثل این است آنچه در سورهٔ نحل است **قال ابن ام** حفص بفتح میم می خواند
و ابو بکر بکسر و باین کیفیت در سوره طه **خطیئاتکم** باتفاق بصیغه
جمع و کسر تا می خوانند و در روایتین نیست و هم چنین در سورهٔ نوح است باتفاق
بصیغه جمع می خوانند و اختلاف نیست **معذرة** حفص بنصب تا می خواند
و ابو بکر برفع و در تنوین متفق اند **بئیس** حفص بهمزه مکسوره می خواند
و یا ساکنه که بعد از وی بر وزن فعیل و ابو بکر بتقدیم یا مذکوره و تاخیر
همزه مفتوحه بر وزن فعیل و موافق حفص نیز می خوانند پس ابو بکر را خلاف
باشد من وجهی و وجهین ابو بکر در تقریب نشر مذکور است **یمسکون**
حفص بفتح میم و تشدید سین مهمله مکسوره می خواند که مضارع تمسک است
و ابو بکر باسکان میم و تخفیف سین مذکوره که مضارع امساک باشد
شرکاء حفص بضم شین مثلثه می خواند و فتح را و کاف ممدوده مهموزه
بی تنوین علی الجمع و ابو بکر بکسر شین و سکون را با تنوین کاف بی الف
در تلفظ علی المصدر **سورة الانفال رمی** حفص بفتح میم و ابو بکر با ماله
محضه **موهن کید** حفص بترک تنوین و خفض دال می خواند باضافه
و ابو بکر باثبات تنوین و نصب دال بغیر اضافه لحالفتهما انفا لقوله المحرون
وان الله حفص بفتح همزه می خواند و ابو بکر بکسر وی و در وقف و وصل
بر ما قبل که کلمه و لو کثرت است نیز اختلاف دارند ابو بکر وقف می کند و حفص
وقف می کند اما بعضی گفته اند که بر روایة فتح الف وقف جایز است بر و لو کثرت

چنانچه در جامع آورده پس بر روایة حفص نیز وقف توان کرد و در کلمتی و ان الله موهن کید
و ان للکافرین باتفاق بر فتح همزه می خوانند **من حی** حفص بادغام یائین می خواند
بر وزن مد و ابو بکر باظهار یائین بر کسر اول و فتح ثانی بر وزن علم **ولا یحسبن**
حفص بغیبة می خواند و ابو بکر بخطاب و بر کلمه سبقوا باتفاق وقف می کند مگر
بر روایة فتح الف انهم که وقف نیست بر و چنانچه در جامع آورده اما آنچه در سورهٔ
آل عمران است بینهما اختلاف نیست و در موضع ثانی و ثالث را بغیبة می خوانند چنانچه
حفص اینجا و در موضع اول و رابع و خامس که فلا تحسبنهم است باتصال ضمیر جمع
باتفاق بخطاب می خوانند چنانچه ابو بکر در این محل و آنچه در سورهٔ ابراهیم است
و نور باتفاق بخطاب است **للسلم** حفص بفتح سین می خواند و ابو بکر بکسر و هم
چنین می خوانند در سوره القتال پس موضع اختلاف این کلمه در دو سوره باشد
و آنچه در سوره البقره است کیفیت قراءة آن گفته شد **سورة التوبة**
وعشیرتکم حفص بلفظ مفرد می خواند و بحذف الف بعد الزاء و ابو بکر بلفظ
جمع و اثبات الف بعد الراء و ضم تا متفق است **یضل** حفص بضم یا و فتح ضاد
می خواند بنا بر مجهول و ابو بکر بفتح یا و کسرهٔ ضاد بنا بر معلوم و آنچه در سورهٔ
طه است حفص موافق ابو بکر است و اختلاف نیست **ان صلوتک**
حفص بتوحید و نصب تا می خواند و ابو بکر بجمع و کسر تا و باین طریق نیز در سوره
هود لیکن رفع تا در این سوره علی القراء نیز است و آنچه در سوره مؤمنون است
دو موضع است موضع اول بتوحید و دوم بجمع موضع سوره معارج باتفاق
علی التوحید است و اختلاف نیست **مرجون** حفص بحذف همزه می خواند میان
جیم و واو و ابو بکر باثبات همزه مفتوحه **جرف هار** حفص بضم را و
فتح ها می خواند و ابو بکر بسکون را و با ماله محضه در ها **الا ان تقطع**
حفص بفتح تا می خواند که در اصل تتقطع بوده است بتائین حذفت احدیهما

وابو بکر بضم على ما لم يسمّ فاعله **كادين يزيغ** حفص بتاء تذكير مى خواند وابو بکر بتاء تانيث
سورهٔ يونس الر در اين سوره وسورهٔ پنجگانه اينکه حفص بفتح را مى خواند
وابو بکر باماله محضه نه باماله بين بين چنان چه مذهب ورش است در ذوات الراء
اوايل سوره اين کلمه در شش موضع و شش سوره باشد **يفصّل الآيات**
حفص بياء غيب مى خواند وابو بکر بنون تكلّم وبر ما قبل که کلمه بالحق است
بهر دو روايه وقف خوبست اما بقراءة ابو بکر وقف خوبتر است از قراءة حفص
چنان چه در ايضاح اهوازى مذكور است حيث قال ويحسن الوقف على بالحق فى
القراءتين جميعا ويزداد حسنا بقراءة من قرئ بالنون ودر زاد القراء علامت
وقف نهاده است بر کلمه بالحق بتخصيص بر نون يا بيا **ولا ادريكم**
حفص بفتح را مى خواند وابو بکر باماله محضه هر جا که واقع شود خواه مدخول لا باشد
وخواه نباشد مفرد باشد يا جمع ومجموع ان در چهارده موضع است ودر
يازده سوره يکى اين سوره ودیگرى سوره الحاقه والمدثر وسوره المرسلات
وسوره الانفطار وسوره المطففين وسوره الطارق وسوره البلد و
سوره القدر وسوره القارعه وسوره الهمزه **متاع الحيوة الدنيا**
حفص بنصب عين مى خواند وابو بکر برفع وبر ما قبل که کلمه على انفسكم است
ابو بکر وقف مى کند وحفص وقف نمى کند اما در زاد القرا گفته که وقف است
بر انفسكم خواه کلمه متاع را برفع مى خوانند وخواه بنصب **امن لا
يهدّى** حفص بفتح يا مى خواند وابو بکر بکسر وکسر ها وتشديد دال متفق است
ان اجرى حفص بفتح يا اضافه مى خواند در وصل وابو بکر باسکان
ودر وقف متفق اند واين کلمه در نه موضع است ودر چهار سوره يکى اين سوره
وسورهٔ هود وسوره شعرا وسبا **ان تبوّا** حفص در روايه است
در حين وقف بر کلمه مذکوره عبيد الله بن ابى مسلم وهبيره روايه کرده اند

کبيرا

کمر بيا وقف کنند يعنى تبويا بدلا عن الهمزة وابن خواستى عن ابى طاهر عن الاشنانى روايه
مى کنند که بر همزه وقف کرده است ودر حال وصل بر همزه مى خوانند باتفاق وصاحب تيسير
بر روايه ثانيه خوانده است وصاحب شاطبيه نيز تضعيف روايه اول کرده است وابو بکر را
بلا خلاف وقفا ووصلا اثبات همزه است **ويجعل الرجس** حفص بيا غيب مى خواند
وابو بکر بنون تكلّم وعلى القراءتين بر ما قبل که کلمه باذن الله است باتفاق وقف است
ننج المؤمنين حفص بنونين ثانيه ساكن وتخفيف جيم مى خواند مضارع انجى
وابو بکر بفتح نون ثانى وتثقيل جيم مضارع نجى ودر موضع اول يعنى در کلمه
ثم ننجى رسلنا اختلاف نيست وکيفيت قراءة باثبات دو نون ثانيه مفتوح وتثقيل
جيم است واثبات يا وقفا ووصلا وهم چنين خوانده است حفص در سوره انبيا
اما ابو بکر بيک نون مضموم وجيم مشدّد خوانده است وان چه سوره يوسف است
باتفاق بيک نون مضموم است وتشديد جيم مکسوره وان چه در سوره مريم است
بدو نون وتثقيل جيم بدان که ائمه سبعه بر کلمه مذکوره چون وقف کنند
باتفاق بغير يا وقف کنند بنا بر اتباع رسم مصحف امام يعنى مصحف عثمان
که يکى از ارکان صحة قراءة است **سوره هود فعميت** حفص بضم
عين وتثقيل ميم مکسوره مى خواند وابو بکر بفتح عين وتخفيف ميم مذکوره
وان چه در سوره قصص است يعنى فعميت عليهم حفص موافق ابو بکر است
واختلاف نيست **من کل زوجين** حفص به تنوين لام مى خواند بى اضافه
وابو بکر بى تنوين وباضافه بنا على ما ذکرناه فى سورة الانفال وهم چنين
مى خوانند در سوره قد افلح **مجريها** حفص بفتح ميم واماله را مى خواند اماله
محضه وابو بکر بضم ميم وفتح را **يا بنىّ ارکب** ابو بکر در اين موضع
موافق حفص است وبفتح يا مى خواند ودر ساير مواضع بکسر يا وحفص مطلقا
بفتح يا مى خواند ومجموع از مواضع مختلف پنج است ودر سه سوره اول سوره

يوسف وسوره لقمن مطلقا وسوره والصافات الا ان **ثمود** حفص بفتح
تا ودال مى خواند بغير تنوين وابو بکر بفتح دال با تنوين در وصل وهم چنين
مخالفت دارند در وقف حفص بغير الف وقف مى کند وابو بکر بالف باتفاق
چنان چه از عبارت صاحب تيسير معلوم مى شود ودر اين پنج است کيفيت اختلاف
در هر موضع که باشد وان سوره فرقان وعنکبوت است ليکن ان چه در سوره
والنجم است ابو بکر موافق حفص است وبترک تنوين مى خوانند **يعقوب**
حفص بنصب با مى خواند وابو بکر برفع در وصل ودر وقف متفق اند
وبر ما قبل که کلمه باسحق است ومدخول فبشرناها ابو بکر وقف مى کند وحفص
نمى کند اما جايز است بر روايه وى نيز وقف بر ما قبل چنان چه در زاد القرا است
سعدوا حفص بضم سين مى خواند وابو بکر بفتح **وان کلّا لمّا** حفص به
تشديد نون مى خواند وابو بکر بتخفيف وان چه در سوره يس وزخرف وطارق
است حفص موافق ابو بکر است وبتخفيف مى خوانند وهم چنين متفق اند
در تشديد کلمه لما که در اين موضع است **يرجع الامر** حفص بضم يا وفتح جيم مى خواند
على المجهول وابو بکر بفتح يا وکسر جيم على المعلوم **سوره يوسف لا تامنّا**
قراء سبعه باتفاق اخفا واختلاس مى کنند حرکه نون را ولى را که مضموم است
بروجه تفصيل نونين ويشيرون الى ضمة النون بالحركة الضعيفة التى تعد الا بالعضو
وبعضى بادغام نون اولى در ثانيه ادغاما مصاحبا للاشمام از قراء مذکوره
نقل کرده اند تلفظ بر قراءتين موقوف بر سماع وحاسه بصر است بدان که در
جميع مصاحف امام رسم وکتابه اين کلمه بنون واحد است چنانچه در شرح ابو شامه
و مفيد مذکور است **دريا** حفص بيک نون وفتح همزه مى خواند وابو بکر باسکان يا
لفتيانه حفص باثبات الف مى خواند ميان يا ونون وابو بکر باثبات نقطه
ديگر نون را وحذف الف **حافظا** حفص بفتح حا ممدوده مى خواند وکسر فا

وابو بکر

وابو بکر بکسر حا مقصوره وسکون فا ودر نصب ظا متفق اند يعنى مد وقصر گفته شده است
نوحى اليهم حفص بنون متکلم وکسر حا واثبات يا ساکن مى خواند وابو بکر بيا غيب
وفتح حا واثبات الف در موضع يا در جميع مواضع خواه موحى اليه مفرد باشد
وخواه جمع ومجموع ان چهار است ودر سه سوره اين سوره وسوره نحل و
انبيا ليکن ان چه در سوره حم عسق است باتفاق بيا وکسر حا است **سوره
رعد زرع ونخيل صنوان وغير** حفص در کلم اربع رفع است
ليکن کلمه اخر را بى تنوين وابو بکر را تنوين مجرور غير از کلمه غير که بى تنوين
مى خوانند وبر روايه حفص بر کلمه اعناب وقف است اى وفيها زرع وبر روايه ابو بکر
بر کلمه من ثمّا واحد چنان چه در زاد القرا وجامع الوقوف آورده است **هل
تستوى** حفص بتاء تانيث مى خواند وابو بکر بيا تذکير وان چه در سوره
نحل ونمل است حفص موافق ابو بکر است وبيا تذکير مى خوانند **يوقدون**
حفص بيا غيب مى خواند وابو بکر بتاء خطاب وان چه در سوره يس است
باتفاق بخطاب مى خوانند **سوره ابراهيم لى عليکم** حفص بفتح يا اضافه
مى خواند وابو بکر باسکان هر جا که باشد وان در پنج موضع است ودر
چهار سوره يکى اين سوره واول سوره طه وسوره ص وسوره الکافرون ودر
باقى مواضع اختلاف نيست **سوره حجر ما ننزّل الملئکة** حفص بدو نون
مى خواند اول مضموم وثانى مفتوح وبکسر زا ونصب تا الملئکة وابو بکر بتا مضمومه
در موضع نون اول ونون وزاء مفتوحتين ورفع تاء مذکوره وتثقيل زا
متفق است **عيون** حفص بضم عين مى خواند وابو بکر بکسر مطلقا خواه معرفه باشد
وخواه نکره واين کلمه در نه موضع است ودر هفت سوره اين سوره
وسوره شعرا ويس ودخان والذاريات واقتربت الساعة والمرسلات
قدّرنا حفص بتشديد دال مى خواند وابو بکر بتخفيف وهم چنين

در سوره نمل وان چه در سوره اذا وقعت است باتفاق بر تثقیل است وانچه
در سورهٔ والمرسلات است باتفاق بتخفیف **سوره نحل ینبت لکم**
حفص بغیبت میخواند یعنی بیا وابو بکر بتکلم یعنی بنون وبر کلمهٔ یشعرون که ما قبل وی است
بروایت ابو بکر وقف است وبروایت حفص وصل اولی است از وقف چنانچه در جامع
الوقوف مذکور است وان چه در سورهٔ قد افلح است یعنی ننبت باتفاق بنون
مفتوح می خوانند واختلاف نیست **والنجوم مسخرات** حفص برفع کلمتین
میخواند لیکن بی تنوین در اول وابو بکر بنصب ولیکن بتنوین وبتنوین مجرور
در ثانی وبر ما قبل که کلمه والقمر است ابو بکر وقف نمی کند وحفص وقف می کند
وان چه در سوره اعراف است حفص موافق ابو بکر است واختلاف نیست
نسقیکم حفص بضم نون میخواند وابو بکر بفتح وی و با این طریق در سورهٔ
قد افلح **یجحدون** حفص بغیبت میخواند وابو بکر بخطاب ودر غیر این
موضع اختلاف نیست **سوره سبحان لیسوء** حفص بضم همزه میخواند بین الواوین
علی الجمع وابو بکر بفتح همزه بی واو ثانی علی التوحید **اف** حفص بکسر فا میخواند
با تنوین وابو بکر بکسر لیکن بی تنوین و با این کیفیت میخوانند انچه در سورهٔ
انبیا واحقاف است **بالقسطاس** حفص بکسر قاف میخواند وابو بکر بضم
ودر سوره شعرا هم این طریق مرعی است **کما یقولون** حفص بغیب میخواند
وابو بکر بخطاب ودر کلمهٔ عما یقولون باتفاق بغیب میخوانند **تسبح**
حفص بتا بنیث میخواند وابو بکر بتذکیر و در سورهٔ نور باتفاق بتذکیر
میخوانند **ورجلك** حفص بکسر جیم میخواند وابو بکر بسکون وی ودر
فتح را اتفاق است **اعمی** حفص بفتح میم میخواند وابو بکر با مالهٔ محضه
در موضع ثانی نیز با این طریق وان چه در سوره طه است باتفاق بفتح
میخوانند **خلافك** حفص بکسر خا وفتح لام ممدوده میخواند وابو بکر

برفع

بفتح خا وسکون لام مکسوره میخواند ودر فتح فا اختلاف نیست **ونای** حفص
بر فتح همزهٔ ممدوده میخواند وابو بکر با مالهٔ محضه وفتح نون متفق است اما انچه
در سوره حم سجده است باتفاق بفتح همزهٔ مذکوره میخوانند وابو بکر موافق
حفص است واین کلمه در غیر این دو سوره نیست **سورهٔ کهف عوجا**
حفص سکت می کند بر الف مبدل از تنوین بروایت تیسیر وشاطبی وغیر آن
وابو بکر سکت نمی کند وبر تنوین میخواند در حال وصل اما در وقف بالف
بی سکت میخوانند باتفاق بدان که سکت در اصطلاح ائمهٔ قراءة
عبارتست از قطع صوت از کلمه زمانی کرده و کمتر از زمان وقف باشد
وقفا عادیا من غیر تنفس بخلاف وقف که قطع صوتست از کلمه ومکث
بمقدار تنفس عرفی که عادة است بر نیت ابتدا بما بعده موقوف علیه
یا ما قبل وی نه بنیت اعراض از خواندن ومکث در سکت اقل از مکث وقف
باشد هذا هو المشهور بین الجمهور اما صواب ومختار پیش شیخ جزری ره
انست که سکت عبارتست از مکث بی تنفس خواه زمان مکث برابر مکث وقف
باشد وخواه نباشد که دون بمعنی غیر باشد چنانچه در نشر مصرح است
وبراین تقدیر تقسیم افاده ان می کند که میان سکت و وقف تفاوت باشد
در زمان مکث اما تفاوت است چنانچه در مضبوط حضرت مولانا شرف
الدین عثمان ودر رساله مناهج التلاوة حضرت مخدوم مذکور است ومواضع
مختلف فیها سکت چهار است ودر چهار سوره چنانچه معلوم شود
من لدنه حفص بضم دال واسکان نون وضم ها میخواند بی صله واشباع
وابو بکر باسکان دال مع الاشمام وکسر نون وصله ها بیا پوشیده نماند که
اشمام در عرف این قوم عبارتست از اطباق واجتماع شفتین بعد اسکان حرف

مسکون بدون صوت بینهما تا دلالت کند بران که ان مسکون مشموم مضموم بوده است
پس معلوم شد که اشمام جز در ساکن واقع نتواند شد وسامع اعمی درک نتواند
کرد بلکه دریافتن وی موقوف بر حاسهٔ بصر است وبران که سامع بصیر باشد **بورقکم**
حفص بکسر را میخواند وابو بکر بسکون **لمهلکهم** حفص بر کسر لام میخواند که بعد از
ها است وابو بکر بر فتح وی وهم چنین میخوانند در کلمه مهلک که در سورهٔ نمل است
انسانیه حفص بضم ها میخواند در وصل وابو بکر بکسر لیکن باتفاق بی صله
میخوانند **نکرا** حفص باسکان کاف میخواند وابو بکر بضم ودر موضع ثانی
نیز با این کیفیت است وهم چنین میخوانند در سوره طلاق وانچه در سورهٔ
القمر است حفص موافق ابو بکر است ودر روایتین نیست **من لدنی**
حفص بضم دال وتشدید نون میخواند بی اشمام وابو بکر باسکان دال با اشمام
وتخفیف نون **حامیة** حفص بقصر حا میخواند وهمزه بعد از میم وابو بکر بمد حا
ویا در موضع همزه وان چه در سوره الغاشیه است وسورهٔ القارعه است
حفص موافق ابو بکر است واختلاف نیست **جزاء الحسنی** حفص بنصب همزه
واثبات تنوین مکسوره میخواند وابو بکر برفع وی **السدین**
حفص بفتح سین میخواند وابو بکر بضم مطلقا خواه معرفه باشد خواه
نکره ودر موضع ثانی ودر موضعین سورهٔ یس نیز با این کیفیت است
پس این کلمه در چهار موضع باشد ودر دو سوره **اتونی** حفص
بقطع همزه ممدوده میخواند وقفا ووصلا وابو بکر بکسر تنوین ردما وحذف
همزه وصل ایتونی وابدال یاء وی بهمزه در حال وصل ودر حین وقف بر ردما
بکسر همزه وصل میخواند که در درج ساقط شده بود وتبدیل الهمزة الساکنة
بعدها یاء مبدلا من الهمزة الاصلیة چنانچه در سورهٔ الاحقاف پس این کلمهٔ
مذکوره را بروایت ابو بکر نویسند بااین صورة باید نوشت ردما ایتونی

دروایة

وبروایت حفص بصورتی که مکتوبست **الصدفین** حفص بفتح حرفین میخواند
یعنی صاد ودال وابو بکر بضم صاد وسکون دال **قال اتونی** حفص بقطع همزه
ممدوده میخواند فی الحالین من الوقف والوصل وابو بکر در حین وصل قال
بهمزه ساکنه مقصوره میخواند ودر حین وقف ابتدا می کند بر همزه وصل
مکسوره وتبدیل همزه ساکنه بیا وبروایتی موافق حفص نیز میخواند وقفا
ووصلا پس وی را اختلاف باشد اما روایت اول صواب است از ابو بکر چنانچه
در نشر اورده است در این محل کیفیت کتابت کلمهٔ مذکوره بطریقی است
که گفته شد در کلمهٔ ردما ایتونی **دکاء** باتفاق بمد کاف وهمزهٔ منصوبه
غیر منون میخوانند وان چه در سورهٔ اعراف است یعنی جعله دکا باتفاق
بحذف الف در تلفظ وحذف همزه میخوانند وبتنوین منصوب در کاف
سورهٔ مریم کهیعص حفص بر فتح ها ویا میخواند وابو بکر با مالهٔ محضه
ودر اظهار دال صاد بذال ذکر اتفاق دارند بدان که اعداد سبعه
در حروف هجی که در فواتح سور بود مثل کاف وصاد وقاف یعنی مرکب
باشند از سه حرف و وسط حرف مد باتفاق مد مشبع می کنند
یعنی مطول ودر عین بدان که مرکب است از سه حرف و وسط حرف لین
دو وجه دارند طول چنانچه مذهب ابن مجاهد وتوسط چنانچه
بمذهب ابن غلبون وجماعتی از اهل ادا اما طول افضل است بخلاف
انچه مرکب باشند از دو حرف مثل ها ویا وطا وحا که در این صورة باتفاق
قصر بود **مد در لغة** کشیدنست ودر اصطلاح عبارتست از زیادتی
صوت بر مد طبیعی وقصر **در لغة** حبس است کقوله تعالی حور
مقصورات ای محبوسات واصطلاحا عبارتست از ابقاء مد طبیعی
علی حال که ثابت است در حرف مد والمراد به کما قال بعض الافاضل

الف
هو الذی لا یقوم ذات الحروف بدون و مقدار آن چندان باشد که بر بالف
تلفظ کنند چنان چه در بعضی رسایل مولانا شمس الدین محمد سمرقندی
رحمة الله مذکور است **عِتِیًّا** حفص بکسر عین می خواند و ابو بکر بضم و هم
چنین در موضع دوم **مِتُّ** حفص بکسر میم می خواند و ابو بکر بضم مطلق
خواه مفرد و خواه جمع متکلم یا مخاطب و جمیع مواضع آن نه است و در اثنی
سوره یکی این سوره و سورهٔ انبیا و قد افلح و والصافات و قاف و اذا
وقعه و موضعین آل عمران مستثنی است و اختلاف نیست در روی چنان چه
گفته شد **نَسْیًا** حفص بفتح نون می خواند و ابو بکر بکسر **مِن تَحْتِهَا**
حفص بکسر میم و خفض تا ثانیه می خواند و ابو بکر بفتح و نصب ایشان
تُسَاقِطْ حفص بضم تا و کسر قاف و تخفیف سین می خواند و ابو بکر بفتح
تا و فتح قاف و تشدید سین **جِثِیًّا** حفص بکسر جیم می خواند و ابو بکر
بضم و هم چنین در موضع دوم **صِلِیًّا** قراءت بطریق کلمه جثیا است
یَتَفَطَّرْنَ حفص به فتح تا و فتح طا مشدده می خواند و ابو بکر
بنون ساکن در موضع تا و کسر طا مخففه و هم چنین در سورهٔ حم
عسق **سورهٔ طه** حفص بفتح طا و ها می خواند و ابو بکر با ماله
محضه **سُوًى** حفص به فتح واو می خواند و ابو بکر با ماله محضه
در وقف کما هو صریح عبارة التیسیر والشاطبی و در وصل متفق اند
و بتنوین مفتوح می خوانند و ضم سین منقول است **فَیُسْحِتَکُم**
حفص بضم یا و کسر حا می خواند و ابو بکر بفتح **إِنْ هَٰذَانِ** حفص
بتخفیف نون ان می خواند و ابو بکر بتشدید و تخفیف نون ثانیه
متفق است **حُمِّلْنَا** حفص بضم حا و کسر میم مشدده می خواند و ابو بکر
بفتح حرفین بی تشدید میم **لَا تَعْرَىٰ أَنَّكَ** حفص بفتح همزه
می خواند

می خواند و ابو بکر بکسر وی و بر ماقبل که کلمه لا تعری است ابو بکر وقف می کند
و حفص وقف نمی کند **تَرْضَىٰ** حفص بفتح تا می خواند و ابو بکر بضم و آن جبیر
در سورهٔ والضحی است ابو بکر موافق حفص است و اختلاف نیست **تَأْتِهِم**
حفص بتاء تانیث می خواند و ابو بکر بیاء تذکیر **سورهٔ انبیا قَالَ**
حفص بفتح قاف ممدوده و فتح لام می خواند و ابو بکر بضم قاف مقصوره
و سکون لام و بایں طریق می خوانند آن چه در آخر این سوره است و اول
سورهٔ زخرف **لِتُحْصِنَكُم** حفص بتاء تانیث می خواند و ابو بکر بنون متکلم
وَحَرَامٌ حفص بفتح حا و راء ممدوده می خواند و ابو بکر بکسر حا و سکون
راء مقصوره **لِلْكُتُبِ** حفص بضم کاف و ضم تا می خواند و حذف الف
بعد از وی که جمع باشد و ابو بکر بکسر کاف و فتح تا و اثبات الف بعد از وی
که مفرد باشد **سورهٔ حج وَلُؤْلُؤًا** حفص بتحقیق همزتین می خواند مطلق
معرفه کانت او نکرة و ابو بکر بتحقیق همزه ثانیه و تبدیل همزهٔ اولی
بواو و هم چنین در سورهٔ فاطر و سورهٔ والطور والرحمن و اذا وقعت
و هل اتی و مجموع آن شش است و در شش سوره چنان چه گفته شد
سَوَاءً حفص بنصب همزه می خواند و وقف می کند بر کلمه الباد که بعد از
وی است و ابو بکر برفع همزه و وقف می کند بر کلمه للناس که قبل از وی است
چنان چه در جامع مذکور است و در یتفق بی که نون ساکنه است
اتفاق است **وَلْيُوفُوا** حفص با سکان واو و تخفیف فا می خواند و
ابو بکر بفتح واو و تشدید فا و سکون لام متفق است **يُقَاتَلُونَ**
حفص بفتح تا می خواند علی المجهولیة و ابو بکر بکسر وی علی المعلومیة
و در غیر این مواضع بر کسر تا اتفاق است **يَدْعُونَ** حفص بیاء
غیب می خواند و ابو بکر بتاء خطاب و در موضع ثانی که آن الذین تدعون است

باتفاق بخطاب می خوانند و هم چنین است کیفیت اختلاف بخبر در سورهٔ لقمن است
و در باقی مواضع اختلاف نیست در بعضی صیغهٔ غیبت است و در بعضی بصیغهٔ خطاب
سورهٔ مؤمنون عِظَامًا حفص بفتح عین و سکون ظا و حذف الف
بعد از وی و در موضع ثانی نیز بایں کیفیت است **مُنزَلًا** حفص بضم میم
و فتح زا می خواند و ابو بکر بفتح میم و کسر زا **عَالِمُ الْغَيْبِ** حفص بخفض
میم می خواند و ابو بکر برفع و بر ماقبل که کلمهٔ تصفون است ابو بکر وقف می کند
و حفص وقف نمی کند و در غیر این موضع اختلاف نیست در بعضی حفص موافق است
و در بعضی ابو بکر **سورهٔ نور أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ** حفص برفع عین می خواند
و ابو بکر بنصب و در نصب ربع ثانی اتفاق است **وَالْخَامِسَةُ** حفص بنصب تا
می خواند و ابو بکر برفع و بر کلمهٔ الکاذبین که سابق وی است بروایت ابو بکر
وقف است و بروایت حفص وصل چنان چه در جامع مسطور است و موضع
اول را باتفاق برفع خوانده اند و در روایتین نیست **غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ**
حفص بجر راء غیر می خواند و ابو بکر بنصب و در غیر این موضع اختلاف نیست
و آن چه در سورهٔ النسا آمده است یعنی غیر اولی الضرر باتفاق برفع خوانده اند
و در روایتین نیست چنانچه در بعضی نسخ معتبره تصریح کرده اند **دُرِّيٌّ يُوقَدُ**
حفص بتشدید یا می خواند بی مد و همزه و تذکیر یوقد و ابو بکر بتخفیف یا
و همزه بعد از وی و تانیث توقد و ضم دال متفق است اما مد بواسطه آنست
که حروف مد که واو و الف و یا است هرگاه که ملاقی همزه شوند یا بحرف مشدد که رسند
مثلاً اتحاجونی که در یک کلمه باشد و متصل نیز در دو کلمه و منفصل باتفاق ائمه
سبعه را در آن کلمه مد طویل است اگر در ماقبل آن حروف اخت هر یک یا منتشر شود
که آن ضمه و فتحه و کسره است چنان چه مضمون این بیت است **بیت**
حرف مدی چون بهمزه جمع گردد حکم آن   طول مد است گر بود ماقبل هر یک اخت شان
بیت

یستحی حفص بکسر یا می خواند بصیغهٔ معروف و ابو بکر بفتح بصیغهٔ مجهول و باتفاق
بیا می خوانند و بر مابعد که کلمهٔ والآصال است ابو بکر وقف می کند و حفص وقف
نمی کند **وَيَتَّقْهِ** حفص با سکان قاف می خواند و کسر ها ضمیر بی صله و ابو بکر
بکسر قاف و سکون ها **كَمَا اسْتُخْلِفَ** حفص به فتح تا و فتح لام می خواند علی
المعلومیة و ابو بکر بضم تا و کسر لام علی المجهولیة حفص چون بر کلمهٔ کما وقف کند
ابتدا می کند بهمزهٔ وصل مکسوره که در اثنای کلام ساقط شده بود و ابو بکر
چون وقف کند ابتدا می کند بر همزهٔ وصل مضمومه **وَلَيُبَدِّلَنَّهُم** حفص بفتح با و تثقیل دال المکسوره
بجزم لام و ادغام وی می خوانند و ابو بکر باسکان با و تخفیف دال المذکوره
و آن چه در سورهٔ کهف و تحریم و نون است باتفاق بسکون با و تخفیف
دال می خوانند و در روایتین نیست **ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ** حفص برفع ثاء
مثلثه می خواند و ابو بکر بنصب و فتح ثاء اول متفق است و بر ماقبل که کلمهٔ صلوة
العشا است ابو بکر وصل می کند اگر بدل را شد از ثلاث مرات چنان چه
مشهور است و در متن شاطبی مذکور و اگر منصوب دارند بفعل مضمر
والتقدیر احفظوا و تعاهدوا ثلاث عورات روا است وقف بر ماقبل
چنان چه در زاد القراء می گوید فی الکشاف جعلا من ثلاث مرات و حفص
وقف و در کلمهٔ ثلاث مرات که قبل از ثلاث مذکور است باتفاق بنصب
می خوانند **سورهٔ فرقان وَيَجْعَل لَّكَ** حفص بجزم لام و ادغام وی می خوانند
در لام لک و ابو بکر برفع وی و ترک ادغام و بر ماقبل که کلمهٔ الانهار است
ابو بکر وقف می کند و حفص وقف نمی کند **فَمَا تَسْتَطِيعُونَ** حفص بتاء
خطاب می خوانند و ابو بکر بیاء غیبت و بر کلمهٔ تقولون که ماقبل وی است
ابو بکر وقف می کند و حفص وقف نمی کند و تاء ثانی متفق است
يُضَاعَفْ وَيَخْلُدْ حفص بجزم فا و دال می خواند و ابو بکر برفع هر دو

بالنصب

ودر کلمهٔ انا ثاماکر ما قبلا ز کلمتین است ابو بکر وقف می کند وحفص وصل
فیهی مهانا حفص بصلهٔ ها میخاند بیا وابو بکر بترک صله و در سایر
مواضع این کلمه حفص موافق ابو بکر است و بترک صله و اشباع میخانند
بدان که با شبع در این موضع چنان چه ملفوظ می گردد و مکتوب نیز هست
ذریاتنا حفص باثبات الف میخاند میان یا و تا علی الجمع وابو بکر
بحذف وی علی التوحید **یلقون** حفص بضم یا و فتح لام و فتح قاف مشدده
میخواند وابو بکر بفتح یا و سکون لام و فتح قاف مخففه **سوره شعراء طسم** حفص به فتح طا میخاند فتحا خالصا وابو بکر بامالة
محضه و هم چنین در سورهٔ قصص اینچنین بدان که نون سین را در میم باتفاق
ادغام می کنند و هم چنین در سوره قصص و در سورهٔ نمل نون را در تا
ادغام باتفاق اخفای کنند **کسفا** حفص به فتح سین میخاند وابو بکر
باسکان و باین طریق میخانند نیز در سورهٔ سبا است اما آن چه در سوره
بنی اسرائیل است و سوره روم اختلاف نیست وابو بکر موافق حفص است
واما آن چه در سوره الطور است حفص موافق وی است واین کلمه در پنج
موضع است و چهار سوره **نزل به الروح الامین** حفص بر
تخفیف زا و رفع اسمین میخواند وابو بکر بر تثقیل زا و نصب اسمین و
بر ما قبل که کلمه العالمین است حفص وقف می کند وابو بکر وصل چنان چه
در جامع الوقوف آورده **سوره نمل تخفون و ما تعلنون**
حفص بتاء خطاب میخاند در کلمتین وابو بکر بیاء غیب در هر دو و بر
کلمه ثانیه وقف است باتفاق **اتانی** حفص با اثبات یا ساکنه میخاند
در حال وصل بلا خلاف و در حین وقف بوجهی با اثبات یا مذکوره میخاند
بسکون و بوجهی بحذف وی اما وجه مشهور از وی حذف است

درها

بفتح

در حال وقف چنان چه در بعض شروح تصریح کرده اند وابو بکر را وقفا و وصلا حذف
وی است بلا خلاف **اتوه** حفص بقصر همزه میخاند و فتح تا وابو بکر بمد همزه و ضم تا
سوره قصص الرهب حفص به فتح را میخاند وابو بکر بضم واسکان ها
منقول است **لخسف** به فتح خا و فتح سین میخواند وابو بکر بضم خا و کسر سین
میخواند **سوره عنکبوت اولم یروا** حفص بیاء غیب میخاند
وابو بکر بتاء خطاب **مودة بینکم** حفص بنصب تا میخواند بغیر تنوین
و جر نون باضافه وابو بکر بتنوین تا میخواند و نصب نون بغیر اضافه
و بهر تقدیر وقف هست بر کلمهٔ ما قبل که اوثانا است مگر برفع مودة که بر
وی وقف است چنان چه در جامع آورده **افامجوك** حفص به فتح نون
و تشقیل جیم میخواند از مصدر تنجیه وابو بکر بسکون نون و تخفیف جیم
از مصدر انجا **ایات** حفص بیا مد و ده میخاند علی الجمع وابو بکر بر
قصر وی علی التوحید و بر هر تقدیر کتابت و قراءة بتاء مطوله است
خواه بوصل خانند و خواه بوقف **ترجعون** حفص بخطاب میخاند وابو بکر
بغیبت و هم چنین در سوره روم اما در سورهٔ روم وقف است بر کلمه
ثم بعید بر روایت ابو بکر و در روایت وصل چنان چه در جامع آورده و عکس
آن چه در سورهٔ آل عمران است و در باقی مواضع اختلاف نیست در بعضی
بخطاب میخوانند و در بعضی بغیبت **سوره روم للعالمین** حفص
بکسر لام میخاند که بعد از الف است وابو بکر به فتح وی و کسر لام اول
منقول است **اثار** حفص باثبات دو الف میخاند یکی پیش از حرف ثا
و دیگری بعد از وی که از جمع است وابو بکر باسقاط الفین که علامت توحید
ضعف تحقیق سخن آنست که حفص را در این کلمه دو روایت است
بر روایتی از امام عاصم فتح نقل کرده است در ضاد و بر روایتی از فضیل بن

وابتر

در زوف که یکی از قراست و هو عن عطیة العوفی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان النبی
اقراه ذلك بالضم نقل کرده است و هم چنین است کیفیت قراءة در موضعین
اخرین کذا فی التیسیر وابو بکر را فتح است بلا خلاف و آن چه در سورهٔ انفال
باتفاق به فتح میخوانند بدان که حفص را اگر چه در کیفیت قراءة این کلمه دو
روایت است اما مختار وی روایت ثانیه است چنان چه در تیسیر مذکور است
حیث قال و بالوجهین اخذ له فی روایة لا تابع عاصما عن قراءته و اوفق
حفصا علی اختیاره و در کشاف مذکور است و روی بفتح الضاد و ضمتها
و هما لغتان والضم اقوی فی القراءة لما روی ابن عمر قال قرأتها علی رسول الله
من ضعف بفتح الضاد فاقرانی من ضعف بضم الضاد فتم بدان که حفص در
هیچ موضع مخالفت نکرده با امام عاصم مگر در این موضع که بخلاف روایت خود
خوانده است از وی وابو بکر در ده موضع مخالفت کرده است و تفصیل آن در
جامع الکبیر امام رود باری مذکور است و در شرح جعبری نیز در سورهٔ انفال
سوره لقمن ویتخذها حفص بنصب ذال و وصل ما قبل وابو بکر برفع
و بر ما قبل که کلمه علم است بر قراءة وی بعضی گفته اند وقف است بنا بر آن چنان خبر
مقتضای حرف قاف از حروف قوف لیکن وصل احسن است چنان چه در جامع الوقوف
حضرت مولانا شرف الدین عثمان مذکور است اما در زاد القراء گفته است
که بر قراءة وقف است بی اشاره باختلاف **نعمة** حفص بفتح عین و فتح میم
و ضم ها ضمیر مشبع میخواند علی الجمع والتذکیر وابو بکر بسکون عین و فتح میم
و فتح تاء تانیث منون بر تنوین منصوب در موضع ها ضمیر مذکور علی التوحید
سوره احزاب در سورهٔ سجده اختلاف روایتین نیست
الظنونا حفص باثبات الف میخواند در وقف اما در وصل بحذف وی
چنان چه در متن شاطبی مصرح است وابو بکر باثبات الف میخواند در وقف و وصل

لامقام

رفع

لامقام حفص بضم میم اول میخواند وابو بکر بفتح وی و فتح میم ثانی متفق است
و آن چه در سورهٔ دخان و غیرها است فتح میم متفق است **ترجی** حفص بیا
ساکنه میخواند بعد از جیم بی همزه وابو بکر بهمزه مضمومه بعد از جیم **رسولا**
حفص موافق ابو بکر است در وقف و باثبات الف میخواند و مخالف است
در وصل و بحذف الف میخواند وابو بکر باثبات الف و باین کیفیت میخوانند
در کلمهٔ سبیلا **سوره سبا الیهم** حفص برفع میم میخواند بر تنوین
وابو بکر بخفض وی بر تنوین و بر همین طریق است کیفیت اختلاف در سوره جاثیه
اما در وقف این کلمه و این سوره اختلاف است بعضی گفته اند وقف است
و بعضی گفته اند وقف نیست و در روایت اولی صحیح است چنان چه در جامع
الوقوف مذکور است بخلاف وقف سورهٔ ثانیه که باتفاق وقف است
ولسلیمان الریح حفص بنصب حا میخواند وابو بکر برفع **مسکنهم**
حفص باسکان سین مقصوره میخواند و فتح کاف علی الافراد وابو بکر برفع بفتح
سین مد و ده و کسر کاف علی الجمع **نجازی الا الکفور** حفص بنون
متکلم و کسر زا که مضارع معروف مفاعله باشد و نصب را وابو بکر بیاء
غیب و فتح زا که مضارع مجهول مفاعله باشد و رفع را **ثم تقولون**
حفص بیاء غیب میخاند وابو بکر بر نون متکلم **التناوش** حفص بواو
میخواند قبل از شین وابو بکر بر همزه میخواند در موضع وی شک نیست که
بر قراءة اولی مد نیست و بقراءة ثانیه مد است **سوره فاطر علی
بینت** حفص بحذف الف میخواند میان نون و تا بر صیغه مفرد وابو بکر
باثبات الف بینهما بر صیغه جمع علی القراءتین قراءة و کتابت بتاء مطوله است بر
وقف و هم **سوره یس یس** حفص بفتح یا و اظهار نون میخاند در وقف
و وصل اما در وصل خلاف قاعده مشهوره وابو بکر با مالة محضه و ادغام

نون در واو ادغاما مع الغنة در وصل لیکن در وقف موافق حفص است
در اظهار نون وغنه او آن را گویند که در خیشوم ظاهر می شود **تنزیل**
حفص بنصب لام می خواند وابوبکر برفع وعلی القراءتین بر ماقبل که کلمهٔ
مستقیم است وقف مطلق است **فعززنا** حفص بر تثقیل زاء اول می خواند
وابوبکر بتخفیف وی وتخفیف زاء ثانی متفق است **وما عملته**
حفص باثبات هاء ضمیر می خواند بی صله در وقف ووصل وابوبکر بحذف وی
درحالین مذکور چنان چه در بعض شروح مذکور است وبر ماقبل که کلمهٔ
من ثمره است وقف خوب نیست بر قراءة کسی که ما را نافیه می دارد چنان چه
در ایضاح اهوازی مذکور است حیث قال ویحسن الوقف علی ثمره فی من جعل
وما عملته نفیا ی در زاد القراء می گوید وقف لمن جعل ما للنفی سواء قرء
علت او عملته وظاهر در نفی روایة حفص است زیرا که در تفسیر قاضی
جانب موصولیة را بر حذف هاء ضمیر تایید می کند وی گوید حذف ضمیر از صله
احسن است از غیر صله ودر شرح جعبری بر ابن طوطی الا مرده اند
انتهی تقریره پس وجود ضمیر را بر آن توان حمل کرد که نافیه باشد چنان چه روایة
حفص است وبر روایة وی وقف باشد وکسی که ما را موصوله دارد خوب نباشد
وقف وی بر ثمره چنان چه مفهوم عبارهٔ ایضاح است اما در قسم ثانی کتاب مضبوط
که در بیان فروش است تصریح کرده از برای ابوبکر وقف را حیث قال علت
بغیر الهاء ووقف علی ماقبل اما در کواشی بر روایة ابوبکر احتمال موصولیة ونفی را ذکر
کرده است ودر بیان معنی نافیه استحسان وقف کرده وبر روایة حفص ذکر نفی نکرده
ونفی وقف کرده وبرین تقریر وقف ووصل شاید بر روایة ابوبکر مخالف صریح مضبوط
ووصل بر روایة حفص بخلاف آنچه راجح داشته است در تفسیر قاضی چنان چه گذشت
من مرقدنا حفص بسکته می خواند بر کلمه نا وابوبکر بترک وی وبقراءة

وی وقف کرده است بر طریق لزوم چنان چه مقتضای حرف میم است از حروف وقف
سورهٔ **والصافات بزینة الکواکب** حفص بخفض با می خواند
وابوبکر بنصب وی وکلمهٔ بزینة را باتفاق بتنوین می خواند **لا یسمعون**
حفص بتثقیل سین وتثقیل میم مفتوحتین می خواند وابوبکر بتخفیف
لیکن باسکان سین وفتح میم متفق است ودر سایر مواضع حفص موافق ابوبکر است
واختلاف نیست **الله ربکم ورب** حفص بنصب اسماء ثلاثه می خوانند
وابوبکر برفع ایشان وبر ماقبل که کلمهٔ الخالقین است ابوبکر وقف می کند وحفص
نمی کند اگر بدل دارد واگر منصوب علی المدح دارد وی نیز وقف می کند چنان چه
در زاد القراء گفته سورهٔ **صاد وغساق** حفص بتشدید سین می
وابوبکر بتخفیف وی وآن چه در سورهٔ النبا است نیز باین طریق می خوانند
سورهٔ **زمر یرضه** بطریق اشباع باتفاق بضم ها می خوانند بی صله وبطریق
نشر اختلاف دارند حفص باختلاس حرکت ها می خواند وابوبکر باسکان
واختلاس **بمفازتهم** حفص بقصر زا می خواند یعنی حذف می کند الف را
که میان زا وتا است علی التوحید وابوبکر بمد واثبات وی علی الجمع
سورهٔ **مؤمن حم** حفص بفتح حا می خواند وابوبکر باماله محضه وحم حیثی
در هر جا که میم است اینکه مثل این کلمه در هفت موضع باشد ودر هفت سوره
کیفیت مد در حروف تهجی که مرکب باشند از دو حرف سابقا در سورهٔ مریم گفته
شده است که جمله قرار اقرار است **او ان یظهر فی الارض الفساد**
حفص بضم یا وکسر ها ونصب دال می خواند وابوبکر بفتح حرفین ورفع دال
فاطلع حفص بنصب عین می خواند وابوبکر برفع وی وآنچه در سورهٔ
والصافات است بتشدید طا وحذف همزه است باتفاق وآن چه در سورهٔ
قصص است بضم عین **الساعة ادخلوا** حفص بفتح همزه قطع می خواند
وکسر خا که امر باب افعال است وقفا ووصلا وابوبکر بضم همزه وضم خا که امر دخول

در حال وقف لیکن در حین وصل بحذف همزه مذکوره می خواند ودر هر دو جا ضم
خا دارد وبر هر دو روایة بر کلمه الساعة وقف است چنان چه در وقوف
سجاوندی امام سجاوندی آورده است **شیوخا** حفص بضم شین می خواند وابوبکر
بکسر وی سورهٔ **حم السجده ارنا** حفص بکسر را می خواند وابوبکر باسکان
وآن چه در سورهٔ البقره است یعنی وارنا مناسکنا ابوبکر موافق حفص است
ودر روایتین نیست **ءاعجمی** حفص بتسهیل همزه ثانیه می خواند وتحقیق همزه اولی
وابوبکر بتحقیق همزتین ودر کلمه سابق وی که اعجمی است وآن چه در سورهٔ نحل است
اختلاف نیست وبترک استفهام می خوانند وبر کلمهٔ یا وقف است پیش جماعتی
بر روایة استفهام نه بر روایت خبر کما صرح به فی زاد القراء پس باتفاق حفص وابوبکر را
وقف باشد وحکمت در تسهیل همزه آنست که وی حرفی است قوی ومخرج وی
از اقصای حلق باشد بر نزدیک سینه وتلفظ بوی صعوبتی دارد وکلفتی پس
احتیاج افتاد بآن که وی را تسهیل وتخفیف کنند تا بآسانی بوی تلفظ توان کرد
ثمرات حفص بمد را می خواند بصیغهٔ جمع چنان چه مذکور است
وابوبکر بقصر وی بصیغهٔ مفرد یعنی ثمرت وعلی التروایتین کتابت وی بتا مطول است
سورهٔ **حم عسق ما تفعلون** حفص بتای خطاب می خوانند
ابوبکر بیای غیب سورهٔ **زخرف اومن ینشؤ** حفص بضم یا
وفتح نون وتشدید شین می خواند وابوبکر بفتح یا وسکون نون وتخفیف
شین **جاءنا** حفص بقصر همزه می خواند علی التوحید وابوبکر بمد وهی علی
التثنیه **اسورة** حفص باسکان سین مقصوره می خواند وابوبکر بفتح سین
ممدوده **یا عباد** حفص بحذف یای متکلم می خواند در وصل ووقف وابوبکر
باثبات وی در هر دو حال اما در حال وصل بفتح یا ودر حال وقف بسکون
تشتهیه حفص باثبات هاء ضمیر می خواند که آن هاء ما نیز است وابوبکر
بحذف وی پس ضرورة بقراءة وی در حین وصل کلمهٔ تشتهی بما بعد وی

با بر جهة التقاء ساکنین محذوف شود ودر حال وقف ثابت باشد بسکون و
قیله باتفاق بجر لام وجر هاء ضمیر می خوانند بصله واشباع وبر ماقبل وی وقف
نیست بقراءة جر لام سورهٔ **دخان رب السموات** باتفاق بکسر با
می خوانند ودر روایتین نیست چنان چه در بعضی مصاحف تصحیح کرده اند ودر
کلمه ماقبل وی که العلیم است بر روایة امام وقف نیست مگر بر روایة رفع چنان چه
در زاد آورده است **یغلی** حفص بیای تذکیر می خواند وابوبکر بتاء تانیث
وبر ماقبل بر روایة تا وقف است وبر روایة یا وقف نیست لان المهل کالمهل غالبا
چنان چه در زاد مذکور است سورهٔ **حم جاثیه تؤمنون** حفص بیای
غیب می خواند وابوبکر بتاء خطاب **سواء** حفص بنصب بتنوین می خواند
وابوبکر برفع وبر ماقبل که کلمهٔ الصالحات است ابوبکر وقف می کند وحفص
وقف نمی کند سورهٔ **احقاف نتقبل واحسن ونتجاوز**
حفص بفتح نون کلمهٔ اولی وآخر می خواند بصیغهٔ متکلم با غیر ونصب نون
احسن وابوبکر بیا مضمومه در موضع نونین بصیغه غایب مجهول
ورفع نون احسن سورهٔ **محمد علیه قتلوا** حفص بضم قاف وکسر تا
می خواند علی المجهول چنان چه در سورهٔ آل عمران می خوانند باتفاق وابوبکر
بفتح قاف وفتح تا می خواند با دخال الف بینهما علی المعلوم چنان چه در سورهٔ
مذکوره می خوانند باتفاق **اسرارهم** حفص بکسر همزه می خواند علی
المصدر وابوبکر بفتح وی علی الجمع **ولنبلونکم نعلم ونبلو**
حفص بصیغه متکلم می خواند واثبات نونات در کلم ثلاث وابوبکر
بصیغهٔ غیب ویاات ثلاث سورهٔ **فتح علیه الله** حفص
بضم هاء ضمیر می خواند وابوبکر بکسر لیکن بی اشباع در هر دو قراءة
سورهٔ **ق** در سورهٔ الحجرات روایتین مروی نیست **یوم
نقول** حفص بنون متکلم وابوبکر بیاء غیب سورهٔ **الذاریات**

الطور

مثل حفص بنصب لام می‌خواند و ابو بکر برفع و در غیر این موضع روایتین وفاق است در خلاف بینست
سورة المسیطرون حفص را دو وجه است درین کلمه بصاد خالص خوانده است
و بسین نیز و ابو بکر را بلاخلاف صاد خالص است و آن چه در سورهٔ الغاشیه است
یعنی کلمهٔ بمصیطر باتفاق بصاد خالص خوانده اند و در روایتین بینست سوره
الرحمن مواضع اختلاف سورهٔ والنجم و سورهٔ اقتربت الساعة سابقاً گفته شده است
المنشات حفص بفتح شین می‌خواند بلاخلاف و ابو بکر را وجهین است
بوجهی موافق حفص است و بفتح شین می‌خواند و بوجهی مخالف است و بکسر شین
می‌خواند در ایضاح می‌گوید که بروایت علی از ابو بکر کسر شین است اما یحیی از
ابو بکر فتح شین و کسر است قال فقال ابو بکر لا ندری کیف قراتها علیه
سورة الواقعة عربا حفص بضم را می‌خواند و ابو بکر بسکون وی
انا لمغرمون حفص بر همزه واحده مکسوره می‌خواند علی الخبر
و ابو بکر بهمزتین محققتین اولی مفتوح علی الاستفهام سورة الحدید
نزل حفص بتخفیف زا می‌خواند و ابو بکر بر تثقیل ان المصدقین
والمصدقات حفص بتشدید صادین می‌خواند و ابو بکر بر تخفیف
و تثقیل دال این متفق است سورة مجادلة قیل انشزوا فانشزوا
حفص بضم هر دو شین می‌خواند بلاخلاف و ابو بکر را خلاف است بروایت یحیی
و بکسر نیز می‌خواند و بر ما قبل که کلمهٔ قیل است اگر وقف کند حفص بضم همزه
وصل می‌خواند و ابو بکر نیز بروایتی که موافق است و بکسر همزه می‌خواند بروایتی
که مخالف است و بر هر تقدیر حرکت شین موافق حرکت همزه است و در وصل
همزه باتفاق مطروح است لیکن قراءة ضم مرجح است چنان چه از عبارت
صاحب شاطبی مستفاد می‌شود و بعضی شراح بان تعرض کرده اند و در کتاب
مفردات قرشی می‌گوید والضم اصح سوره صف قراءة سورهٔ حشر گفته
شده است و در سوره ممتحنه بین الراویین اختلاف نیست من بعدی

حفص

حفص باسکان یا می‌خواند در وصل لیکن بحذف وی بجهت دفع التقاء ساکنین
چنان چه در کلمهٔ مهدی در سورهٔ البقرة مذکور شد و ابو بکر بفتح یا در
وصل اما در وقف باتفاق با ثبات و سکون یا می‌خوانند و در ابتداء
بما بعد بلفظ بر همزه وصل مکسوره باید کرد که در حال وصل ساقط شده بود
متم نوره حفص بغیر تنوین می‌خواند و بجر و باضافه و ابو بکر بتنوین
می‌خواند و نصب را بغیر اضافه و آن چه در سورهٔ توبه است باتفاق بغیر
تنوین است و در روایتین نیست سورهٔ طلاق در سوره جمعه و تغابن
اختلاف نیست و اختلاف سورهٔ المنافقون گفته شده است در سورهٔ
البقرة بالغ امره حفص بغیر تنوین می‌خواند و بجر را و ابو بکر بتنوین
می‌خواند و نصب را بطریق سوره صف سوره تحریم نصوحا
حفص بفتح نون می‌خواند و ابو بکر بضم وکتبه حفص بضم کاف وضم
تا می‌خواند علی الجمع و ابو بکر بکسر کاف و فتح تاء ممدوده علی التوحید
سوره ن قراءة سورهٔ تبارک گفته شد ن حفص باظهار نون
می‌خواند در وقف و وصل اما در وصل مخالف قاعدهٔ مشهوره و هم چنین
در سورهٔ یس مکوان که مستثنی باشد کما اجاب عنه الاستاد سلمه الله تعالی
و ابو بکر بادغام وی در وصل لیکن در وقف موافق حفص است پس اختلاف
در وصل باشد ان کان حفص بهمزه واحدهٔ مفتوحه می‌خواند علی الخبر
و ابو بکر بهمزتین محققتین مفتوحتین علی الاستفهام و بر ما قبل که کلمهٔ
زنیم است ابو بکر وقف می‌کند نه بر کلمهٔ بنین که بعد از وی است و حفص
بخلاف وی یعنی وقف می‌کند بر کلمهٔ بنین نه بر کلمهٔ زنیم کما قال فی الایضاح
للاهوازی و یحسن الوقف علی زنیم فیمن قراه ان بلفظ الاستفهام و
لایحسن فاما من اخبر فلیس له ان یقف علی زنیم و چنان چه در وقوف
مد لله امام سجاوندی و جامع الوقوف مسطور است حیث قال بنین

مقصوره

لمن قرءان کان مقصورا ای بان کان او لان کان و من قرءان کان مستفهما
وقف علی زنیم دون بنین اما در تفسیر کواشی می‌گوید ان علقت ان کان
بلا تطع ای لا تطعه مع هذه المثالب لان کان ذا مال و ان علقت ان کان
بما بعده فالوقف علی زنیم پس بر تقدیر خبر هر وقف باشد بر زنیم و ملایم نقل
ایضاح و جامع نزد او نه بعد از آن می‌گوید ان علقت ان کان بما قبلها
فلا وقف علی زنیم و ان المسلمون که دوازده موضع است حفص بفتح همزه
می‌خواند و ابو بکر بکسر وی و در موضع و ان المساجد لله باتفاق فتح
همزه است و در روایتین نیست و در موضع و انه لما قام نیز اختلاف
بطریقی که گفته شد اما بروایت حفص بر ما قبل وقف است چنان چه
در جامع آورده پس مجموع مواضع مختلف فیها سیزده باشد و در این
مجموع ابو بکر را بر ما قبل وقف است و حفص را وصل مگر موضع و انه لما قام
چنان چه گذشت والوقف جایز للضرورة در زاد القراء می‌گوید که وقف
تام است از اول سوره تا صعدا خواه بکسر همزه خوانند و خواه بفتح وی
لکن وقف می‌کند وقف کافی بر رؤس آیتها بروایت کسر همزه و جایز وقف
بروایت فتح نیز زیرا که قاری بوقف تام نمی‌رسد در وقت طول کلام
و دیگران که هر آیتی قایم است بنفس خود و وقف بر رؤس آیتها است
سورة المزمل رب المشرق حفص برفع با می‌خواند و ابو بکر
بجر و بر کلمه تبتیلا وقف است بروایت حفص و وصل بروایت ابو بکر چنان چه
در ایضاح می‌گوید یصلح الوقف علی ربک و علی تبتیلا فیمن قرء رب المشرق
بالرفع و لا یصلح فیمن خفض اما درین سخن تفصیل است و بروایت ابو بکر نیز
وقف جایز است بر تقدیر اضمار حرف قسم و بر تقدیر بدلیت از ربک وقف است
بر المغرب و اگر کلمهٔ رب خبر مبتدا باشد نه مبتدا وقف است بر کلمه المغرب
چنان چه در زاد القراء می‌گوید که بقراءة جر رب بر بدلیت از ربک وقف تام است

بر المغرب

بر المغرب سوره المدثر والرجز حفص بضم را می‌خواند و ابو بکر بکسر وی
و در باقی مواضع باتفاق بکسر را می‌خوانند اذ ادبر حفص بفتح همزه می‌
خواند میان ذال و دال ساکنین بر وزن افعل و ابو بکر بالف میان ذال و دال
مفتوحتین بر وزن فعل سورة القیمة من راق حفص بسکته و اظهار
نون می‌خواند و ابو بکر بترک سکته و ادغام نون بی غنه و معنی وی چنان چه
در بعضی نسخ مذکور است است که در آن ادغام هیچ آواز نون نباشد بیدی
حفص بفتح دال می‌خواند و ابو بکر با مالهٔ محضه در وقف اما در وصل باتفاق
بر تنوین مفتوح می‌خوانند و ضم سین متفق است یمنی حفص بتانیث بیا می‌
خواند و ابو بکر بتاء تانیث سورة الدهر سلاسلا بدانکه
حفص این کلمه را بی تنوین می‌خواند در وصل بلاخلاف و در وقف خلاف دارد
بروایتی بالف وقف می‌کند و بروایتی باسقاط الف و ابو بکر بر تنوین می‌خواند
در حال وصل و بالف می‌خواند در حال وقف عوضا عن التنوین بلاخلاف
پس بروایتی در وقف حفص موافق ابو بکر باشد و بوجهی مخالف وی
اسقاط الف در حال وقف نقاش است و در ایضاح تصریح کرده که حفص
در حال وقف بغیر الف می‌خواند و ذکر روایت الف در وقف نکرده و مختار
صاحب کامل القراء نیز در وقف ترک الف است قوارير قواريرا
معرفت قراءة کلمتین بر بیشتر از حفاظ مجهول است تفصیل سخن آنست
که حفص این دو کلمه را چون بوصل خواند بی تنوین می‌خواند و ابو بکر بتنوین
چون سلاسل و چون بوقف خوانند بر کلمه اولی باتفاق بعد و الف وقف
کنند اما در کلمه ثانیه اختلاف دارند ابو بکر با ثبات الف می‌خواند
چون کلمهٔ اولی و حفص بحذف الف مخالف کلمهٔ اولی خضر حفص
بتنوین مرفوع می‌خواند و ابو بکر بر تنوین مجرور و رفع تنوین کلمه
استبرق متفق است و در روایتین نیست سوره والمرسلات

نذرا حفص باسکان ذال می خواند و ابوبکر بضم وی و در کلمهٔ الم نخلقکم بعضی از حفص
و قالون اظهار قاف روایت کرده اند اما صحیح و ماخوذ به روایت ادغام است
کذا فی الهدایه **جمالت** حفص بقصر لام می خواند بصیغهٔ واحد و ابوبکر بمد
و اثبات الف بعد لام بصیغهٔ جمع و بر هر تقدیر کتابت و قراءة وی بتاء مطولة است
سورة النازعات اختلاف روایتین سورهٔ عم مبین شده است
در سورهٔ ص و در کلمهٔ رب السموات و کلمهٔ الرحمن باتفاق بجر با و نون می خوانند
و در روایتین نیست بطریق صاحب شاطبی و بطریق هدایه در کلمهٔ الرحمن روایتین است
حفص بخفض نون می خواند موافق روایت شاطبی و ابوبکر برفع مخالف شاطبی و بر کلمهٔ
حسابا باتفاق وقف نیست و بر کلمهٔ الرحمن وقف است چنان چه در زاد القراء گفته
و در کواشی آورده که بر قراءة جر کلمهٔ رب و کلمهٔ الرحمن جایز نیست وقف بر حسابا
بدل آمن ربک و در شرح جعبری آورده که بر روایت جر وقف بر حسابا تام نیست
و بر الرحمن وقف حسن است و بر کلمهٔ خطابا وقف تام **نخره** حفص بقصر
و حذف الف می خواند بعد از نون و ابوبکر بمد و اثبات وی **سورة
التکویر** در سورهٔ عبس اختلاف روایتین نیست **سعرت** حفص
بتشدید عین می خواند و ابوبکر بتخفیف وی **سورة المطففین**
اختلاف سورة الانفطار گفته شده است **بل ران** حفص بسکته
و باظهار لام و فتح را می خواند و ابوبکر بترک سکته و ادغام لام در را
ادغاما بلا غنة و اما لذوی الف مالة محضة **فکهین** حفص بحذف
الف می خواند و ابوبکر باثبات وی میان فا و کاف **سورة الغاشیة**
در سورهٔ که منشقت منقول اند و اختلاف حروف نیست و قراءة
سورة الطارق گفته شده است **تصلی** حفص بفتح تا می خواند و ابوبکر بضم
سورة البلد در سورهٔ والفجر روایتین نیست **موصدة**
حفص باثبات همزهٔ ساکنه می خواند بجای واو و ابوبکر باثبات واو در موضع

وی و هم چنین حفص در سورهٔ همزه بهمزه می خواند و ابوبکر بواو **سورة
الهمزة** روایتین سورهٔ اقرأ و سورة القدر و سورة القارعة گفته
شده است و در باقی سور اختلاف روایتین نیست **عمد** حفص بفتح عین
و فتح میم می خواند و ابوبکر بضم هر دو **سورة اخلاص** اختلاف سورة
الکافرون گفته شده است و در باقی سور اختلاف نیست **کفوا**
حفص باثبات واو می خواند بجای همزه و ابوبکر باثبات همزه در موضع
وقف و وصل و حمزه فا متفق است چنانچه مشهور است اما در بعضی روایات
از حفص و در روایت حماد و مفضل از عاصم سکون فا روایت کرده اند
در وقف و وصل و در معوذتین اختلاف بین الراویین نیامده است
و هم چنین در سورهٔ فاتحة الکتاب بعضی گفته اند جمیع مواضع اختلاف
روایتین در تمام قرآن ششصد و سی موضع است و در هشتاد و پنج سوره
والله اعلم بالصواب **فائدة بدان که**
هر یک از قراء سبعه را دو راوی است که مشهور و معتمد اند و صاحب
شاطبی قراءة ائمه را بروایت ایشان ذکر کرده است بعضی بواسطه راوی اند
و بعضی بلا واسطه و راویین امام عاصم حفص و ابوبکر اند بلا واسطه
کما ذکره الشیخ فی التقریب و هر یک از کلمات هفت کانزایج در حطی
کلم نصع فضثق در است هر یک علامت و رمز نیست علامت امام عاصم
نون است و رمز ابوبکر صاد و رمز حفص عین پس هر جا بر حواشی مصاحف
نون مکتوب باشد بجمره چنانچه شایع است یا صاد یا عین بدان که علامت
و رمز امام یا یکی از راویین است چنان چه اصطلاح و وضع صاحب
شاطبی است و بعضی افاضل از این اصطلاح عدول نموده اند جهت تسهیل
فهم و حروف رمز از اسامی قراء و رواة و بعضی از اسم بلدهٔ ایشان
اختراع کرده اند چنانچه از نافع نون و از قالون قاف و از ورش شین

وار ابن کثیر میم زیرا که وی مکی بوده است و علی هذا القیاس و ظاهر است
که این اصطلاح در غایت حسن و خوبی است شروع در ذکر اسنادات
امام و فضیلت وی و رواة ایشان در این اوراق گنجایش گفتن ندارد
اگر طالبی را ذوق طلب و داعیهٔ اطلاع بر آن باشد علی وجه الکمال والتمام
کتب مطولهٔ این فن را مطالعه کند تا بقدر حوصله محظوظ شود و
مسرور و هو المطلع علی کل الامور **فارغ شد از تحریر و سواد** انقریر
مسوده این اوراق و مشوش خاطر حلاق تراب عتاب اهل الفقراء
الفقیر الی الله الهادی شیخ ابوسعید بن شیخ ابویزید الابیوردی
غفر الله و لوالدیه و اتحل باعدا المعانی باصوبه فی سلخ شهر محرم الحرام
سنه تسعین و ثمانمائة من هجرة النبویه صلی الله علیه و آله من خالق البریة
متوقع از قراء ذوی الاحترام و حفاظ کلام ملک علام و فضلاء انام
آن که در اوقات مظان اجابت دعوات جامع این مجموعه را بدعای با برکات
کند را بندهٔ بد عاقبت یاد فرمایند شاید که تیر دعا بر هدف اجابت
آید و مقصود و مبتغای آن بحصول مقرون گردد و هو المأمول فی کل
المسئول و اگر سهوی و نسیانی در تقریر قراءتی و تحریر عبارتی
واقع شده باشد اصلاح آن را عین صلاح و مصلحت دانسته مقتضای
اخوة بتقدیم رسانند و در آن عیب نفرمایند علی ان الانسان
من النسیان خصوصا در این فن شریف که موجب وبال و سبب نکال است
و رعایت طریق تیسیر و تسهیل در تمهید مواضع اختلاف و اتفاق بواسطه
ملاحظهٔ عموم فایده مبتدیان است چه ظاهر است و روشن که ایشان
با مثال این رساله احتیاج دارند نه غیر ایشان و من الله العصمة
و علیه التکلان

وهذه النصيحة

تالی کلام الله باید که بر خود واجب دانسته و لازم شمرده رعایت آداب ظاهره
و باطنه تلاوة را مرعی دارد تا از زمره مضمون رب تال للقرآن والقرآن یلعنه
نباشد و مرآت دل را از زنگ زلات و غبار تعلقات و اکل و شرب مشتبهات
مجلا و مبرا دارد تا شایسته ادراکات اسرار قرآنی و معارف نامتناهی گردد چنانکه
منطوق این منظوم است عروس حضرت قرآن جمال آنگه بنماید که دار الملک
قرآن را مجرد بیند از غوغا عجب نبود که جز نقشی نصیبی مانده از قرآن که از خورشید
جز گرمی نه بیند چشم نابینا له الحمد فی الآخرة والاولی والایصال الی المطالب العلیا
اسامی رواة عاصم و طرق ابوعمرو حفص بن سلیمان بن المغیرة
البزار الاسدی شریک ابی حنیفة و ابوبکر شعبة بن عیاش و ابو محمد المفضل بن
محمد الضبی و ابوجعفر حماد بن ابی زیاد و بینهم اختلاف فی حروف کثیرة و لحفص
راویان ابوحفص عمرو بن الصباح و ابو محمد هبیرة بن محمد التمار و بینهما اختلاف
فی خمسة احرف فی جمیع القرآن و لهبیرة راویان ابوعلی حسنون بن الهیثم الدوری
و ابوجعفر احمد بن علی الخزاز و لابی بکر بن عیاش ثلاث رواة ابوبکر عبد الحمید بن
صالح البرجمی و ابو زکریا یحیی بن آدم القرشی و ابو یوسف یعقوب بن محمد بن خلیفة
بن سعد بن هلال الاعشی و بینهم اختلاف فی حروف کثیرة و لابی یوسف
الاعشی راویان ابوجعفر محمد بن حبیب الشمونی و ابوجعفر محمد بن غالب الصیرفی
و بینهما اختلاف فی حروف کثیرة و للمفضل راویان جبلة بن مالک البصری
و ابوزید سعید بن اوس النحوی الانصاری و بینهما اختلاف فی حروف کثیرة
و لحماد بن زیاد راو واحد ابو محمد یحیی بن محمد العلیمی الانصاری **اسامی
رواة حمزه و طرق** حمزه را چهار راوی است یکی ابو محمد
عبد الله بن صالح العجلی دیگری سلیم بن عیسی الحنفی دیگری ابواسحق ابراهیم بن ادریس
دیگری عبد الرحمن ابن ابی قلوقا و سلیم را چهار راوی است خلف بن هشام البزار

وخلاد بن خالد الاحول الصیرفی ومحمد بن سعدان الضریر النحوی المقری وابو عمرو
حفص بن عمر بن عبد العزیز الدوری **اسامی رواة کسائی وطرق**
وی را شش راوی است ابو عبد الرحمن قتیبة بن مهران الازاذانی ونصیر بن
یوسف الرازی وابو الحارث اللیث بن خالد وحمدویه بن میمون الزجاج وابو
حمدون الطیب بن اسمعیل وابو عمرو حفص بن عمر بن عبد العزیز الدوری
ونصیر را چهار راوی است ابو جعفر احمد بن محمد بن رستم الطبری
وابو عبد الله محمد بن ادریس الاشعری المعروف بالدنداری وابو
عبد الله محمد بن عیسی الاصفهانی وقتیبه را دو راوی است
ابو بکر الحسین بن مهران النیشابوری وابو الفرج محمد بن احمد البغدادی
و دوری را چهار راوی است ابو بکر الحسین بن علی بن بشار النحوی
وابو الزعرا عبد الرحمن عبدوس وابو
الحسن علی بن سلیم وابو جعفر احمد بن
الفرج الضریر المقری

قد تم الکتاب بعون الملک الوهاب فی یوم الثلثا فی الثانی والعشرین من شهر جمادی الاولی
فی سنه ۱۲۸۶

